

# فدائی

ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

## هم مین بیا خیز علیه جنک و کشتار

بیام کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران بمناسبت هفتمین سالگرد جنگ

متن پیام در صفحه آخر

شماره ۲۸ - دوز دوم - سال سوم - شهریور ماه ۶۵ - قیمت ۳۰ ریال

اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران:

## رژیم جلاد خمینی بیش از ۵۰ زندانی سیاسی را اعدام کرد

متن اطلاعیه در صفحه ۱۴



### ☆ رفیق محمد گوداغی چهره مقاومت و پایداری

خبر کوتاه بوده رفیق صد را اعدام کرده اند. صد نام تشکیلاتی رفیق محمد گوداغی است. رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی این رژیم مرگ و نفرت باز شاخه گل روینده ای را از گلستان خلق بر خاک افکنده رفیق محمد گوداغی، انسانی از سلاله دلیری و مقاومت بوده شکنجه درخیمان را تا به آخر تحمل کرد و ۱۵ صفحه

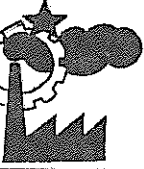
### ☆ هفتمین سال جنک را به سال مبارزه علیه جنک تبدیل کنیم

اکنون ۶ سال تمام از آغاز جنگ خانمانسوز و ارتجاعی ایران و عراق در سی و یکم شهریور ماه ۱۳۵۹ می گذرد و آواره خونین کشتار و تباهی به هفتمین سال چرخش ویرانگر خود می رسد. در این ۶ ساله، ذره هستی و زندگی مردم ایران و عراق و جان صدها هزار تن از فرزندان مردم هر دو ملت در آتش توپ و خمپاره و در موج موج خون، قربانی هدفهای ارتجاعی و غیرانسانی رژیمهای حاکم بر ایران و عراق شده است.

تاکنون بیش از ۵۰۰ هزار تن از جوانان ایران و عراق در جبهه های جنگ ایران و عراق کشته شده اند. شمار کشته شدگان ایرانی در این جنگ نفرت انگیز اکنون به بیش از ۲۵۰ هزار نفر می رسد. بیش از ۲۰۰ هزار معلول جنگی در پهنه اجتماع و بدست سرنوشتی تاریک و مبهم سپرده شده اند. نزدیک به ۶۰ هزار اسیر جنگی در اردوگاههای اسیران جنگی در عراق زندانی شده اند. ۲ میلیون آواره جنگی با رها کردن خانه و کاشانه ویران شده خود در جنوب و غرب کشور همچنان در بدترین شرایط زندگی و با تحمل فشارهای سخت روحی و روانی در آوارگی بسر می برند. بر شمار بیش از ۲۰۰ شهر و روستای ویران شده، شهرها و روستاهای دیگری افزوده می شود.

بقیه در صفحه ۳

### نگاهی به وضع فاجعه بار بیمه درمانی کارگران در صفحه ۴



پیرامون بلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان اکثریت

### خانه از پای بست ویران است!



## کارگران! علیه بیکاری، برای کار مبارزه کنید

طی هفت سال، حاکمیت نکتتبار خمینی، شمار بیکاران و فشار زندگی بر خانواده کارگران بیکار و متقاضیان کار را بنحوی سابقه ای افزایش داده است. رژیم خمینی با سرعتی باورنکردنی همچنان در کار نابود کردن همه آنچه چیزی است که کار و تلاش آنست که نسل های آینده کشورمان را نیز از بخشی از امکانات بازسازی و هموار کردن راه ترقی و پیشرفت کشورمان محروم سازد. منابع و ثروتهای ملی غارت می شوند، صنایع هر روز بیشتر با رکود و تعطیلی مواجه می شوند و کارکنان آن به صف میلیونها بیکار افزوده می شوند.

بخش عمده صنایع کشور بدلیل نبود ارز لازم برای تهیه مواد اولیه و قطعات مورد نیاز بسوی تعطیلی کامل پیش می رود. رژیم روزی بیش از ۴ میلیون بشکه نفت تولید می کند و ارز حاصل از فروش آن را صرف داغ نگه داشتن کوره های جهنمی جنگ، کشتار نسل جوان، تقویت مداوم نیروهای سرکوب و رویهم انباشتن ثروت بی حساب دولتمردان و سرمایه داران و دلالتن همکار هیات حاکمه و شرکایش می کند.

سران جنایتکار رژیم برای میلیونها بیکار که در نتیجه سیاست های جنون آسای حاکمیت بیکار شده اند، قدم از قدم بر نمی دارند. آنان از بیکاری و خانه خرابی، فقر و فلاکت محرومان سود می جویند. رژیم میلیونها بیکار و خانواده آنها را محکوم به گرسنگی کرده است تا مجبور شوند اعزام به کشتارگاه جبهه ها را بپذیرند. رژیم از صف طویل بیکاران بر پشت در کارخانه ها و موسسات تولیدی و خدماتی برای فشار آوردن به کارکنان این بخش ها سود می جوید.

موسوی نخست وزیر با لاف و کزاف می گوید "بیکاری بعنوان مساله اجتماعی مطرح نیست." از نظر موسوی و دیگر سران جنایتکار رژیم بیکاری مساله شخصی میلیونها نفر است. موسوی مثل تمام بقیه در صفحه ۲

## میان پرده انتخابات میان دوره ای

انتخابات میان دوره ای مجلس اسلامی، همراه با تبلیغات و زد و بندهای جناحها و دسته بندیهای رقیب، در تهران و ۱۱ شهر دیگر برگزار شد. انتخابات میان دوره ای، در واقع میان پرده ای از بحران رژیم و کشمکش دار و دسته های درونی آن از یکسو و رویگردانی بیشتر مردم از تبلیغات و صحنه گردانیهای عوامل آن از سوی دیگر را بنمایش گذاشت.

انتخابات میان دوره ای تهران روشنترین و رسواکننده ترین نمونه در تأیید گفته بالاست. این انتخابات در "تهران بزرگ"، شامل تهران، شمیران، شهرری و بخشهای تابعه مانند لواسانات، کهریزک، قشاپویه و رودبار قصران انجام گرفت. در ۱۴ منطقه "تهران بزرگ" ۲۰۵۰ صندوق اخذ رای توسط ستاد برگزاری انتخابات تهران دایر گردید. کلیه افراد ۱۵ ساله به بالا یعنی متولدین تاریخ ۱۰/۵/۱۳۵۰ و ۱۳۵۰ ماقبل آن دارای حق رای بودند. انجام انتخابات در محدوده "تهران بزرگ" بمنظور گسترش حوزه رای گیری و تأکید برحق رای ۱۵ سالگان نیز بهمان بقیه در صفحه ۵

- ☆ بحث آزادی و بندبازی مشاطه گران رژیم در صفحه ۷
- ☆ صمد بهرنگی پرچمدار مقاومت صفحه آخر
- ☆ سندیکا و فعالیت سندیکائی در شرایط غیرقانونی در صفحه ۱۳
- ☆ سیاست های ضد دهقانی رژیم در کشاورزی در صفحه ۱۰
- ☆ بگذار پارتیزان - بلبل بر شاخسار مبارزه نغمه بخواند در صفحه ۱۲
- ☆ هم «گنفرانس» هم «هلی»؟! (در حاشیه "کنفرانس ملی" حزب توده) در صفحه ۱۵

# در راه صلح - کار - آزادی مبارزه کنیم

بقیه از صفحه ۱ کارگران! علیه بیکاری

جنایتکاران فعلا به سرنیزه می نازد و فکر می کند نیروهای سرکوب رژیم تا مدتی طوفانی قادر خواهند بود از سرزیرشدن میلیونها بیکار به خیابانها، بهم پیوستن شان در صفهای واحد، بهم آمیختن فریاد خشم و حق طلبی اشان از رژیمی که زندگی اشان را بازیچه جنون و جنایتکاری خمینی و رفسنجانی و موسوی ها ساخته است، جلوگیری نماید.

رژیم چشم انداز طغیان و ریختن بیکاران به خیابانها را از چشم خویش دور نمی دارد. به این دلیل با وجود اینکه برای کاستن از درد و رنج بیکاران قدم از قدم بر نمی دارد و با سیاستهای جنون آمیزش مرتبا بر شمار بیکاران و تشدید وخامت گذران زندگی میلیونها بیکار می افزاید، به تبلیغ و فریب دادن بیکاران و جامعه نیز متوسل می شود. موسوی نخست وزیر جنایتکار رژیم اسلامی در مصاحبه هایش مرتبا از کسانی که تحت تاثیر دشمنان جمهوری اسلامی غیرمسئولانه شما را بیکار اعلام می کنند و بر تحطیل صنایع انگشت می گذارند، شکایت می کند. او می گوید این صحبتها در شرایط جنگ مثل اطلاع دادن مواضع حساس نظامی و اقتصادی به دشمن است! از نظر موسوی تعداد بیکاران جزو "اسرار جنگی" است و وظیفه ی مرموم خمینی و موسوی و رژیم آنها این است که با ایجاد ستون دود، مساله شمار بیکاران و دامنه ی بیکاری را از چشم مردم که تحت آشتی ناپذیر جمهوری جنایتکار آنان است مخفی نگه دارند. این که کارگر بیکار شده ای یا جوانی متقاضی کار بگردد که تعداد بیکاران کشورش حدود ۴ میلیون نفر یعنی ۳۰ درصد نیروی فعال جامعه است، برای او به این معنی است رهائی فردی وجود ندارد و بدون اقدام دسته جمعی امیدی به بهبود اوضاع و بیدار کردن کار نمی توان داشت.

بخش های مختلف را ذکر می کند تا برای نتیجه ای که می خواهد بگیرد و اهمیت دارد، درصد کارگرانی را که اخراج می شوند ناچیز و کم اهمیت جلوه دهد. بخش عمده شاغلین کشور که وزیر کار ۹ یا ۱۰ میلیون ذکر می کند، در بخش خدمات کار می کنند. رقم درست مربوط به کل کارکنان صنایع ۱۸ میلیون نفر است. لذا ۶۵ هزار کارگر واحدهای بالاتر از ۱۰ نفر، می شود ۳۵ درصد کل کارکنان صنایع. اما نکته ای که سمعی نمی فهمد یا صلاح نیست بفهمد این است که بخش کارگاههای بزرگ در صنایع کشور اهمیت کلیدی دارد. موجودیت صنایع کوچک و خدمات با صد ها رشته به صنایع بزرگ بسته است. رکود و تعطیلی بخش اول، کار قسمت عمده ی کارگاههای بخش دوم را مختل می کند و علاوه بر این تاثیرات جدی روی کل اقتصاد و اشتغال بطور کلی می گذارد. بطوری که هم اکنون علاوه بر اخراج کارگران در صنایع بزرگ، بخش بزرگی از کارگران صنایع کوچک و یا رشته های خدماتی که در ساختمان و جاده سازی و غیره فعالیت می کنند در معرض اخراج قرار دارند و هر روز دسته دسته اخراج می گردند. معاون وزیر کار اضافه می کند که "برای مقابله با بیکاری، تدابیر متعددی اتخاذ شده است که کارکرد صحیح نیروی انسانی و تدابیری بمنظور جابجایی و انتقال نیروی کار از آن جمله می باشد. براساس سیاست گذاریها و فعالیت هایی که کمیته اشتغال مستقر در وزارت کار پیشنهاد کرده است، اشتغال موجود با رعایت توصیه های حفظ شده و مشکل زیادی ایجاد نخواهد شد."

در طی هفت سال حاکمیت رژیم اسلامی، شمار بیکاران مرتبا افزایش یافته است. این افزایش کماتن ادامه خواهد داشت. منشا بیکاری میلیونها نفر از ذات رژیم اسلامی ریشه می گیرد. حل مساله بیکاران در گرو سرنگونی رژیم اسلامی است. اما رژیم اسلامی با معجزه سرتگون نخواهد شد. هیچ رژیمی در هیچ جا با معجزه سرتگون نمی شود. سرتگونی رژیم یک شبه فراتر نخواهد رسید. سرتگونی رژیم، بمبازانی و بدرجه ای که کارگران و بیکاران برای سرتگونی اش مبارزه کنند، نزدیک خواهد شد. مبارزه کارگران و بیکاران برای طلب کردن کار و نان، مبارزه کارگران علیه تعطیل کارخانه هایشان، مبارزه محصلین و دانشجو یان برای آزادی و علیه اختناق حاکم بر محیط درس شان، مبارزه زنان علیه تعدی و شرارت دستجات حزب الهی، همه و همه مبارزه ایست برای سرتگونی پایه های اوجگیری این مبارزات سرتگونی رژیم نزدیکتر خواهد شده. انتظار اینکه با پایان جنگ یا با مرگ خمینی اوضاع بهتر خواهد شد، انتظار غشی است. مبارزه شما برای خواسته هایتان و حرکت بیکارچنتان، پایان جنگ، مرگ خمینی و بالاتر از آن بگور سیردن رژیم نفرت انگیز جمهوری اسلامی را میسر خواهد ساخت. مبارزه برای سرتگونی، کار فردا نیست، کار امروز است. رنج گرسنگی و فقر و محرومیت خود و خانواده اتان را در چهار دیواری خانه محقرتان بتهائی بدوش نکشید. شما تنها نیستید! درد و رنج شما، درد و رنج مشترک میلیونها نفر بیکار و خانواده آنها است و فقر شما ناشی از حاکمیت رژیم جنایتکار است که شما و میلیونها انسان دیگر را از حق کار کردن و بهره گرفتن از زندگی خود محروم ساخته است.

هر قدر وخامت بحران اقتصادی در نتیجه ی افزایش تعداد بیکاران و تعطیل بازهم بیشتر کارخانجات افزون تر می گردد، وحشت رژیم از چشم انداز شورش بیکاران عمیق تر می شود و تلاش آنها برای عوام فریبی و دروغ پردازی بالا می گیرد. مصاحبه های نخست وزیر رژیم اسلامی، بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین و سمعی معاون وزارت کار و تشکیل سمینارهای متعدد در ماه گذشته، بخشی از تلاشهای عوام فریبانه رژیم را در این زمینه به تماشا گذاشته است.

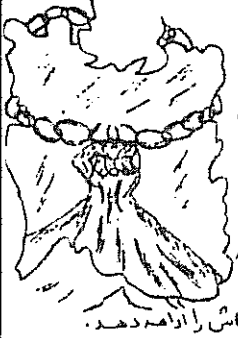
سمعی، معاون وزارت کار وجود میلیونها بیکار را انکار می کند، به افراد غیرمسئولی که این گونه شایعات را رواج می دهند، حمله می کند و سپس نقشه های جدید رژیم را برای اخراج های جدید بازگو می نماید. او می گوید: "از ۹ تا ۱۰ میلیون نفر نیروی کار شاغل در بخش های مختلف تنها ۶۵ هزار نفر در واحدهای صنعتی بالاتر از ۱۰ نفر مشغول بکار هستند. عمده ی صنایع ارزبر در این گروه قرار دارند." علاوه تعدادی از گروه ۱۰ نفر به بالا نیز بی نیاز به ارز هستند. پیش بینی می شود تعداد شاغلینی که در اثر کمبود ارز در بخش صنعت تحت تاثیر قرار گیرند (به زبان فارسی یعنی از کار اخراج شوند) بسیار محدود است."

بلی آقای معاون وزیر آدم "مسئولی" است. در بسیاری از جنایات رژیم علیه کارگران شریک است. خاصیت وی فقط مسئول بودنش نیست، مطلع هم هست. "۹ میلیون با ۱۰ میلیون" تفاوت یک میلیون برای وزارت کار که با شغل و شاغل سرو کار دارد، زیاد نیست. معاون وزارت کار از صنعت حرف می زند. ولی از سر شالواتانی، نه از سر حماقت، کل شاغلین

حرفهای معاون وزارت کار روشن است. این وزارتخانه برای بیکاران هیچ کاری نخواهد کرد و در مورد شاغلان نیز باید طرحهای جدیدی در جهت "تدابیر متعدد برای کارکرد صحیح نیروی انسانی" یعنی کم کردن تعداد کارکنان، یعنی اخراج کردن بخشی از آنان به بهانه های مختلف و غیره پیاده کند. اما "جابجایی و انتقال نیروی کار" توطئه جدیدی است برای درهم شکستن مقاومت کارگران در برابر اخراجهای دسته جمعی و به تعطیل کشاندن کارخانجات. رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به کمک مهره های چون وزرا و معاونین وزارت کار و صنایع نقشه کشیده است که کارگرانی را که سالهای سال در واحدهای تولیدی کار کرده اند و در طول سالها با محیط کارخانه و کارگران دیگر اخت شده اند با تمهیدات مختلف از محیط خود جدا کنند و موقتا به محل کار دیگری ببرند تا بتوانند چند صباحی بعد، براحتی از آنجا اخراج نمایند. در بخش آخر مصاحبه، معاون وزیر یکی دیگر از اقدامات پلیسی رژیم را که در تکمیل اقدامات قبلی صورت گرفته است، اعلام می کند: "صدور شناسنامه کار برای کارکنان واحدهای صنعتی بالاتر از ۱۰ نفر و سپس کلیه نیروهای کار شاغل در کشور"

کارگران! علیه بیکاری، برای کار مبارزه کنید! تنها مبارزه شماست که می تواند در بهبود وضع کار و زندگی تان موثر افتد.

هفته شهابی سوسی رژیم خمینی  
کارگران و زحمتکشان میهن!



رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی که ثروت مملکت را مرف جنگ ارتعای باعراق، اکترا فلق مبارز رزور، سرکوب و رفتن نیروهای انقلابی و برپای زندانیهای کند و به همین خاطر در جریان انحصاری مگر باری است و پانی زند، تصمیم دارد همچنان با تملیل کردن کارخانجات و مراکز کار و تولید کشور، صد ها هزار تن دیگر از کارگران و زحمتکشان را بیکار سازد و با فشار و اجبار روانه بیجه های جنگ کند، تا شاید به بهای فقر و فلاکت و رضا که سرتگونی زندگی توده ها چند سبای بر مرگ شلین خود بفرزاید و سیاستهای جنگ افروزمایش را ادامه دهد.

دربار تعطیل کارخانجات، بیکار سازی، اخراج و انزیم اجباری، بیجه های جنگ مقاومت و جهاد می کند.  
مسترد و شغل شوی و فریاد صلح - کار - آزادی را بلند کنید  
کارگران و زحمتکشان انقلابی!  
سازمان فدائیان خلق ایران، تشکلات پیشامک در زمینه گمانت آریان سازان آریان و لای شاست. به منظور فدائیان خلق پیوسته در روش سازمان در روش راه و بیکار خویش سازید.

سرتگون باد رژیم جمهوری اسلامی  
فرزاد جمهوری دیکتاتور خلق  
سازمان فدائیان خلق ایران - کمیته ۱۱ بهمن  
۶۵/۳/۲۸

توده های کارگر و زحمتکش!  
امروز رفیق شما به شکست کشاندن نقشه حاکمیتات سکوم و تبه کارانه رژیم خمینی مسترد کارخانه و محله در هر کجا که هستید:  
با اعتراض و خشم و تریار خود علیه سیاست های جنگ افروزانه و ایران سوز رژیم مقابله کنید

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا

از صفحه ۱ هفتمین سال جنگ را به . . . .

بخشی از مهمترین صنایع ایران، مانند پالایشگاه آبادان، فولاد اهواز، پتروشیمی ماهشهر، بندر و اسکله‌های خرمشهر، پایانه‌های نفتی خارک، صنایع ماشین‌سازی اراک، پالایشگاه جنوب تهران، پالایشگاه گاز بیدبلند آغاچاری، موسسات مهم و مزارع گسترده کشاورزی در خوزستان و در غرب کشور آنچنان ویران شده و با خسارت دیده است که حتی نسل‌های آینده این مهن ستمدیده نیز برای جبران خسارات آن باید تلاش ورزند. حمله هوایی عراق به جزایر سیری و تخریب بخش مهمی از تأسیسات صدور نفت این جزایر آخرین نمونه از ویرانی موسسات اقتصادی ایران در جنگ ویرانگری است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی همچنان بر ادامه آن اصرار می‌ورزد.

رژیم جمهوری اسلامی برای ادامه این جنگ خانمانسوز، برای خروج از بن بست ۴ ساله جبهه‌های جنگ و رسیدن به هدف و رویای ارتجاعی تصرف عراق و تحمیل رژیم ارتجاعی و دست‌نشانده بر مردم عراق، هیچ ابائی ندارد که همه منابع و ثروت‌های ملی ایران و جان صدها هزار تن دیگر از فرزندان مردم را در امواج خون و آتش جبهه‌ها به نابودی بکشاند، خمینی، این چند خونخوار و ویران‌کننده میهن که بنا به اظهار صریح خودش کشتار دهها هزار تن از جوانان برای او "اصلا مهم" نیست اخیراً و بار دیگر نیت شوم خود را تا سرحد نابودی "ملت عزیز" را چنین بیان کرد: "ملت عزیز با تعهدی که به اسلام دارند جنگ را تا سرحد شهادت و لقاءاله که از بزرگترین آمال اولیای خدا و ارباب معرفت است ادامه می‌دهند. گرچه آنرا بی‌خبران نابودی انگارند و مادی‌گرایان لقاءاله را نابودی لقب می‌دهند."

بر اساس همین اهداف ویرانگر خمینی و زمامداران رژیم جمهوری اسلامی است که در آستانه هفتمین سالگرد جنگ ایران و عراق، بسیج گسترده و بیسابقه نیرو برای اعزام به مسلخ جبهه‌ها صورت می‌پذیرد. هاشمی رفسنجانی از گردانندگان اصلی تاکتیک ضدانسانی و جنایتکارانه "امواج انسانی" خطاب به عوامل و کارگزاران رژیم می‌گوید که "سادهای پشتیبانی باید تلاش کنند که ۵۰۰ گردان را بسیج نمایند و اگر با این عده جنگ حل نشد این تعداد را به ۱۰۰۰ گردان برسانند" و این دستورات در حالی صادر می‌شود که بنا به گزارش خبرگزاریها، رژیم جمهوری اسلامی نزدیک به ۶۰۰۰۰۰ نیروی بسیجی سپاهی و ارتشی را در جبهه‌ها متمرکز کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی برای پرکردن جبهه‌ها و به کشتار دادن نیروها در مسلخ بهر اقدامی متوسل می‌شود. نظریه‌گیری جوانان بسیاق رضاشاهی و بسیار گسترده‌تر از آن در شهرها و روستاها، دستگیری جوانان در معابر عمومی، پارکها و سینماها و همچنین یورش شبانه و نابهنگام به منازل روستائی برای دستگیری جوانان روستائی، اجبار همه کارخانجات و موسسات تولیدی، ادارات، بنگاهها و شرکت‌های مختلف اعم از دولتی و خصوصی به اعزام کارگران و کارمندان خود به جبهه‌ها و اقدام نرفت‌انگیز و تکان‌دهنده استخدام بیکاران و کارگران اجزائی برای اعزام به جبهه‌ها، از جمله روش‌های رژیم برای تأمین نیرو جهت بکارگیری تاکتیک "امواج انسانی" است. ژاندارمری جمهوری اسلامی نیز دامنه فشار بر مشمولان را بطور مدام افزایش می‌دهد. ژاندارمری رژیم بدنبال اطلاعاتی و اخباری‌های قبلی، اخیراً نیز اطلاعاتی شدیدتر و تهدیدآمیزتر خطاب به جوانانی که بجای جنگ و ویرانی و نابودی، آرزوی زندگی و سازندگی را در دل دارند صادر کرده است در این اطلاعیه "کلیه مشمولان متولد ۳۸ تا ۴۵ و دیپلمه‌های داوطلب متولد ۴۶ و نیز کلیه مشمولان عادی متولد ۱۳۴۶ لغایت ۱۳۴۶ سراسر کشور جهت اعزام به خدمت نظام وظیفه فرا خوانده شدند. اطلاعاتی تهدید کرده است که چنانچه مشمولان "به منظور اعزام (یعنی اعزام به مسلخ جبهه‌ها و نابودی حتمی) حاضر نشوند ۳ تا ۶ ماه اضافه خدمت خواهند داشت"

رژیم اسلامی برای بسیج و اعزام این نیروها، برای خرید تسلیحات جنگی از انحصارات تسلیحاتی

امپریالیستی و برای تأمین هزینه‌های ادامه جنگ ارتجاعی یک‌سوم کل بودجه کشور را اختصاص داده است و در شرایطی که بهانه کمبود ارز صدها کارخانه و موسسه کوچک و بزرگ تولیدی تعطیل می‌شوند و دهها هزار کارگر و زحمتکش به خیل بیکاران می‌پیوندند و در شرایطی که شیر خشک مورد نیاز نوزادان و خردسالان مردم نایاب می‌شود، موسوی نخست وزیر در سمینار فرماندهان سپاه پاسداران اظهار می‌دارد که "امروز نیمی از درآمد ارزی ما صرف جنگ می‌شود بنابراین رزمندگان اسلام موظف هستند که تمام امکانات خود را بکار گیرند و این جنگ را با پیروزی تمام کنند".

رژیم جمهوری اسلامی، اکنون با بسیج و تمرکز بیسابقه نیروها در جبهه و با "بکارگیری تمام امکانات" خود در صدد بره انداختن بیسابقه‌ترین کشتارها در تاریخ ۶ ساله جنگ است. ۴ سال بن بست جبهه‌ها از مقطع به عقب‌رانده شدن نیروهای عراق، شکست‌های مکرر در عملیات نظامی که به قصد تغییر چشمگیر در تعادل جبهه‌ها و خروج از بن بست صورت می‌گرفت، نتایج منفی سیاسی این شکست‌های نظامی و تداوم بن بست جبهه‌ها، تشدید بحران اقتصادی و کشمکش‌های رژیم، گسترش دامنه بیزاری و نفرت مردم از جنگ و رژیم و چشم‌انداز گسترش مبارزات انقلابی، نگرانی و بیم رژیم از تداوم بن بست جنگ را افزایش داده است. بدین ترتیب رژیم بقصد براه انداختن یک حمله گسترده نظامی در جبهه‌ها و نیز تهدید حامیان منطقه‌ای رژیم عراق، به تدارکات گسترده نظامی و گسترش تبلیغات و جنگ روانی دست زده است.

هاشمی رفسنجانی، سخنگوی شورایی دفاع رژیم، نیمه دوم امسال را زمان تحسین سرنوشت جنگ و منطقه اعلام کرده. موسوی اردبیلی در همین رابطه عنوان کرد که "رزمندگان اسلام دارند تجهیز می‌شوند تا کار رژیم صدام را تا پایان سال یکسره کنند. . . . جنگ نباید به سال ۶۶ بگردد. . . . بدنبال این اظهارات قدرت نمایانه وزیر سپاه نیز اعلام کرد که "برای شروع عملیات وسیع در تمام جبهه‌ها تدارک دیده‌ایم". سردمدران رژیم همچنین در موج اخیر حملات تبلیغاتی و تهدیدآمیز علیه دولت‌های منطقه، دامنه این تهدیدات را به نسبت تهدیدات گذشته گسترده‌تر و شدیدتر کرده‌اند. هاشمی رفسنجانی در توضیح اهمیت عملیات فاو می‌گوید " . . . لازم بود خودمان را به کشورهای حامی عراق . . . نزدیک کنیم. . . . با کویته‌ها اگرچه در آب هم‌مرز بودیم ولی اکنون نزدیک‌تر شدیم و فاصله‌ای جز "خور عبدالله" بین ما و آنها وجود ندارد" موسوی نخست‌وزیر نیز خطاب به کشورهای منطقه، تهدیدکنان اظهار داشت که "زمانی که احساس کنیم دست شما از پشت صدام کنار نمی‌رود به شما نیز جواب دندان شکنی خواهیم داد" در پاسخ به این تهدیدات رژیم، و افزایش تشنج در منطقه، یک مقام عربستان تهدیدهای مکرر ایران علیه کویت و عربستان را یاوه‌گویی‌های تبلیغاتی نامیده و اظهار داشت عربستان با تمام قدرت از امکاناتی که در اختیار دارد استفاده و از خود و کویت دفاع خواهد نمود.

رژیم عراق نیز در بجهت گسترش تدارکات نظامی و تبلیغات جنگ‌طلبانه رژیم جمهوری اسلامی، طرح صلح خود را ارائه کرده. هدف رژیم عراق گذشته از نیاز واقعی آن به صلح و پایان جنگ، آنست که بدینوسیله همچنان حمایت مالی و نظامی دولت‌های منطقه را نسبت بخود و بصورت تضمین شده حفظ نماید. واکنش رژیم جمهوری اسلامی نسبت به این طرح صلح و نیز اظهارات و اقدامات کمیته صلح سازمان کنفرانس اسلامی، کشورهای بازار مشترک برخی دولت‌ها و نهادها، همان تأکید مکرر رژیم بر ادامه جنگ تا سرتوپی رژیم عراق بوده است. رفسنجانی بعنوان نماینده خمینی در شورایی دفاعی و سخنگوی آن اعلام کرد که "ایران با حمله سرنوشت‌ساز، صدام و حامیانش را ناچار به تسلیم خواهد کرد"

سران رژیم جمهوری اسلامی که اینگونه خود را برای شروع یک عملیات گسترده و خونین آماده می‌کنند و سال ۶۶ را سال پایان جنگ اعلام می‌دارند، در عین حال از آنجا که خود نیز به نتیجه کشتارهای بیرحمانه‌ای که براه خواهند انداخت، اطمینان ندارند، از هم‌اکنون به تعدیل اظهارات قدرت نمایانه

و وعده‌های پایان جنگ پرداخته‌اند، خامنه‌ای درباره حملات آینده رژیم و پیش‌بینی‌های نتایج آن که از جانب خبرگزاریها صورت می‌گیرد گفته است "حمله‌ی ایران می‌تواند "خبریت موثر" باشد اما نهائی نباشد. ما امسال هم این ضربات را ادامه می‌دهیم و نظام عراق را به رژیم تبدیل می‌کنیم که نتواند بماند". هاشمی رفسنجانی که همچون دیگر زمامداران رژیم و حتی با تهدید کشورهای منطقه، حمله آینده را حمله نهائی معرفی می‌کرد اکنون با شگرد تبلیغاتی "نهائی بودن" رژیم را به "استکبار" نسبت می‌دهد: "استکبار حالا که جمهوری اسلامی خود را برای کار بزرگی در جنگ آماده کرده است، دست به کار انحرافی زده است و از حمله سرنوشت‌ساز ما بعنوان حمله نهائی یاد می‌کند تا در آینده چنانچه به اهداف خود که تکلیف جنگ را روشن خواهد ساخت رسیدیم از آن بعنوان پیروزی نام نبرند و آنرا شکست تلقی کنند" اما علیرغم این اظهارات و تبلیغات و ضد تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی، واقعیت آشکار برای خود رژیم جمهوری اسلامی هم آنست که رژیم، از سال ۶۱ تاکنون ۲۲ بار دست به حملات "سرنوشت‌ساز و نهائی" زده‌است و هر بار نیز دهها هزار تن از فرزندان مردم ایران و عراق را به نابودی کشانده است. گذشت بیش از ۴ سال از بن بست نظامی جنگ و شکست مکرر حملات رژیم برای تصرف عراق و تحمیل رژیم دست‌نشانده و ارتجاعی به مردم عراق خود باندازه کافی گویای این واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی بسختی در این بن بست فرساینده گرفتار آمده است.

آخرین ثمرات تلاش‌های رژیم برای کسب پیروزی چشمگیری در فاو ۳۰ هزار کشته و در مهران نیز ۲۵ هزار کشته دیگر بوده است.

اکنون رژیم جمهوری اسلامی برای پیشبرد جنگ و تحقق اهداف خود با مشکلات و دشواریهای بمراتب سنگین‌تر از دو سه ساله اخیر روبروست. بحران اقتصادی، کمبود ارز حاصله از فروش نفت برای تأمین نیازهای مالی جنگ، تعطیلی کارخانجات و موسسات تولیدی، بیزاری و نفرت گسترش‌یافته مردم از جنگ و روگردانی هرچه بیشتر جوانان از خدمت سربازی و مشکلات رژیم در تأمین نیروی انسانی، مهمترین این مشکلات و دشواریهای پیش‌روی رژیم هستند که مستقیماً از توان و امکانات آن برای پیشبرد جنگ می‌کاهند. با اینهمه رژیم بقیمت نابودی همه هستی مردم و خاکسترکردن ثروت‌های ملی، بر ادامه جنگ برای خروج از بن بست و تغییر تعادل موجود جبهه‌ها ادامه می‌دهد. رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران آماده است تا در این راه ایران را بنابودی کامل بکشاند. راه مردم ما برای نجات توده‌ها از چنگال عفریت جنگ، راه گسترش مبارزه توده‌ای در راه صلح، علیه جنگ و علیه رژیم جنگ و جهل و جنایت است.

در آستانه هفتمین سالگرد آغاز جنگ ویرانگر: در تشکیل هسته‌های مخفی ضدجنگ را برای سازماندهی و گسترش مبارزه صلح‌طلبانه توده‌ها، در محل کار و زندگی گسترش دهید! اهداف ارتجاعی رژیم از اصرار بر ادامه جنگ و شکست محتوم نقشه‌های سیاسی - نظامی رژیم را بیش از پیش افشاء کنید!

در مقطع کنونی، بیش از پیش و با همه امکانات از فراریان از جبهه‌ها پشتیبانی کنید. فرزندان و نزدیکان خود را از دستبرد عوامل رژیم برای اعزام به مسلخ جبهه‌ها، حفظ کنید!

در میان خانواده سربازان و کشته‌شدگان جبهه‌ها، در اردوگاه‌های آوارگان جنگی، در صفوف ارتشیان و در جبهه‌ها، برای صلح و علیه جنگ تبلیغ انقلابی را گسترش دهید!

تبلیغات ضد مردمی و جنگ‌طلبانه عوامل رژیم مبنی بر "جنگ جنگ تا پیروزی" را خنثی کنید و حرکات اعتراضی و تظاهراتی را با استفاده از هر محملی و از جمله بهنگام بیمارانهای هوایی، سازماندهی کنید!

در مراسم خاکسپاری کشته‌شدگان جنگ، بهنگام اجتماع در مراسم یادبود کشته‌شدگان در میان خانواده‌ها، تبلیغ علیه جنگ و علیه رژیم را گسترش دهید و صدای صلح‌طلبانه خود را بگوش دیگران برسانید!

## نگاهی به وضع فاجعه بار بیمه درمانی کارگران

امروز درمان و سلامتی کارگران میهن ما با وضعیت فاجعه آمیزی روبروست. نزدیک ۲ میلیون نفر از کارگران که بخش مهمی از درآمد اندک خود را بعنوان حق بیمه پرداخت می کنند، برای خود و خانواده شان از کمترین خدمات درمانی برخوردار نیستند و همان حداقل امکانات بهداشتی و درمانی نیز که قبلاً فراهم گردیده بود از دست آنان گرفته شده و می شود. در همین حال گروه بهیشتار دیگری از کارگران و زحمتکشان (مثلاً کارگران ساختمانی و کشاورزی، پیشه‌وران و کسبه خرده‌پا) نیز اصلاً بیمه نشده‌اند. کارگران و خانوارهای آنان که بعلت فقر و محرومیت موجود، بیش از سایر اقشار مردم در معرض بیماری، از کارافتادگی و بیری زودرس قرار دارند، از کمترین امکانات درمانی و تأمین اجتماعی هم محروم گردیده‌اند، در حالی که حاصل تولید و دسترنج آنان، و حتی پولهای که از خود آنان بعنوان حق بیمه اخذ می‌شود، در گورهای جنگ خانمانسوز خاکستر می‌شود و توسط سرمایه‌داران و مسئولان رژیم حامی آنان چپاول می‌گردد.

گروهی از کارگران، طی نامه سرکشاده‌ای، در شکایت از وضع نابسامان درمان کارگران خطاب به مسئولان رژیم چنین می‌نویسند:

"مسئله درمان کارگران به مرحله فاجعه آمیزی رسیده و کارگران عمدتاً از این وضع نابسامان ناراحت بوده و این نارضایتی‌ها شریک‌ها جز بدبینی و تفرقه و نفاق و دلسردی و یاس چیز دیگری بهار نخواهد آورد... کارگران علیرغم هزینه سنگینی که برای درمان پرداخت می‌کنند، از یک امکانات ناچیز درمانی در حد رایگان برخوردارند و هر زمان اعتراض می‌شود فوراً کمبودها و نارسائی‌ها عنوان می‌گردد... اشکال کار در کجاست؟ حق بیمه دریافتی سرسام آور بیمه کارگران چه می‌شود؟ آیا این بودجه سنگین در حد یک خدمات درمانی محقول نیست؟ چه بر سر بودجه می‌آید و..."

نامه فوق، وضعیت نابسامان بیمه درمانی کارگران را تا حدود زیادی برملا می‌سازد. اما پاسخ به سؤالاتی که در این نامه آمده است، وضع فاجعه آمیز درمان و بهداشت و سلامتی کارگران و خانوارهای آنان را بروشنی آشکار خواهد نمود. راستی حق بیمه سرسام آور دریافتی از کارگران چه می‌شود، امکانات موجود درمانی در کجا بمصرف می‌رسد، و در واقع، اشکال کار در کجاست؟

پولی که از کارگران گرفته می‌شود

مطابق قوانین موجود ۳ درصد حقوق و دستمزد کارگران بعنوان حق بیمه کارگران و خانواده‌هایشان از آنها گرفته می‌شود. بدین ترتیب که ماهانه ۷ درصد دستمزد از حقوق خود کارگران کسر می‌شود، ۲۰ درصد از کارفرما وصول می‌شود و ۳ درصد باقیمانده را هم خود دولت باید بردارد. در حال حاضر، طبق آمار رسمی، بیش از ۲ میلیون نفر بیمه شده در سراسر کشور وجود دارد. با یک حساب سرانگشتی، سالانه بیش از ۲۰ میلیارد تومان (یعنی ۲۰ هزار میلیون تومان) تحت عنوان حق بیمه از کارگران و کارکنان بیمه شده گرفته می‌شود. مجموعه این پول گزاف در اختیار "سازمان تأمین اجتماعی" قرار می‌گیرد که باید صرف درمان، حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی، حقوق مستمری بگیران، کمک به خانواده‌های بیمه‌شدگان و غیره بشود.

در حال حاضر امور مربوط به بیمه درمانی بعد از وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی رژیم (وزارت بهداشتی سابق) است. ۹ درصد حق بیمه از سوی سازمان تأمین اجتماعی به وزارت بهداشت و درمان پرداخت می‌شود که بمصرف درمان کارگران برساند. نریایه ارقام دولتی، در چندساله پس از انقلاب، جمع این مبلغ "حدود ۲۷ میلیارد تومان (یعنی ۲۷ هزار میلیون تومان) در امور درمان

می‌رسد". این پولی است که مستقیماً از دستمزد و حقوق کارگران تحت عنوان بیمه درمانی کسر گردیده، و حداقل مقداری است که می‌بایست برای حفظ سلامتی کارگران و خانواده‌هایشان صرف می‌شود. با یک محاسبه ساده می‌توان نشان داد که تنها با همین مبلغ ۲۷ هزار میلیون تومان می‌شد دهها بیمارستان بزرگ مجهز و مدرن برای درمان کارگران احداث کرده و اداره نمود.

وضعیت فاجعه آمیز بیمه‌های درمانی

علی‌رغم ثروت عظیم و امکانات مادی کشور ما و علی‌رغم مبالغه‌گرایی که از خود کارگران بعنوان حق بیمه اخذ گردیده است، طی سالهای گذشته نه تنها هیچگونه بهبودی در وضع درمان و تسهیلات بهداشتی کارگران و خانواده‌شان حاصل نگردیده بلکه برعکس، امکانات درمانی آنها کاهش یافته و فشار و محرومیت بیشتری بر آنها تحمیل گردیده است. کاهش امکانات درمانی و وخامت وضع درمان کارگران، بر اساس واقعیات موجود روز بروز بیشتر می‌شود.

کارگری از یک کارگاه اسیدسازی می‌گوید: "خدمات بیمه درمانی خوب نیست اگر اتفاقی در کارگاه بیافتد کارگر را با آمبولانس می‌برند ولی بیمه رسیدگی نمی‌کند." کارگر دیگری با اعتراض به وضعیت بیمه درمانی اظهار می‌دارد: "بیمه تا بحال مضر ثمر نبوده، مجبوریم پیش دکترهایی برویم که با بیمه قرارداد ندارند، من تا بحال از دفترچه بیمه استفاده نکرده‌ام." کارگری از قسمت حمل و نقل کارخانه‌ای می‌نویسد: "بیمه هستم ولی... از خدمات درمانی راضی نیستم. دکتر داروهای می‌نویسد که باید از بازار آزاد تهیه کرد. بیمه داروهای گران را نمی‌دهد." و کارگر روزمزدی از یک کارخانه ذوب فلز شکایت می‌کند که "از من حق بیمه کم می‌کنند ولی دفترچه ندادند و نمی‌توانم از خدمات درمانی استفاده کنم".

اینها نمونه‌های درد دل و شکایت کارگران میهن ما است که امروز با وضع فاجعه آمیز بیمه درمانی روبرو هستند. امروز امکانات درمانی کارگران از قبیل: پزشک، درمانگاه، آزمایشگاه و بیمارستان در مقایسه با نیازهای بیمه‌شدگان بسیار محدود است و همین امکانات محدود موجود هم که در اثر سالها اعتراض و مبارزه کارگران و از پول خود آنها ایجاد شده است، به جنگ خانمانسوز رژیم و با جاهای دیگر اختصاص داده می‌شود. درمانگاهها و بیمارستانهای بیمه‌ای فاقد امکانات اولیه ضروری است، کیفیت درمان و معالجه بسیار پایین است، داروهای لازم در آنها یافت نمی‌شود و بطور خلاصه، اصلاً پاسخگوی احتیاجات درمانی کارگران نیستند و تازه هر آنچه هم که بعنوان امکانات بیمه کارگران باقی مانده است، از دست آنها گرفته می‌شود.

در شرایط کمبود و فقدان امکانات بیمه درمانی، کارگران و خانواده آنان ناگزیر می‌شوند که یا یکی از معالجه و درمان چشم‌پوشی نمایند و شاهد رنج فراوان و مرگ و میر عزیزان خود باشند و یا آنکه با قرض و قوله و فروختن وسایل اندک منزل خویش، به پزشک و بیمارستان خصوصی روی آورند و هزینه‌های گزاف درمان خصوصی را متحمل شوند. در این شرایط کارگران مجبور می‌شوند که خرج ماهانه خانوار خود را نیز برای حق ویزیت پزشکان و بیمارستانها و یا برای تهیه دارو به قیمت گزاف از بازار سیاه، پرداخت نمایند، در حالیکه ماه به ماه هم بخشی از دستمزد خود را باید بعنوان بیمه درمانی به صندوق دولت بپردازند.

در همین حال رژیم تبهکار جمهوری اسلامی که حاضر نیست حتی حق بیمه وصولی از کارگران را برای درمان خود آنان صرف نماید، هر روز حیل و بهانه تازه‌ای درست می‌کند و هر روز مشکل دیگری برای بیماراران و بیمه‌شدگان بوجود می‌آورد. پس از طرح

باصلاح "خودکفائی" بهداری که از حدود سه سال پیش مرحله اجرا درآمد و بتدریج هزینه معالجه و درمان بیمارستانهای دولتی را افزایش داد، طرح تعویق دفترچه‌های بیمه درمانی مطرح گردید. در اول بهمن ماه سال گذشته سازمان تأمین اجتماعی اعلام نمود که دفترچه‌های غیرمستقیم (برای مراجعه به پزشکان و داروخانه‌های طرف قرارداد بیمه) و دفترچه‌های مستقیم (فقط برای مراجعه به پزشکان و درمانگاههای خود بیمه) در سراسر کشور به یکتوع (دفترچه مستقیم) تبدیل خواهد شد. طبق این طرح عملاً امکانات درمانی بیمه‌ای باز هم کاهش می‌یابد چنانکه مثلاً در تهران، و برای صدها هزار نفر بیمه‌شده و خانواده‌هایشان، فقط ۸ بیمارستان و ۲۹ درمانگاه بیمه‌ای اختصاص داده شده است. علاوه بر اینها، رژیم جمهوری اسلامی که مجموعه امکانات عظیم و بودجه کشور را در راه اهداف جنگ توسعه طلبانه صرف کرده و یا به جیب سرمایه‌داران، دزدان و چپاولگران سرازیر می‌کند، حتی از پرداخت هزینه‌های معاینه، دارو و آزمایشگاه به پزشکان، داروخانه‌ها و آزمایشگاههای طرف قرارداد بیمه خودداری می‌نماید. بطوریکه آزمایشگاهها و رادیولوژی‌های طرف قرارداد بیمه در خردادماه گذشته، مدتی از پذیرفتن بیماران بیمه‌ای خودداری کردند، و هم‌اکنون نیز عده زیادی از پزشکان اصلاً از پذیرش بیمه‌شدگان امتناع می‌نمایند.

مسئولان و ارگانهای حکومت جمهوری اسلامی در برابر شکایت و اعتراض کارگران نسبت به چنین وضع فاجعه‌بار بهداشت و درمان کارگران مانند همیشه به بهانه‌های گوناگون متوسل شده و فریبکارانه سعی در کتمان واقعیتها می‌نمایند، مثلاً وزارت بهداشت و درمان بهانه همیشگی "کمبود بودجه" و یا "شرایط جنگ تحمیلی" را تکرار می‌کند. سازمان تأمین اجتماعی از خود سلب مسئولیت کرده و اعلام می‌کند که "این سازمان ۹ درصد حق بیمه را در اختیار وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی قرار می‌دهد که با توجه به مواد قانونی این سازمان نمی‌تواند هیچگونه دخالتی در امر درمان بیمه‌شدگان داشته باشد... و کمالی نماینده مزدور رژیم و رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس هم به کارگران وعده می‌دهد که "انشاءالله با ارائه آمار هزینه درمان از سوی وزارت بهداشتی مشخص خواهد شد که دلیل عدم ارائه درمان کافی چیست..."

فقر و فلاکت بیشتر، بیماری و مرگ بیشتر

در حالیکه روز بروز وضع بهداشت و امکانات درمانی خرابتر می‌شود، وضعیت زندگی و کار و معیشت کارگران و خانوارهای آنان باز هم دشوارتر می‌شود و هر روز گروه دیگری از آنها در معرض بیکاری، نقس عضو، از کارافتادگی، ابتلا به بیماریهای گوناگون و مرگ نابهنگام و زودرس قرار می‌گیرند. عبارت دیگر، از یکسو بیماریها افزونتر می‌شود و از سوی دیگر امکانات درمانی باز هم کمتر می‌شود. این وضع نتیجه مستقیم سیاستهای رژیم تبهکاری است که هیچ ارزشی برای جان انسانها قائل نیست و با کشتار صدها هزار نفر در این جنگ ویرانگر این نکته را بروشنی عیان کرده است.

حاصل مجموعه سیاستها و اقدامات رژیم اسلامی، فقر، فلاکت و مصیبت برای مردم میهن و بویژه برای توده کارگران و زحمتکشان بوده است. در این میان سنگینی گرانی، بیکاری و فقر بیش از همه بر دوش کارگران و خانواده‌های آنان تحمیل گردیده است. این وضع، معیشت خانوارهای کارگران را شدیداً مختل نموده و سفره محقر آنها را بیش از پیش خالی کرده است. کمبود تغذیه و انواع بیماریهای ناشی از آن، حاصل این وضع برای کارگران و عائله و فرزندان آنهاست.

## تشکل‌های مخفی کارگری را سازمان دهیم

بقیه از صفحه ۱ میان پرده انتخابات ...

منظور قبلی افزایش شمار رای دهندگان صورت گرفت. بدین ترتیب اگر از مجموع بیش از ۹ میلیون جمعیت "تهران بزرگ" ۵۰ درصد آترا افراد بالای ۱۵ سال محسوب کنیم، تعداد واجدین شرایط رای دهندگان به رقم بیش از ۴٫۵ میلیون نفر می‌رسد. ستاد برگزاری انتخابات تهران، آراء اخذ شده در "تهران بزرگ" از ۲۰۵۰ صندوق اخذ رای را مجموعاً ۴۶۹۳۰۲ رای اعلام کرده است. بدین ترتیب و حتی بر پایه همین آمار دولتی روشن می‌شود که بیش از ۷۰ درصد از واجدین شرط سنی رای دهندگان، از شرکت در این انتخابات و رای دادن به کاندیداهای رژیم خودداری کرده‌اند.

حجت‌الاسلام ناطق نوری کاندیدای حزب جمهوری اسلامی و "روحانیت مبارز تهران" و مورد حمایت خامنه‌ای و رفسنجانی با ۳۳۰۸۵۹ رای بعنوان نفر اول و نماینده مردم "تهران بزرگ" از صندوق انتخابات بیرون آمده.

حجت‌الاسلام احمدی کاندیدای انجمن اسلامی دانشجویان، مورد حمایت تعدادی از انجمنهای اسلامی ادارات و کارخانجات و گروهی از وزرا و وکلای اسلامی در مجموع ۲۵۹۹۳۲ رای بدست آورده. مقام سوم با تعداد ۱۳۹۷۲ رای متعلق به آراء سفید و باطله است؛ و نفر سیزدهم "برادر غضنفری" است که در کل "تهران بزرگ" ۱۴۴۸ رای بدست آورده است.

در تابستان ۶۳ و در جریان برگزاری انتخابات دومین دوره مجلس اسلامی، بنا به ادعای مقامات رژیم بیش از ۲ میلیون و ۳۰۸ هزار رای در تهران شمارش شده بود صرفنظر از اینکه در آن انتخابات نیز با توجه به جمعیت ۸ میلیونی تهران، ۵۰ درصد از واجدین شرایط در انتخابات شرکت نکردند، مقایسه مجموع آراء شمارش شده در انتخابات دومین دوره و این انتخابات میان دوره‌ای در تهران نشان می‌دهد که میزان شرکت کنندگان در انتخابات میان دوره‌ای بیش از ۷۰ درصد کاهش یافته است. مقایسه آماری در عین حال نشان می‌دهد که آراء شمرده شده بنام نفر سی و چهارم انتخابات دومین دوره در تهران از آراء نفر اول انتخابات میان دوره‌ای تهران یعنی ناطق نوری، بیشتر بوده است.

در انتخابات دومین دوره، حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی بازاریان و اصناف انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه، دفتر تحکیم وحدت، و سایر گروهها و دسته‌بندیهای رژیم با تبلیغات و ضد تبلیغات، افشاکاری علیه یکدیگر، و زد و بندهای آشکار و پنهان علیه مهره‌ها و کاندیداهای خود وارد میدان شدند و نتوانستند لیست واحد و مشترکی را بصورت سراسری ارائه کنند. حزب جمهوری اسلامی و انجمن اسلامی دانشجویان و معلمان، "روحانیت مبارز" و انجمن اسلامی دانشجویان و معلمان بترتیب و ضمن ارائه لیست کاندیداهای خاص خود، بدنبال زدوبندهای پشت پرده در تهران کاندیداهای مشترکی را معرفی کردند. در انتخابات میان دوره‌ای اخیر از آنجا که رای‌گیری برای انتخاب تنها یک نماینده صورت می‌گرفت، کشمکش و رقابت میان باندها و دسته‌بندیها بصورتی فشرده‌تر و شدیدتر نمایان شد.

شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران "طی اطلاعیه‌ای به امضای مهدوی کتی دبیر جامعه، با توافق آرا ناطق نوری را بعنوان کاندیدای خود برای نمایندگی تهران معرفی کرده. صادرکنندگان اطلاعیه، با توجه به سابقه کشمکشها و حقه‌بازیهای تبلیغاتی خود و رقبایشان در جریان انتخابات دومین دوره و همچنین تبلیغات و ضد تبلیغاتی که در جریان بود، در پایان همان اطلاعیه و با کنایه آخوندی به رقیب اضافه کردند که "اطلاعیه‌های جامعه تنها با عنوان "جامعه روحانیت مبارز تهران" اعتبار داشته و عناوین دیگر هیچگونه ارتباطی با این جامعه نخواهد داشت."

بدنبال اطلاعیه "شورای مرکزی جامعه روحانیت

مبارز تهران"، حزب جمهوری اسلامی، جامعه و عاظ تهران، جامعه روحانیت شهری، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (؟)، جامعه اسلامی فرهنگیان، انجمن اسلامی دانشکده علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی و انجمن‌های ریز و درشت و بانام و بی‌نام دیگر حمایت خود از کاندیداتوری حجت‌الاسلام ناطق نوری را اعلام کردند. عناوین و هویت واقعی جامعه اسلامی فرهنگیان و انجمن اسلامی دانشکده علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی، از طرف انجمن اسلامی دانشجویان طرفدار حجت‌الاسلام احمدی ساختگی و دروغین اعلام شد.

در برابر حجت‌الاسلام ناطق نوری کاندیدای "روحانیت مبارز تهران" و حزب جمهوری اسلامی، انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، حجت‌الاسلام شناخته شده دیگری یعنی حجت‌الاسلام احمدی را بعنوان کاندیدای خود برای نمایندگی تهران اعلام کرده. روابط عمومی ستاد انتخاباتی مشترک دانشجویان، کارگران و معلمان، با صدور اطلاعیه به امضا ۴۰ انجمن و شورا که همگی نیز عناوین اسلامی خود را یدک می‌کشیدند، حمایت از حجت‌الاسلام احمدی را اعلام کردند.

۱۲ نفر از نمایندگان مجلس حمایت کامل، ۱۶ تن از شخصیت‌های سیاسی از جمله جمعی از وزراء، ۲۳ تن از روحانیون مبارز (با "جامعه روحانیت مبارز تهران" ارتباط ندارد!) و افراد و انجمنها و گروههای دیگر از حجت‌الاسلام احمدی حمایت کردند. طرفداران حجت‌الاسلام احمدی در اطلاعیه‌های خود نام دهها انجمن اسلامی و شورای کار اسلامی کارخانجات و موسسات صنعتی تهران و حومه را بعنوان حامیان احمدی اعلام کردند.

روزنامه کیهان به طرفداری از حجت‌الاسلام احمدی، صفحات متعددی را به درج اخبار فعالیتهای تبلیغاتی، اطلاعیه‌ها و تأییدیه‌های حمایتی از احمدی و تکذیب‌نامه‌ها و ردیه‌های آشکار و تلویحی علیه حجت‌الاسلام ناطق نوری اختصاص داد.

روزنامه رسالت، عهده‌دار تبلیغ بشیوه اسلامی و رایج در جمهوری اسلامی به طرفداری از کاندیداتوری ناطق نوری گردید و صفحات هر دو روزنامه با درج اطلاعیه‌ها، تأییدیه‌ها، ردیه‌ها و پاسخ به اتهامات و فحاشیهای متقابل، خود به بهترین شکل ماهیت دسته‌بندیهای رقیب و اشکال و شیوه‌های تبلیغاتی سراپا فسادآلود خود را افشا کردند. روزنامه کیهان در تاریخ ۶ مرداد اطلاعیه "انجمن اسلامی معلمان" را بچاپ رساند. "انجمن اسلامی معلمان"، در این اطلاعیه، "ضمن اعلام حمایت و پشتیبانی مجدد از کاندیداتوری حجت‌الاسلام دکتر احمدی، شیوه‌های تبلیغاتی ناصحیح و مشکوک بعضی از جریان‌های مبنی بر طرح ناگهانی "جامعه اسلامی فرهنگیان" آتهم در زمان انتخابات را محکوم کرده و از وزارت کشور خواستار برخورد اصولی با این روشهای غرب‌گرایانه شده است." "جامعه اسلامی فرهنگیان" که گفته "انجمن اسلامی معلمان" ناگهانی مطرح شده است، اطلاعیه‌هایی در حمایت از حجت‌الاسلام ناطق نوری انتشار داد.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی نیز با ارسال نامه‌ای به روزنامه کیهان و رسالت از نامزدی دکتر احمدی برای انتخابات میان دوره‌ای حمایت کرد. این انجمن اعلام کرد که "انجمن اسلامی دانشکده علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی عضو انجمن اسلامی دانشگاه بوده و همگام با آن از کاندیداتوری حجت‌الاسلام احمدی حمایت می‌کند. لذا انجمن اسلامی دانشجویان خود را موظف می‌داند خبر نادرست مندرج در روزنامه رسالت را تکذیب کند. روزنامه رسالت کوشیده است با نقل خبر از شخصی که خود را بدروغ عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده شهید بهشتی معرفی کرده خبر کذب را صحیح و مستند جلوه دهد."

روزنامه رسالت طی توضیحی به امضا احمد

توکلی قائم مقام مدیر مسئول روزنامه رسالت در پاسخ و توضیح "نامه سراسر توهینیه که بنام انجمن اسلامی دانشگاه شهید بهشتی" می‌نویسد که انجمن اسلامی دانشکده سیاسی و اقتصادی شهید بهشتی برخلاف ادعا و ردیه انجمن اسلامی دانشجویان، از حجت‌الاسلام ناطق نوری حمایت می‌کند.

در ادامه همین کشمکشهای تبلیغاتی دسته‌بندیهای رقیب، اطلاعیه حمایت از کاندیداتوری ناطق نوری به‌اسم و امضا ۱۰۷ نفر (از جمله ۹ امضا محفوظ از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی منتشر می‌شود.

کارزار تبلیغاتی و فعالیتهای انتخاباتی رسوای دسته‌بندیهای رقیب در انتخابات میان دوره‌ای به اتجا کشید که مقامات برگزارکننده انتخابات نیز برای جلوگیری از رسوایی بیشتر وارد صحنه شدند. امامی کاشانی رئیس هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات در مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که "در بعضی روزنامه‌ها علیرغم تذکرات بنده اطلاعیه‌ای تحت عنوان "اعلام حمایت عده‌ای از نمایندگان از یک کاندیدا" چاپ شده که نقض صریح قانون است و جرم می‌باشد. امامی کاشانی با اشاره ابلهانه به بندها و تبصره‌هایی از مصوبات مجلس اسلامی عنوان کرد که "سازمانها و ارگانهای دولتی و نهادهای و اعضا آنها با ذکر سمت خود حق ندارند له یا علیه هیچیک از نامزدهای انتخاباتی اعلامیه یا اطلاعیه بدهند."

امامی کاشانی در مورد اقدام بنیاد مهاجرین جنگی در چاپ کارتهای بدون مهر و عکس برای شرکت در رای‌گیری، به هرج و مرج و درهم‌ریختگی دستاویزهای بی‌سروته دولتی اعتراف کرد و مذبح‌خانه چنین گفت: "بنیاد مهاجرین بدون مشورت با هیئت نظارت مرکزی اقدام به چاپ یکسری کارتهای بدون مهر و عکس‌دار کرده که از سوی هیئت مرکزی نظارت آن کارتها بی اعتبار است. مهاجرین می‌توانند فقط با ارائه شناسنامه و کارتهای معتبر خود در صندوقهای رای حاضر و کاندیدای مورد علاقه خود را انتخاب نمایند."

همچنین "انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران" طی اطلاعیه‌ای در کیهان "ضمن اعلام تاسف از انتشار پوستری با امضای "جمعی از اعضا انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران" در حمایت از یکی از کاندیداهای تهران، حمایت مجدد خود را از کاندیداتوری حجت‌الاسلام دکتر احمدی اعلام کرده است."

نمونه رسوای دیگر از حقه‌بازیها و اقدامات شرم‌آور عوامل رژیم برای جمع‌آوری رای، اقدام ستاد بسیج اقتصادی در جمع‌آوری شناسنامه‌های مردم بوده. ستاد بسیج اقتصادی برای صدور کوبین‌های خواروبار شناسنامه‌های مردم را جمع‌آوری و اعلام کرده بود که مردم برای دریافت شناسنامه‌های خود بعداً مراجعه کنند!

در چنین فضائی از دسته‌بندیها و کشمکشها، تبلیغات و ضد تبلیغات و اقدامات و نیرنگهای شرم‌آور برای برگزاری انتخابات میان دوره‌ای، خامنه‌ای رئیس جمهور که از ناطق نوری حمایت می‌کرد در مراسم نماز جمعه تهران، انتخابات میان دوره‌ای را از "مسائل مهم روز" معرفی کرد و در اهمیت آن اظهار داشت که "حتی یک نماینده هم گاهی در مجلس شورای اسلامی تعیین کننده است، خامنه‌ای سپس با تحلیل از آخوند مرتجع ضد آزادی، شیخ فضل‌اله نوری که دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی و حق‌رای آزاد مردم بود و اشاره به اینکه شیخ فضل‌اله نوری در مقابل انحراف مشروطه ایستاد، تلویحاً و بیکبار دیگر حمایت خود را از ناطق نوری بیان کرده. ناطق نوری نیز در شرایطی که عوامل رژیم خود به کمبود کاغذ برای کتاب و دفتر دانش‌آموزان اعتراف دارند صدها هزار تومان صرف اوراق تبلیغاتی بی‌نفع خود کرده و میلیونها تومان دیگر نیز "هزینه" کرد.

اما علیرغم همه تبلیغات عوامل رژیم برای کشاندن مردم بیای صندوق‌های رای، نتایج حاصله از شمارش آرا خود بهترین گواه خودداری مردم از

از صفحه ۴ نگاهی به وضع فاجعه بار...

کمبود مسکن و فقدان امکانات و تسهیلات اولیه در اغلب مسکن موجود، محیط ناسالم بهداشتی و عدم دسترسی به امکانات ضروری حفظ بهداشت و مراقبت از سلامتی، که همه اینها بواسطه سیاستهای رژیم اسلامی بوجود آمده و یا تشدید گردیده است، زمینه گسترش و شیوع انواع بیماریها در میان خانوارهای کارگری و مخصوصا در بین کودکان آنها را پدید آورده است.

علاوه بر اینها، شرایط کار و محیط فعالیت کارگران نیز بهداشت و سلامتی آنها را در معرض خطرات جدی قرار داده است. کار شدید و مداوم در محیطهای آلوده و غیربهداشتی، در میان گرد و غبار و یا رطوبت دائمی، در زیر آفتاب سوزان و با درجه حرارتهای خیلی بالا، در میان مواد سمی و شیمیایی مضر به سلامتی انسان و... بسیاری از کارگران را در بیماریهای گوناگون مبتلا کرده و یا در معرض ابتلا به این بیماریها قرار داده است. در این شرایط طاقت فرسا که بر کارگران تحمیل شده است حتی حداقل امکانات بهداشتی و ایمنی را هم از دست آنان گرفته و می گیرند. در بسیاری از کارخانه ها، حتی لباس، کلاه یا کفش مخصوص کار هم به آنها داده نمی شود و یک لیوان شیر هم که به علت کار در هوای آلوده و با مواد شیمیایی به آنها داده می شد، قطع گردیده است.

شرایطی که امروز بر کار و زندگی کارگران میهن ما تحمیل شده است، جنابیتی آشکار و علنی علیه سلامت و حیات آنان است. اما رژیم جمهوری اسلامی تنها به این جنابیت بسنده نکرده و امکانات درمانی را نیز از دست کارگران گرفته است. علاوه همین امکانات و پولهای کارگران را که باید برای بهداشت و درمان خود آنها صرف شود، در خدمت جنایت دیگری بنام جنگ و تاراج توده ها قرار داده است.

بر سر بودجه خدمات درمانی چه می آید؟

قبل از هر چیز روشن است که بخش بسیار مهمی از امکانات و درآمدهای کشور، که باید صرف بهبود زندگی کارگران و زحمتکشان میهن مان بشود، بمصرف جنگ می رسد. حتی خود گردانندگان رژیم نیز به این امر اعتراف می کنند. نخست وزیر رژیم با وقاحت تمام اعلام می کند: "یک سوم بودجه کل کشور در اختیار سیستم جنگ است." بدین ترتیب قسمت بزرگی از امکانات درمانی از دست مردم گرفته می شود و به جنگ اختصاص داده می شود. پزشکان به جیبه ها اعزام می شوند، داروها به جیبه ها فرستاده می شود، آمبولانس ها و سایر تجهیزات پزشکی به جیبه ها داده می شود، بیمارستانها در خدمت جنگ قرار می گیرند... طبق اعلام ارگانهای رسمی رژیم فقط در تهران ۴۰ تا صد درصد از تختهای ۱۲ بیمارستان و ۲۰ درصد تختهای کلیه بیمارستانها جهت پذیرش مجروحین جنگی اختصاص یافته است." (کیهان ۱۱/۱۰/۶۴) اینست سیاست جنگ طلبانه رژیم که از یکسو گروه گروه از مردم میهن را بکام مرگ فرستاده و منابع کشور را بباد فنا می دهد و از سوی دیگر امکانات حفظ سلامتی و درمان مردم را نیز از دست آنان می رباید.

اما این هنوز همه ماجرا نیست. سردمداران و گردانندگان این رژیم ضدکارگری، در کنار و به همراه ادامه این جنگ ویرانگر، باقیمانده درآمدها و منابع

کشور را نیز دستخوش تاراج و چپاول، زدوبند و اختلاس سرمایه داران بزرگ و خود مسئولان رژیم می سازند. اینان، حق بیمه کارگران را نیز همانند حاصل دسترنج آنها به غارت می برند. اینان بودجه خدمات درمانی را هم مثل سایر درآمدها و منابع کشور، در جریان سودجویی ها، حیف و میل و زدوبند با شرکای سرمایه داران، به جیبه های گشاد خود سرازیر می سازند.

طبق نوشته خود مطبوعات وابسته به رژیم "از حق بیمه کارگران وام ۲۰۰ میلیون تومانی به کمیته امداد داده شده است." (جمهوری اسلامی ۱۶/۸/۶۴) و این تنها یک مورد از حیف و میل و چپاول حق بیمه کارگران است که در جریان کشمکش های جناحهای غارتگر درون حکومتی افشاء گردیده است. مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی در مورد نحوه استفاده از منابع این سازمان که اساسا از محل حق بیمه های وصولی از کارگران تشکیل گردیده، می گوید که یک "شرکت سرمایه گذاری با سرمایه ای معادل ۲ میلیارد تومان" ایجاد شده که "در مسائل تولید، تجارت و خدمات فعالیت می کند." (کیهان ۲۲ خرداد ۶۵) یک نمونه از فعالیت "تولیدی و خدماتی"! این شرکت همان پرداخت "وام ۲۰۰ میلیون تومانی" به کمیته امداد خمینی بود که در بالا اشاره شد. نمونه های دیگر را هم خود مدیرعامل چنین توضیح می دهد: "سرمایه گذاریهای گذشته سازمان بیشتر در زمینه های خرید و فروش خانه های ساخته شده، کامیون، کشتی، و مضاربه با بعضی ارگانها بوده است... (همانجا)

با این توضیحات از زبان مسئولان و مطبوعات خود رژیم فاسد معلوم است که بر سر بودجه خدمات درمانی کارگران چه آمده است. آشکار است که رژیمی که ادامه جنگ خانمانسوز، غارت و چپاول دسترنج کارگران و زحمتکشان و دزدی و فساد محور اصلی سیاستها و اقدامات آنرا تشکیل می دهد، حق بیمه دریافتی از کارگران را هم تحت عناوین "وام"، "مضاربه" و "تجارت" به یمن می برد. غارت و چپاول، دزدی و خیانت سرمایه داران و رژیم حامی آنان حد و مرزی ندارد. آنچه هدف آنهاست، سود و تاراج بیشتر و باز هم بیشتر است. اگرچه این امر به قیمت فقر و فلاکت، بیماری و بی درمانی میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشان میهن ما باشد، تنها با سرقتی این رژیم ارتجاعی و برافزاندن نظام سرمایه داری است که امکان استفاده از منابع و درآمدهای جامعه در راه بهبود شرایط زندگی و تامین بهداشت و سلامت مردم میهن فراهم خواهد شد.

مقاومت و مبارزه کارگران

مقاومت در برابر دستبردهای رژیم به حقوق و دستاوردهای کارگران میهن و مبارزه در راه تامین و گسترش بیمه کارگران و خانواده آنها یکی از عرصه های مهم مبارزات صنفی و سیاسی کارگران را تشکیل می دهد. کارگران طی سالهای طولانی مبارزه خود موفق شده اند که برخی از حقوق صنفی و اجتماعی خویش، و از جمله حق بیمه در زمینه خدمات درمانی را بدست آورند. رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی، چنانکه دیدیم، این دستاورد کارگران را نیز همانند سایر حقوق فردی و اجتماعی آنها مورد تهاجم قرار داده و بسیاری از امکانات درمانی را از دست کارگران گرفته و حتی پولهای آنها را که از خود کارگران بعنوان حق بیمه گرفته و می گیرد، بجای صرف در

جهت درمان آنها، به غارت و یغما می برد. مقاومت کارگران در برابر این تهاجم رژیم جنایتکار و تلاش برای حفظ حقوق و دستاوردهایشان، از ضروریات این مرحله از مبارزات دشوار کارگران میهن ماست.

علاوه بر این، همانطور که اشاره کردیم، بسیاری از کارگران و زحمتکشان میهن هنوز بیمه نشده اند و در زمینه بیمه درمانی نیز وضع چنین است. گروهی از کارگران کارخانه ها، مخصوصا کارگران روزمزد، توانسته اند بیمه شوند و هر ماه حق بیمه از دستمزد آنها کسر می شود، اما هنوز بعلت کارشکنی و مسامحه مدیران کارخانه ها و مسئولان سازمان تامین اجتماعی، مسئول بیمه درمانی و از کار افتادگی و غیره نشده اند. در چنین شرایطی، کارگران باید برای برقراری بیمه بعنوان یک حق مسلم صنفی، تلاش و مبارزه کنند. بدیهی است که رژیم جمهوری اسلامی که سوداایی جز جنگ، غارت و چپاول ندارد بخودی خود این حق مسلم کارگران را برسمیت نخواهد شناخت و تنها تلاش و مبارزه متشکل کارگران است که آن را وادار به عقب نشینی خواهد کرد.

تامین خدمات درمانی ضروری و متناسب با نیازهای کارگران، یکی دیگر از جوانب مبارزه کارگران در این عرصه است. خدمات درمانی باید تمامی موارد و هزینه های درمانی کارگران را در بر بگیرد، باید کلیه بیماریها و سوانح ناشی از کار را نیز شامل شود، باید هزینه های بهداشت و درمان خانواده کارگران را تامین نماید. خدمات درمانی کارگران باید از کیفیت متناسب و مشابه خدماتی که هم اکنون در بیمارستانهای خصوصی عرضه می شود، برخوردار باشد. کارگران بایستی تک تک این موارد و موارد نظیر آن را بعنوان حق مسلم و قطعی خود بدانند و در راه تامین آنها مبارزه نمایند.

نظارت و کنترل موثر کارگران بر چگونگی خرج حق بیمه ای که از آنها دریافت می شود، باید برقرار شود. کارگران حق دارند که از نحوه مصرف بودجه خدمات درمانی مطلع شوند و در مورد چگونگی خرج آن برای بهبود وضع درمانی خود نظر بدهند. کارگران باید بطور مستمر و در هر فرصت ممکن، مدیران واحدها، نمایندگان و مسئولان حکومتی در سازمان تامین اجتماعی و وزارت بهداشت و درمان را مورد سؤال قرار بدهند که درآمدها و امکانات بیمه درمانی کجا رفته و بر سر مبالغ کزاف حق بیمه جمع آوری شده، چه آمده است. پیگیری، فشار و مبارزه متشکل کارگران در این زمینه از اهمیت خاصی برخوردار است. بدیهی است که مسئولان و گردانندگان رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به سهولت به این خواست کارگران نرسد نخواهند نهاد. اما امتناع آنها از ارائه پاسخ روشن به کارگران، ماهیت ضدکارگری آنها را بیش از پیش آشکار خواهد ساخت.

مقاومت و مبارزه کارگران در راه حفظ و تامین بیمه درمانی و بهبود و گسترش آن، و همچنین اعتراض آنان به حیف و میل و چپاول حق بیمه دریافتی از کارگران، هم اینک نیز یکی از عرصه های مبارزه جاری و واقعی کارگران در کارخانه ها و واحدهای مختلف تولیدی و خدماتی است. سازماندهی این مبارزه، متحد کردن کارگران در روند این مبارزه و به شکست کشاندن سیاستهای ارتجاعی رژیم ضدکارگری خمینی از وظایف مرم کارگران پیشرو و آگاه و رفا و هواداران سازمان است.

مجلس ملایان را کسب کرده است. سهم نفر هشتم، عباس محمدی نیز ۱۸۶۹ رای بوده است. انتخابات در رامهرمز و بجنورد به حدنصاب لازم نرسید و به دور دوم کشیده شد. در رامهرمز مجموعا ۳۳ هزار رای به صندوقها ریخته شد و از ۷ هزار کاندیداهای هیچیک رای لازم بدست نیاوردند. آرای نفر اول کمی بیش از ۹ هزار، آرای نفر ششم ۱۰۰ رای و مجموع آراء جهانگیر محمودی نژادبان نفر هفتم فقط ۲۷ رای است.

باشد که پایه های رژیم آزادی کش جمهوری اسلامی هرچه لرزان تر، موج نفرت و بیزاری توده ها هرچه گسترده تر، نابودی رژیم و رهائی مردم میهن هرچه نزدیکتر باد!

بقیه از صفحه ۵ میان پرده انتخابات میاندوره ای شرکت در انتخابات فرمایشی و رسوای رژیم جمهوری اسلامی است. آرا شمرده شده بنام ناطق نوری بعنوان فرد اول انتخابات میاندوره ای تهران از آرا نفر سی و چهارم انتخابات دومین دوره انتخابات در سال ۶۳ نیز کمتر است.

در ۱۱ شهر دیگر نیز که انتخابات میاندوره ای برگزار شد وضع بر همین منوال و بدتر از آن بوده است. تعدد کاندیداهای از یکطرف و پائین بودن آشکار میزان آرا اخذ شده و آرا هریک از کاندیداهای خود بیانگر شدت کشمکشها و درگیریهای درون رژیم (که بعضا از کشمکش میان دسته بندیها و جناحها فراتر رفته به اختلافات محلی و حتی خانوادگی مربوط می شود)، تضعیف پایه های رژیم و گسترش رویگردانی و نفرت و

بیزاری مردم از رژیم ضد مردمی و ضد آزادی است. در ماه شهر نفر اول جمشید مزارعی فقط با ۱۲ هزار رای راهی مجلس شده است و نفر پنجم کرامت الله حیاتیان ۱۵ رای بدست آورده است. در دامغان نفر اول با مجموع آرا ۱۰۱۵۱ رای راهی مجلس اسلامی شده است و نفر پنجم محمدتقی منجدی ۱۳۶ رای بدست آورده است. در کرج با جمعیتی نزدیک به ۱ میلیون نفر، اول حجت الاسلام عبدالمجید شرع پست با ۵۱ هزار رای راهی مجلس شد و برای کاندیدای ششم حسن گل بابائی ۱۰۲۹۰ رای شمرده شده است. انتخابات در ملاوی نیز بدور دوم کشیده شد و نماینده خرمشهر و شادگان با جمعیتی نزدیک به ۱ میلیون نفر با ۱۶ هزار و ۴۵ رای مقام نمایندگی

## بحث آزادی و بندبازی مشاطه گران رژیم

بحث درباره نبود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و یا وجود جو عزت‌الله سحابی در جمهوری اسلامی مدتی است به بحث دانی بین جناح‌های مختلف درون رژیم ولایت‌فقیه و بیرون آن تبدیل شده است. جدا از هراس هر دم‌افزون سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از خشم توده‌ها که سعی می‌کنند آن را پنهان کنند، آتش این بحث را ظاهراً "منتظری" روشن کرده است. البته بعد از تداوم هشت سال قصابی آزادی آن هم به بی‌سابقه‌ترین روش در تاریخ معاصر (به‌عزادش سال گذشته کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، جمهوری اسلامی ایران در بین سه رژیم منقر دیگر در مورد نقض حقوق بشر مقام اول را دارد) و کارنامه‌ای نتگین و جنایت‌بار که بر برگ‌هایش ساعت به ساعت افزوده می‌شود باید به زبان خودشان گفت:

"یا للجب" جمهوری اسلامی و آزادی!

مهندس عزت‌الله سحابی در نظرخواهی کیهان ۲۶ تیرماه ۶۵، پیرامون "آزادی نشر افکار" می‌نویسد: اکنون باید پرسید چرا ما امروز به‌جایی رسیده‌ایم که ... آیت‌الله منتظری چنین توصیه‌ای می‌کند. او که سعی می‌کند مرزبندی‌هایش را با پیروان ولایت نشان دهد با جنگ کردن "وحدت" و "معتنویت" حاکم بر جنبه‌های جنگ می‌نویسد: "باقی سطوح و وجوه جامعه را جو خصوصیت و تفرقه آکنده است." بهزاد نبوی تیغ تکفیر را روی "عملکردهای تروریستی و ضدانقلابی منافقین و دیگر گروهکهای ضدانقلاب" بلند می‌کند و می‌گوید که در "دام" افتادند و آن‌ها "شرایطی" را به رژیم "تحمیل" کردند که حالا حکومت جمهوری اسلامی خودش را نمی‌تواند از شر آن "خلاص" کند و می‌نویسد: "ما در جامعه‌ی اسلامی مان هیچ وقت باورمان نمی‌شد بیک روزی شرایطی پیش بیاید که ما نتوانیم حرف و اندیشه یک متفکر مسلمانی را که یک حرفش ممکن است خیلی صحیح نباشد، چون همه حرفهای یک فقیه مسلمان لازم نیست درست باشد، در برخورد نقد آرائی مطرح کنیم." یوسف اشکوری در نظرخواهی کیهان ۳۱ تیرماه ۶۵ اظهار تاسف می‌کند از اینکه بعد از "هشت سال از انقلابی که اساسی‌ترین شعارش تأمین آزادی‌های سیاسی و تحقق آن بود حالا تازه در مورد "درست یا نادرست بودن" آن بحث می‌شود. اعظم طالقانی با زبانی الکن گله می‌کند "مواردی پیش آمده" که حتی جلوی پیش "بیانات" منتظری هم گرفته می‌شود و "اجحافات" بجای "کاسته شدن" افزایش پیدا کرده و درباره وضعیت زنان می‌نویسد که سبناهای بسیاری برپا می‌شود و از "ارزشها و معیارها" سخن می‌گویند اما "هیچگونه استفاده عملی از این سبناها تاکنون عاید زنان این مرز و بوم نگشته، حتی در موارد بسیاری، تحقیر و توهین جایگزین استفاده عملی از ارزشها شده است و حقوق زنان آنچنان پایمال گردیده، که سالها زمان برای رفع آن‌ها لازم است." (کیهان ۳۱ تیرماه ۶۵).

عزت‌الله سحابی ضمن اظهار نگرانی شدیدش در مورد جو "ارعاب و تهدید" و با اشاره به حمله حزب‌اللهی‌ها در ۲۶ اردیبهشت‌ماه به سران نهضت آزادی و ضرب و شتم آن‌ها که آن را "فاجعه بهشت‌زهر" می‌خواند، آن را با حرکت پیراهن‌سیاهان فاشیست در ایتالیا و آلمان یکی دانسته و از این بابت برای فردای جامعه احساس خطر می‌کند. از بین گفته‌ها و مصاحبه‌های اخیر که در روزنامه‌ها چاپ شده از این دست می‌توان نمونه‌های بسیاری آورد تا از روی منطق به این نتیجه رسید که چرا منتظری دست از آستین نایب خلافت بیرون کشیده است.

۱- جو ترور و ارعاب تا آن حد بالا رفته که دامن خودشان را گرفته است. بهزاد نبوی می‌نویسد: "همین الان هم راحت این حرف‌ها را نمی‌زنم و فکر

می‌کنم ممکن است حالا به یک گوشه‌ای بر بخورد." یا این مسأله را تا آن حد در کشور عمق یافته می‌بیند که می‌گوید: "شنیدن هر حرف نو که کسی با نظرات ما تطبیق نکند، تحملش برایمان مشکل می‌شود."

۲- روند "دلسردی" و کناره‌گیری هواداران و "خبرخواهان" رو به افزایش است و این وضع نگران‌شان ساخته است. سحابی می‌نویسد: "در چنین جوی مرزهای خیرخواهی و اصلاح‌طلبی با دشمنی و براندازی مغشوش شده و دلسوزان و خیرخواهان در مواجهه با جنجال و تبلیغات و جوسازی حرف‌هاشان ضایع و دغنی می‌گردد."

درمیان این اظهارحییه‌ها آنچه قابل توجه است تعریفی است که آنان از "آزادی" و "مردم" دارند و زاویه دیدی است که در این باره انتخاب می‌کنند. در دیدگاه آذری قمی که قدم پیش گذاشته است و درباره لزوم آزادی در جامعه درفشانی هم می‌کند وجود مردم در "اطاعت" مطلق از حاکمان معنا پیدایم کند: "حال چه بسا سنگین باشد و برخی از افکار را نپسندند و یا حتی خلاف مصلحت جامعه اسلامی بدانند ولی باید حتما این کار را انجام دهند چون مسلمان باید فرمان رهبری را اطاعت کند." و یا لطف می‌کند که "مردم" در همه "مسائل مملکت" باید "دخالت" داشته باشند "چون رهبری در همه مسائل نمی‌تواند اینکار را بکند مگر اینکه خودشان "بخوانند نظر بدهند" یعنی در این صورت دخالت مردم بی‌مورد است و از آنجا که "احکام موقتی پیاپی و اجرا می‌شود که مردم واقعا مطیع باشند و اطاعت از رهبر الهی نمایند" پس کاری برای مردم نمی‌ماند جز اطاعت محض و این بزعم آذری قمی یعنی "دخالت داشتن مردم در همه مسائل مملکت و البته "باختیار" ه

محمد سلامتی که مشارکت موثر در "امور" جامعه را "حق طبیعی" هر فرد می‌داند و "محدودیت" و "خودسانسوری" را در تناقض با "سرعت رشد" و "کیفیت کار" ارزیابی می‌کند می‌گوید آزادی این نیست که وقتی موضع امام در مورد جنگ "شعار جنگ" است تا بیروزی است کسی بیاید و از "صلح حرف بزند" و این یعنی "تضعیف رهبری" و "خلاف حرکت تکاملی و رشد جامعه". یعنی آزادی قیامی است که به قد و قامت ولی فقیه دوخته شده، جشتمان کور باید آن را بپذیرد.

خانم اعظم طالقانی که "سعه صدر علما و روحانیون را که در راس شرع انور قرار دارند" برای حل معضلات جامعه کافی می‌داند ناراحت است که چرا نمی‌گذارند رهبری نقش واقعی "پدری دلسوز" را انجام دهد و "دسته‌بندی"ها باعث شده امت بی‌زبان از این لطف "پدری" محروم بماند.

سلیمی رئیس دانشگاه پلی‌تکنیک خیر دنیا و آخرت را در مطیع بودن به رهبری می‌داند و می‌نویسد گردن نهادن به "رهمندهای" آنان "استقلال کشور را تضمین می‌کند... و عمده مشکل را این می‌بیند که مطبوعات از یک "مدیریت قوی" برخوردار نبودند تا "افکار و جلوه‌های خط امام و پاسخ‌های رهبری" را برای مردم تشریح کنند. و اگر این مشکل رفع می‌شد "مخالفتین" دیگر نمی‌توانستند "دم از احتقار" بزنند.

اگر هم می‌تواند این افاضات را با همه این در و آن در زدن‌های گویندگان‌شان، که در راستای دفاع از آزادی و لزوم آن در جامعه نقاشی شده‌است در کنار هم بگذاریم چیز خواستن تابعیت صرف مردم در برابر "رهبری" چیز دیگری بدست نمی‌آید. "آزادی" این شعار فرور برانگیز توده‌ها در جریان انقلاب در ذهن و برداشت این از قور برخاسته‌های قرون وسطی به آن چنان درجه‌ای از ابتدال تنزل معنا یافته که در هیچ فرهنگی نمی‌توان معادل آن را پیدا کرد. تازه بعد از همه اینها، این پرشش پیش‌روی قرار می‌گیرد که

اینهمه تک و ناله‌ها برای چیست؟ رهبری "پیرو" و "مطیع" کم آورده‌است؟ اطاعت از "رهبری" سست شده؟ مشکل این "مخلصان" رهبر چیست که یکباره متوجه شده‌اند در "دام افتاده‌اند" و "قهرمان داستانی" که ساخته‌اند (بخوان بسیج و سازماندهی لومین‌های حزب‌اللهی برای سرکوب مردم، اسیدباشیدن به چهره‌ی زنان، آتش زدن کتابفروشی‌ها، آدم‌ربایی و...) حالا پیش روی‌شان در آمده است. ۲۶ اردیبهشت‌ماه "فاجعه" قلمداد می‌شود در حالیکه برای هزاران هزار انقلابی که زیر شکنجه جان باخته‌اند و هزاران زن و مرد جوان و پیر و کودک که در سلول‌های اوین و صدها زندان شناخته و ناشناخته در بدترین شرایط در بندند لب به اعتراض ساده هم باز نکرده و نمی‌کنند. چه شده که با لفاظی‌هایی رنگ‌باخته به تعریف آزادی برخاسته‌اند. عسکراولادی که فقیه‌مایانه با بمیدان گذاشته است همه‌ی محدودیت موجود را ناشی از "تنگ‌نظری" می‌داند. بزعم او تقسیم‌های طبقاتی برخاسته از "تنگ‌نظری‌های اجتماعی" است و هشدار می‌دهد که باید از آن احتراز جست. زیرا "در فرهنگ اسلام هیچ صنف و قشر و طبقه‌ای بر دیگران برتری ندارد" بنابراین اختلاف‌نظرها باید "بیان معقول" بیداند که این "موجب رحمت خداوندی" خواهد شد. البته آنچه از این رحمت نصیب "امت مستضعف" خواهد شد، بیعدالتی، فقر، دربدری میلیون‌ها بیکار و آواره، زندان و اعدام و شکنجه و تجاوز به ابتدائی‌ترین حقوق بشری است. و حتما یادش هم باید باشد که چشم چپ به سیر و پرشدن سرمایه‌داران اسلام‌خواه و چپاولگران مومن و معتقد بازار نیاندازد که "تنگ‌نظر" خواهد شد و آن وقت اجر دنیا که ندارد هیچ از آخرت هم نصیبی نمی‌برد. نگرانی عسکراولادی - که از بکاربردن کلمه آزادی همه حتی وحشت دارد - از عدم توجه به لزوم و ضرورت قضائی برای تبادل‌نظرهای مختلف" هم از آن است که چرا در بخشیدن میدان بیشتر به سرمایه‌داران برای چپاول دسترنج توده‌ها "تنگ‌نظری" وجوددارد. و این را دور از "کلمات" یک فرد مسلمان می‌داند که با "تعصب‌های صنفی و قشری و طبقاتی" به دیگران نگاه کند. جمعینده هم می‌تواند دیدگاهها، جمعینده تفکر و سیاست رژیم جمهوری اسلامی نسبت به آزادی‌های فردی و اجتماعی است. "پدر دلسوز"، "رهبر"، "امام امت" در صدر جامعه‌ای نشسته و حقوق "رعیت"‌هایش را تعیین می‌کند و اطاعت مطلق و گله‌وار مردم در دیدگاه چنین حکومتی معنای آزادی و دموکراسی پیدا می‌کند. و صد البته همانطور که "آذری قمی" درفشانی می‌کند خواستن اطاعت بی‌چون و چرا از رهبرانش درمیان گذاشتن دستورات و "شنیدن آرا"، فقط شنیدن، تا اطاعت مشروعی و مقبولیت خود را داشته باشد، و همین بنظر این واضح شریعت اسلام اوج آزادی و دموکراسی است! جالب است که خود نیز چنان از ابراز همین چرندیات دچار نگرانی می‌شوند که بلافاصله هشدار می‌دهند که مبداً حالا "این‌ور" بیاقتند و دچار "افراط‌کاری"‌های اوائل انقلاب شوند و دست همه را باز بگذارند که چنین و چنان می‌شود. قویا آزادی اوائل انقلاب با فرمان یکی از این سفیهان بوجود آمده بود. اما فارغ از تمام این "مصلحت‌اندیشی"‌ها و سرهم‌بندی‌های شیدانه و جنجال‌های پوچ و به‌زبان خودشان موقتی که "پس از چندروزی مدح و ثنا همه‌چیز از پادها رفته‌است." (کیهان ۳۱ تیرماه ۶۵ یوسف اشکوری) مردم زحمتکش و مبارز ایران با مبارزه بی‌امان خود علیه ارتجاع پیوسیده آزادی واقعی‌شان را بدست خواهند آورد. آن آزادی که با هیچ نق‌لقعی زبانی نمی‌توان مفهوم روشن‌اش را پنهان کرد و مردم با پوست و گوشت‌شان آن را لمس می‌کنند.

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق



# اخبار

## جنگ، بی پولی، تعطیلی کارخانه‌ها

کارخانه آریا الکتریک رشت برای ۴ ماه بیشتر مواد اولیه ندارد این مواد اولیه را نیز کارخانه از الکتریک شیراز تهیه کرده است.

کارخانه پبسی کولا بعلت اتمام مواد اولیه و عدم امکان وارد کردن مواد اولیه در حالت تعطیلی بسر می‌برد.

کارخانه پودر لباسشویی عاج در جاده ساوه بعلت کمبود مواد اولیه تعطیل شده است.

کارخانه اینتامین بعلت کاهش مواد اولیه، ساعات کار خود را تقلیل داده و تنها یک شیفت کاری‌کننده در این یک شیفت نیز برای جهاد سازندگی کار می‌کنند.

کارخانجات سازنده وسائل خانگی، ارج، آزمایش، آردل، آبسال، ... با کمبود قطعات و مواد اولیه روبرو هستند. در جلسه مدیران شرکت‌ها، مدیر کارخانه ارج اعلام کرد که تنها برای ۳ ماه تولید مواد اولیه دارد و پس از آن کارخانه تعطیل خواهد شد. بهمین دلیل نیز کارخانه تنها یک شیفت کار می‌کند و ناهار نیز قطع شده است. سایر کارخانجات تولیدکننده وسائل خانگی نیز وضعیتی بهتر از ارج ندارند. و همه آنها با خطر تعطیلی مواجه هستند.

**کفش ملی در معرض تعطیلی قرار داشته و مدیران**

کارخانه، برای تهیه مواد اولیه به خارج از کشور سفر کرده‌اند.

شرکت بوتان واقع در جاده ساوه ساعات کار خود را تقلیل داده است. از اوائل خردادماه، کارکنان این شرکت یکروز در میان در سر کار خود حاضر می‌شوند. دستمزد آنها نیز به نصف کاهش یافته است.

کارخانه انیورسال با کمبود مواد اولیه روبرو است. ساعات تولید به نصف کاهش یافته و مدیریت نیز بلافاصله از دستمزد کارگران کاسته است و حقوق کامل پرداخت نمی‌شود.

کارخانه روغن نباتی قو از تاریخ ۳۸ تعطیل شده است. مواد اولیه کارخانه تمام شده است.

کارخانه نوظهور (تولیدکننده دستمال کاغذی، ... ) با اتمام مواد اولیه، تعطیل شده است.

در کارخانه صنعتی آزمایش همه‌ساله، در مدت تعطیلات تابستانی کارخانه، کارگران قسمت تعمیرات و سرویس کارخانه، به تعمیر و سرویس و آماده‌سازی ماشین‌آلات برای شروع کار مشغول بود. امسال با کاهش مواد اولیه و احتمال تعطیلی کارخانه، به این گروه نیز مشابه سایر کارگران کارخانه، ابلاغ شده است، که امسال در تعطیلات تابستانی کار نخواهند کرد و به مرخصی می‌روند.

## کارخانه لاستیک ایران

در کارخانه لاستیک ایران مدیریت در تاریخ ۱۰ اردیبهشت از کارگران خواسته است که بعلت کاهش مواد اولیه و کاهش تولید، در مقابل هر سال، ۲ ماه حقوق دریافت کرده و باز خرید شوند. کارگران بشدت با این طرح مخالفت کرده و خواستار آن شده‌اند که کار ادامه یابد و مدیریت مواد اولیه را تامین کند.

## کفش بلا

در کارخانه کفش بلا، بدلیل کاهش مواد اولیه، کلیه قسمتهای تولید متوقف شده و تنها بخش کتابی کارخانه به تولید مشغول است مدیریت از طریق اطلاعیه به کارگران اطلاع داده است که ساعات کار کاهش یافته و تا ساعت یک بعدازظهر خواهد بود. ناهار نیز قطع خواهد شد. کارگران بشدت به کاهش ساعات کار و حذف ناهار اعتراض کرده‌اند. مدیریت نیز موافقت کرده است که بابت حق ناهار ۲۰۰ ریال روزانه به کارگران پرداخت شود و فعلا اعتراض کارگران کاهش یافته است.

## کفش ملی

در کارخانه کفش ملی بعلت کاهش تولید، مدیریت اعلام کرده است که ساعات کار از ۵ صبح تا یک بعدازظهر تقلیل پیدا می‌کند. ناهار نیز قطع می‌شود. کارگران بشدت به این تصمیم اعتراض کرده‌اند. و تاکنون مدیریت عکس‌العملی از خود نشان نداده است.

## ماشین سازی تبریز

در روزجهانی کارگر، اول ماه مه، مدیریت کارخانه ماشین‌سازی تبریز از کارگران می‌خواهد که پس از پایان مراسم راهپیمایی به کارخانه برگشته و کارت کارگری را امضا کنند. علیرغم تهدیدات مدیریت، تنها حدود ۶۰۰ نفر از کارکنان به کارخانه برمی‌گردند. بخش عمده کارگران نه تنها در مراسم راهپیمایی شرکت نکردند، بلکه بدون توجه به تهدیدات مدیریت، روز کارگر را عملاً تعطیل کردند.

## "ما کارگریم نه سرباز"

در تاریخ ۱۰ اردیبهشت انجمن اسلامی کارخانه لیلاند برای کارگران سخنرانی ترتیب می‌دهد. هدف از این برنامه تشویق کارگران اعزام به جبهه‌ها بود. در این سخنرانی مدیریت به کارگران اعلام کرد که کارخانه به علت اتمام مواد اولیه، تعطیل خواهد شد. کارگران با اخراج خواهند شد و یا اگر می‌خواهند از کارخانه حقوق بگیرند، باید به جبهه‌ها بروند. کارگران با شنیدن صحبت‌های مدیریت، شروع به اعتراض کردند یکی از کارگران از جای خود بلند شد و با صدای بلند گفت: "ما بعنوان کارگر استخدام شدیم و در کارخانه بعنوان کارگر کار می‌کنیم نه بعنوان سرباز جبهه‌های جنگ."

## کم کاری در رنو

با اعزام اجباری کارگران به جبهه‌های جنگ، در کارخانه رنو نیز ۷۰۰ نفر از کارگران با قرعه‌کشی به جبهه فرستاده شدند. بدنیال آن کارگران که بشدت با این اعزام‌های اجباری مخالف بودند، دست به کم کاری زدند. همچنین کارگران در کار دقت نمی‌کنند و باصلاح بدکاری می‌کنند. مسئولین تولید کارخانه با مشاهده این وضع، به کارگران فشار آورده‌اند که بهتر کار کرده و راندمان کار را بالا ببرند. کارگران نیز در جواب مسئولین و سرپرستان می‌گویند که "با دستمزد فعلی و جبهه رفتن اجباری، بیشتر از این نمی‌توانیم بیچهار ساعت کنیم."

## اخراج و بیکاری کارگران

کارخانه ایران ترانسفورماتور تولیدکننده ترانسفورماتورهای بزرگ صنعتی است. تولیدات این کارخانه عمدتاً مورد مصرف نیرو و صنایع می‌باشد. با کاهش بودجه و تعطیل شدن پروژه‌های عمرانی و رکود اقتصادی، میزان خرید تولیدات کارخانه، بویژه از سوی وزارت نیرو، کاهش یافته، در نتیجه عملاً تولید کارخانه از ۳۰۰ عدد ترانسفورماتور در روز به ۱۰ عدد تقلیل پیدا کرده است. وضع مالی کارخانه رو بوخامت رفته و مدیریت نیز فشار را به کارگران منتقل کرده است. اضافه کاریها و آوردن تولید قطع شده است و حقوق‌ها نیز بموثق و مرتب پرداخت نمی‌شود. همچنین بین کارگران شایع است که مدیریت درصد بازنشسته کردن کارگران است. براساس این شایعه، کارگرانی که بیش از بیست سال سابقه کار دارند بازنشسته شده و کارگرانی که کمتر از بیست سال سابقه کار دارند به‌ازای هر سال، یک ماه حقوق باز خرید می‌شوند. کارگران بشدت از وضع موجود ناراحت هستند و در محافل خود نسبت به این وضع اعتراض می‌کنند.

در تاریخ ۴ تیرماه، ۴ نفر از کارگران کفش بلا اخراج یا باز خرید شده‌اند. چند هفته قبل مدیریت کارخانه در جمع کارگران گفته بود که بعلت کاهش مواد اولیه بتدریج تعدادی از کارگران اخراج خواهد شد.

ایران یاسا، بدنیاال کاهش تولید کارخانه، بتدریج دست به اخراج کارگران زده است و در تاریخ ۴ خردادماه تعدادی از کارگران را اخراج کرده است.

کارخانه مینو نزدیک به ۳۰۰ تن از کارگران خود را اخراج کرده است.

ایران ناسیونال مدتی است که بحالت تعطیل در آمده است. کارگران این کارخانه یا به جبهه‌ها اعزام می‌شوند، یا باز خرید می‌شوند یا اخراج. در حال حاضر بیشتر کارگران درصد باز خرید خود هستند چرا که ممکن است در آینده با وخیم‌تر شدن اوضاع، همین پول باز خرید را نیز نتوانند بگیرند. کارخانه در مقابل هر سال کار ۴۵ روز حقوق پرداخت می‌کند، مدیریت کارخانه در جمع کارگران مطرح کرده است که به بیش از ۵ هزار کارگر نیاز ندارد و همین تعداد کارگران نیز، نه در کارخانه بلکه در جهاد سازندگی یا سازمان دفاع کار خواهند کرد.

کارخانه هیدروفیل (منجین) بحالت نیمه‌تعطیل در آمده است. کارگران روزها بدون آنکه کاری داشته باشند به کارخانه می‌آیند. مدتی است که کارخانه مقداری مواد اولیه خریداری کرده که به کارخانه نرسیده است. در حدود ۳۰۰ تن از کارگران این کارخانه در ازماء سالی ۴۵ روز باز خرید شده‌اند. تنها در دفتر مرکزی کارخانه ۴۰ نفر از کارکنان ظرف دو ماه اخیر باز خرید شده‌اند. همچنین دفتر مرکزی شرکت نیز که در خیابان سوم اسفند تهران بود به محل کارخانه درجاده مخصوص انتقال داده شده است. ساختمان دفتر مرکزی به یکی از بانکها فروخته شده است.

کارخانه جیت ری تولید خود را کاهش داده و یک شیفت کار تعطیل شده است. کارخانه در حال حاضر با دوشیفت کار می‌کند. تعدادی از کارگران باز خرید شده‌اند و تعدادی نیز اخراج شده‌اند.

مدیریت کارخانه فیات، از زمانیکه، تولید کارخانه کاهش یافته است، سعی در اخراج کارگران به تدریجی دارد. از باز خرید تا تهدید به اخراج کارگران. همچنین اخیراً تعدادی از کارگران را به شرکت پارس خودرو اعزام کرده است.

کارخانه ایران دوچرخ واقع در شهر صنعتی البرز (قزوین) که موتورسیکلت و دوچرخه تولید می‌کند، مدیریت کارخانه نزدیک به ۷۰۰ نفر از کارگران را طی دومرحله باز خرید و اخراج کرده است. در این کارخانه در حدود ۱۲۰۰ کارگر کار می‌کردند.

راه آهن دولتی نزدیک به ۳۵۰ تن از کارگران خود را اخراج کرده است.

کارخانه فیلکو از تاریخ اول مردادماه بعنوان تعطیلات تابستانی یک هفته تعطیل شد و مدیریت به کارگران ابلاغ کرده است که بعد از تعطیلات کارخانه نیمه وقت کار خواهد کرد.

مدیریت کارخانه آکام شن (تولید شن و ماسه و آسفالت) واقع در جاده شهریار، ۴۰ نفر از کارگران خود را اخراج کرده است و فشار برای اخراج تعداد دیگری از کارگران ادامه دارد.

۱۵۰ نفر از کارگران روزمزد دانشگاه تربیت معلم در تاریخ ۵۸ روز کار اخراج شده‌اند.



### "زمین خریدن یا زمین گرفتن"

شرکت تعاونی مسکن کارگران کفش بلا از مدت‌ها پیش بدنال تهیه زمین بود. کارگران نیز که مدت‌ها است پس‌انداز ناچیز خود را به صندوق تعاونی ریخته و منتظر گرفتن زمین و شروع کارهای ساختمانی خانه‌ها بودند. مدیریت تعاونی مسکن، پس از مدت‌ها دوندگی، در ادارات مختلف دولتی، سازمان مسکن، سازمان زمینهای شهری، وزارت مسکن، ... موفق به گرفتن زمین نشد. در نتیجه تصمیم گرفت که بجای گرفتن زمین از سازمان زمینهای شهری، زمینی برای تعاونی بخرد. بهمین دلیل به کارگرانی که در فاز یک شرکت داشتند، اعلام کرد که هر نفر ۱۵ هزار تومان برای خرید زمین به صندوق واریز کند. کارگران بشدت با این طرح مخالفت کردند. آنها می‌گویند: "دولت باید برای ما خانه تهیه کند، حالا که خانه تهیه نمی‌کند و ما باید با زدن از شکم زن و بچه و کار بیشتر، خودمان خانه را بسازیم، حداقل دولت باید زمین خانه‌ها را بمانده دهد. ما چرا باید برای زمین پول بدهیم. پس اینهمه اداره‌های مختلف برای چیست؟ ... کارگران به هیئت مدیره تعاونی فشار آورده‌اند که باید زمین را از دولت بگیرد و بهمین دلیل فعلا مسئله خرید زمین مسکوت مانده است.

### فشار بر رانندگان تاکسی

بدنبال خطی شدن یکسری از تاکسی‌های تهران، در بین تاکسیرانان تهران و در شرکت تاکسیرانی، جو اعتراض بالا است. در نیمه تیرماه تعدادی از تاکسیرانان در مقابل شرکت تاکسیرانی تجمع کرده و به این تصمیم اعتراض می‌کنند. بدنبال تجمع تاکسیرانان، هیئت مدیره شرکت تاکسیرانی به‌مراه انجمن اسلامی و با کمک افراد کمیته، تجمع رانندگان تاکسی را برهم می‌زند و انجمن اسلامی تاکسیرانان را تهدید می‌کند که نمره پلاک تاکسی رانندگان معترض به ماشینهای مخفی کمیته‌ها و سیاه داده خواهد شد. همچنین اتحادیه تاکسیرانان نیز به رانندگان تاکسی فشار آورده است که باید به جبهه‌های جنگ بروند. و اگر راننده‌ای حاضر به اعزام نیست، باید مبلغ ده هزار تومان به جبهه‌ها کمک نماید.

### کمک به جای شهریه

ورشکستگی دولت و کاهش بودجه‌ها، گریبان آموزش و پرورش اسلامی را نیز گرفته است. در سال جاری با کاهش بودجه مدارس، وزارت آموزش و پرورش محرومانه از مدیران مدارس خواسته است تا از اولیا دانش‌آموزان شهریه دریافت کنند تا بتوانند هزینه‌های خود را تامین نمایند و مدیران مدارس را تشویق کرده است که هرچه بیشتر می‌توانند، از مردم پول بگیرند ولی نه بعنوان شهریه، بلکه بعنوان کمک به مدرسه برای تعمیرات سالیانه، ... مدیران مدارس نیز قبضه‌های کمک مالی تهیه کرده‌اند که در هنگام ثبت نام، آنرا به زور به اولیا دانش‌آموزان می‌فروشند. در این جریان، چانه‌زدن هم بسیار رواج دارد و غالباً بین اولیا و مدیران مدرسه بر سر مقدار کمک مفضلاً چانه زده می‌شود و بالاخره مدیر مدرسه بر سر میزان کمک توافق می‌کند. اگر هم کسی اعتراض کند و حاضر به پرداخت پول نباشد بلافاصله با بهانه‌ای از ثبت نام فرزند وی خودداری می‌کنند.

### مشق شب ممنوع

از مواهب بیشتر جنگ، دانش‌آموزان نیز امسال بهره مستقیم بردهند. با کمبود کاغذ و لوازم التحریر، قیمت آنها در بازار آزاد به حد بیسابقه‌ای افزایش یافته است. بطوریکه عملاً بسیاری از مردم قادر نیستند، امسال دفترچه و لوازم التحریر مورد نیاز فرزندان خود را تهیه کنند. دولت نیز که خود بخوبی از این گرانی قیمت‌ها و ناتوانی خودش در تهیه ملزومات مورد نیاز مردم باخبر است، طی بخشنامه "محرومانه‌ای" به مدیران و معلمان مدارس دستور داده است که امسال "مشق شب" به دانش‌آموزان برای کار در منزل ندهند.

### مواهب جنگ

در ماه‌های اخیر میزان قتل، خودکشی، اعتیاد، فحشا در بین جنگ‌زدگان مستقر در شهرکهای اطراف شهرهای اصفهان، شیراز و بندرعباس افزایش بی‌سابقه داشته است. هزاران خانواده مناطق جنگی که خانه و کاشانه آنها، میدان تاخت و تاز جنگ‌افروزان و قدرت‌طلبان حاکم بر ایران گشته است، با ترک زادگاه‌های خود، اکنون بیش از شش سال است که آواره شهرها و روستاهای ایران شده‌اند. حکومت "خدمتگزار" اسلامی نیز که اکنون چهارسال است بی‌حاصل این جنگ را ادامه می‌دهد بجای آنکه بطور موثر به مسائل و مشکلات این آوارگان برسد، تنها به ساختن سازمانها و نهادها و بنیادهای گوناگون مشغول است تا بودجه محدودی را که نیز برای رفع مشکلات آوارگان در نظر گرفته شده، بهتر بحیب نوکیسه‌گان حاکم بریزد.

بنیاد جنگ‌زدگان، که یکی از بزرگترین این سازمانها است، اخیراً کمکهای مالی خود را به آوارگان جنگی قطع کرده است. این بنیاد حتی نتوانسته است ظرف ۶ ماه گذشته حقوق کارکنان خود را پرداخت نماید.

جنگ‌زدگان که انتظار رسیدگی و رفع مشکلات زندگی خود را دارند، تاکنون بارها دست به اعتراضات مختلف زده‌اند. از جمله در یک حرکت اعتراضی در بندرعباس که از سوی ۳۰۰ خانوار یکی از مراکز اقامت جنگ‌زدگان صورت گرفت، یکی از آخوندهای بنیاد، با حمله به جنگ‌زدگان و اینکه در شرایط کنونی، اعتراض آنها ضدانقلابی و ضداسلامی است، می‌گوید: "ما شوق القمر می‌کنیم که مخارج جنگ را تامین می‌کنیم، پول مفت نداریم به کسی بدهیم."

### افزایش صادرات غیرنفتی

با کاهش قیمت نفت و مشکل صدور آن، دولت درصد است تا صادرات غیرنفتی خود را افزایش دهد. از این راه پس از کوششهای بسیار، دولت موفقیت‌های چشمگیری بدست آورده است و پس از آنکه توانست سال گذشته مشکل هندوانه را حل نماید، امسال موفق شده است، این "هندوانه بدون مشکل" را بخارج صادر کند. اخیراً جمهوری اسلامی سیفی‌جات بویژه هندوانه را از قرار کبلوئی دو دلار و هفتاد سنت به کشورهای حوزه خلیج فارس صادر می‌کند. همچنین کمیسیون ویژه‌ای در دولت مامور شده است تا هرچه سریعتر مشکل "خیاردولاب" تهران را حل نماید تا با صدور "خیاردولاب" به خارج، کاهش درآمدهای ارزی ناشی از کاهش صدور نفت جبران شود.

### "اشکالی پیش نمی‌آید"

یکی از مواهب حکومت اسلامی در ایران آن است که مسائل علمی و فنی و بویژه بررسی‌های علمی را بعنوان مسائل تشریفاتی از کارها حذف کرده است. و تصمیم‌گیریها بسیار ساده و به‌کمک کتاب "آقا" یا "دانه‌های تسبیح" سریعاً انجام می‌شود. بطور مثال، ایران یک کشتی شکر از آلمان خریداری کرده بود. در هنگام بررسی بار در بندر، مامورین فکر که محموله مشکوک می‌شوند. هیئتی از وزارت بهداشتی و سازمان انرژی اتمی مامور بررسی جریان شده و پس از بررسی اعلام می‌کنند که شکرها غیربهداشتی بوده و آلوده به مواد رادیواکتیو هستند. مسئولین از جناب نخست‌وزیر کسب تکلیف می‌کنند نخست‌وزیر می‌گوید: "هیچ اشکالی ندارد، مردم ما با این چیزها مشکلی برایشان پیش نمی‌آید، اجازه بدهید تخلیه کنند."

جناب موسوی در این دستور پر بیراه هم نرفته است. چرا که در طول صادرات ایشان، دوستان، همکاران و مستضعفین بازار بقدری موادغذائی و داروئی غیربهداشتی و فاسد وارد کرده‌اند که از حساب خارج شده است.

وقتی می‌شود میلیونها دلار داروئی فاسد که تاریخ مصرف آنها گذشته است را براحتی وارد کرد و بمصرف رساند، حتماً مردم با خوردن یک مقدار شکر آلوده "مشکلی برایشان پیش نمی‌آید".

در کارخانه گازبوتان مدیریت به‌مراه انجمن اسلامی بشدت کارگران را برای رفتن به جبهه‌ها زیرفشار قرار داده‌اند. از طرف دیگر مدیریت از کارگرانی که با رفتن به جبهه‌ها مخالفت می‌کنند، برای کمک به جبهه‌های جنگ پول اخذ می‌کنند. بدین ترتیب کارگران یا خود باید به جبهه بروند یا باید برای نرفتن به جنگ پول بپردازند.

در روستای خشکیجار گیلان، ۴۰ نفر از اهالی به جبهه اعزام شده بودند که فقط یک نفر از آنها سالم و سی نفر مجروح به روستا بازمی‌گردند. مردم بشدت از این مسئله ناراحت شده و سوال می‌کردند که پس بقیه چه شده‌اند. با بالا رفتن اعتراض مردم درب مسجد را بسته و آهنگری می‌آوردند و درب مسجد را جوش می‌دهند. سپس می‌گویند: "آنها را برگردانید تا درب مسجد را بازکنیم."

بدنبال بخشنامه دولت که کلیه کارمندان موظف هستند به جبهه‌ها بروند، علیرغم بیکاری و تورم استعفا در ادارات زیاد شده است. در آموزش و پرورش گیلان تعداد زیادی از معلمان استعفا داده‌اند. همچنین در شرکت واحد رشت نیز تعدادی از کارمندان استعفا داده‌اند.

خلع فسرمان ایران - سلطانواده های محترم ز ندانان سیاسی :

## زندانی سیاسی آزاد باید گردد

متنخ و متشکل شوید و سازمان فدائیان خلق ایران را در راه  
تخلی جنگ و برقراری صلح عادلانه و پایدار، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، استقلال ملی و لغو تبعیض ملی و  
حق تعیین سرنوشت برای تمامی طلبهای ایران، تامین مسکن، تامین بهداشتی، درمان سراسری و تامین آزادیهای  
نژادی و اجتماعی، آزادی مذهب و تعیین کارگران و زحمتکشان به گلیه حق، حق شان، است. یاری دهید.

## سیاست‌های ضد دهقانی رژیم در کشاورزی



قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی و اعمال کنترل و نظارت در خرید و فروش این محصولات، سیاست سرمایه‌گذاری دولت در کشاورزی و اثرات مستقیم و غیرمستقیم ادامه جنگ بر تولید کشاورزی از عرصه‌های بسیار مهمی است که واقعیت سیاست‌ها و عملکرد رژیم جمهوری اسلامی را به معرض نمایش می‌گذارد. سیاست‌های قیمت‌گذاری و خرید محصولات

سیاست‌های رژیم در مورد قیمت‌گذاری و خرید و فروش محصولات کشاورزی دارای جنبه‌های گوناگون و اثرات متفاوتی است که موارد عمده آنها را با ذکر چند نمونه می‌توان مورد بررسی قرار داد. اما پیش از پرداختن به بررسی سیاست‌های رژیم و اثرات آن، لازم است به این نکته اشاره کنیم که طی سالیان گذشته، و در نتیجه مجموعه عوامل و تحولات اقتصادی، ارتباط تولیدکنندگان خرد بخش کشاورزی با بازار از لحاظ عرضه و فروش محصولات خود نیز، بطور نسبی گسترش یافته است. با مقایسه نتایج آمارگیری کشاورزی روستائی ۱۳۶۱ (مرکز آمار ایران) با آمارگیری مربوط به سال ۱۳۵۳، معلوم می‌شود که در همه طبقات بهره‌برداری زمین (به غیر از واحدهای بیش از ۵۰ هکتار)، نسبت بهره‌برداریهایی که محصولات سالانه خود را به بازار عرضه می‌کنند، افزایش یافته است. مثلاً، تعداد بهره‌برداریهایی کمتر از یک هکتار که نصف یا بیشتر تولیدات خود را بفروش می‌رسانند از حدود ۱۹ درصد در سال ۵۳ به ۲۴ درصد در سال ۶۱ رسیده است. یا در حالیکه در سال ۱۳۵۳ فقط حدود ۲۲ درصد واحدهای ۲ تا ۵ هکتار نصف یا بیشتر تولیدات خویش را به بازار عرضه می‌کردند، این نسبت در سال ۶۱ به ۳۴ درصد واحدهای مزبور افزایش یافته است. گسترش ارتباط دهقانان و تولیدکنندگان خرد با بازار برای فروش محصولات، نشان‌دهنده نیاز روزافزون آنها برای مبادله، جهت تأمین نیازهای مصرفی و تولیدی، و بطور کلی ادامه روند غلبه مناسبات سرمایه‌داری در قسمت سنتی و عقب‌مانده کشاورزی است. در همان حال، گسترش این ارتباط دهقانان را بیش از پیش در معرض نوسانات و اثرات بازار سرمایه‌داری، و از جمله سیاست‌ها و اقدامات دولت در این عرصه، قرار می‌دهد.

مطابق قوانین و مقررات موجود، دولت موظف است در آغاز هر سال زراعی، قیمت‌های "تضمینی" محصولات عمده و اساسی را اعلام کرده و براین مبنا محصولات عرضه شده را خریداری کند، و بعلاوه این قبیل محصولات را در برابر آفات و خسارات بیمه نماید. گذشته از این، خود دولت و موسسات وابسته به آن، خریدار انحصاری و یا عمده برخی از انواع تولیدات کشاورزی است. اما قوانین موجود و تبلیغات عوام‌فریبانه رژیم هر چه که باشد، آنچه واقعاً به مرحله اجراء درآمده است مجموعه سیاست‌های پراکنده متناقض و زیانباری است که درست در خلاف جهت مصالح دهقانان و در راستای تشدید بحران کشاورزی، عمل کرده و می‌کند.

۱ - قیمت‌هایی که در مورد برخی محصولات کشاورزی بعنوان قیمت‌های "تضمینی" از سوی ارگانهای دولتی تعیین می‌شود، هیچ تناسبی با هزینه‌های روزافزون زراعی و درآمد رو به کاهش دهقانان زحمتکش ندارد و در سطح بسیار پائین‌تری تعیین و اعمال می‌شود. نمونه مشخص این قیمت‌گذاری در مورد گندم است. در حالیکه هر روز مطبوعات رژیم از افزایش تولید و خرید گندم کشاورزان، پرداخت جایزه به گندمکاران و... دم می‌زنند، قیمت باصطلاح تضمین شده گندم بسیار پائین‌تر از بهای آن در بازار غیردولتی تعیین گردیده و تناسبی با هزینه‌های تولید ندارد. نرخ خرید

دولتی گندم در سال ۶۳ کیلوئی ۴۰ ریال (۳۰ ریال نقدی و ۱۰ ریال جنسی) و در سال ۶۴ کیلوئی ۴۶ ریال تعیین شده بود. بر پایه آمارگیری "قیمت فروش محصولات در مناطق روستائی" مرکز آمار در سال ۶۲، متوسط قیمت فروش سرخرمن یک کیلو گندم در برخی مناطق کشور حتی به ۷۰ ریال بالغ گردیده بود. هرگاه نرخ خرید دولتی گندم با قیمت سایر کالاهای مصرفی مورد نیاز مقایسه شود، بروشنی معلوم می‌گردد که حتی اگر هزینه‌های زراعی هم ثابت مانده باشد، افزایش نرخ دولتی جبران تورم عمومی قیمت‌ها را نمی‌کند، یعنی قیمت مایحتاج عمومی خانوار دهقانی بسیار بیشتر از قیمت گندم تولیدی آن افزایش یافته است. نتیجه این سیاست، کاهش درآمد واقعی دهقانان کوچک و متوسطی است که به کشت گندم می‌پردازند. اعمال چنین سیاستی باعث شده که عده‌ای از تولیدکنندگان از کشت گندم منصرف شده و به کشت محصولات دیگر روی آورند و یا آنکه از فروش گندم به دولت خودداری کرده و آنرا در بازار غیردولتی عرضه نمایند. از آنجا که حمل و نقل و فروش گندم و آرد نیز در پی این سیاست دولت در اغلب مناطق غیرقانونی اعلام گردیده، دلال بازی و بازار سیاه گندم و آرد رونق یافته که این نیز نهایتاً به ضرر تولیدکنندگان خرد و مصرف‌کنندگان و بویژه زحمتکشان شهری تمام می‌شود.

درواقع باید گفت که قیمت خریدی که توسط دولت از رانتر از نرخ بازار و پائین‌تر از روند واقعی سیر قیمت‌های مایحتاج عمومی و هزینه‌های تولیدی، تعیین و اعمال می‌شود، قیمت "تضمینی" نبوده و بلکه قیمت تحمیلی است و عملاً بسیاری از دهقانان فقیر و متوسط که ناگزیر به خرید بذر و کود از دستگاه‌های دولتی و یا دریافت وام تعاونی هستند، مجبور می‌شوند که محصول خود را به بهای ناآزادتر به دولت بفروشند. تعیین و اعمال این قبیل قیمت‌های تحمیلی تنها در مورد گندم نیست، بلکه در مورد چندین مورد دیگر، سبزی، حبوبات و غیره هم وجود دارد. مثلاً در مورد توتون که دولت خریدار انحصاری آن در بازار است، بهای خرید در سال ۶۴ و سال جاری فقط ۱۰ درصد افزایش داده شده است (کیهان ۲۶ آذر ۶۴)، در حالی که قیمت بسیاری از کالاهای مورد نیاز روستائیان سالانه حداقل دوبرابر این رقم بالا می‌رود.

۲ - برخورد دولت به مساله برنج و پنبه در سالهای گذشته، نمونه‌های دیگری از سیاست قیمت‌گذاری و خرید دولت را ارائه کرده و نشان می‌دهد که چگونه همین قیمت‌های خرید "تضمینی" نیز در مواردی نیمه‌کاره رها گردیده و یا اصلاً به مرحله اجراء نرسیده است.

بدنبال کاهش تولید برنج داخلی در مقایسه با میزان مصرف و افزایش سریع واردات آن در سالهای بعد از انقلاب، دولت تصمیم گرفت که طرحی موسوم به "طرح برنج" را اجراء نماید. طبق این طرح دولت موظف شده بود که کشت انواع پرمحصول برنج (آمل ۱ و ۲) را تشویق و تولیدات دهقانان را خریداری کند. برای اجراء این طرح، انتقال برنج به خارج از استانهای گیلان و مازندران، بدون اجازه دولت، ممنوع اعلام شده بود. اگر چه این طرح ناقص و نارسا بود و قیمت‌های "تضمینی" دولتی متناسب با هزینه‌های زندگی و تولیدی اغلب خانوارهای برنجکار نبود، مگرها در صورت اجراء می‌توانست موجب کاهش واردات برنج گردد. اما در حدود سه سال اجراء رسمی این طرح، از همان ابتدا با عدم‌کارایی، کشمکش‌ها و کارشکنی‌های درون ارگانهای دولتی مواجه گردید و هیچگاه بدرستی به اجراء نرسید. در اجراء این طرح، کمتر از یک دهم محصول دهقانان خریداری شده و بخش عمده محصول در دست آنها

باقی ماند و بازار قاچاق و احتکار رونقی افزون یافت. در چنین وضعیتی، شورای اقتصاد در پایان مرداد ۶۳ اجراء طرح را "موفقیت‌آمیز" ارزیابی نموده و تصویب کرد که در سالهای ۶۳ و ۶۴ هم ادامه یابد. اما با تشدید دعوای درون حکومتی در این زمینه، یکماه بعد، "طرح برنج" به کلی لغو گردید. (اطلاعات ۳۰ مرداد و کیهان ۲۶ شهریور ۶۳)

مساله تولید و مصرف پنبه، که در سال ۱۳۶۳ شکل حادثی یافت، نمونه بارزتری از سیاست‌های مخرب حاکمیت جمهوری اسلامی را نمایان می‌سازد. تولید پنبه کشور که از سال ۵۳ روند نزولی یافته بود، در سالهای بعد از انقلاب هم با کاهش شدید مواجه گردید. بطوریکه از اواخر سال ۵۸، صادرات پنبه به خارج - که همواره یکی از اقلام عمده صادرات غیرنفتی بود، قطع شد و متقابلاً واردات پنبه و الیاف پنبه‌ای و الیاف مصنوعی رو به افزایش گذاشته. ناگفته نماند که علت اصلی تنزل سطح زیر کشت و تولید پنبه نیز مجموعه سیاست‌های رژیم و بویژه بلا تکلیف ماندن مساله ارضی، عدم سرمایه‌گذاری، و پائین ماندن قیمت و درآمد حاصل از این کشت بود. در سال ۶۳، با تلاش و زحمت پنبه‌کاران، سطح زیرکشت و محصول پنبه (لوش) افزایش یافت و قیمت "تضمینی" آن نیز از سوی دولت در همان سطح قیمت جاری بازار، تعیین و اعلام شد. (کیهان ۱۳۶۳/۶۳). اما بخش عمده محصول پنبه (لوش) در دست دهقانان و پنبه محلود در دست کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی باقی ماند و کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی از خرید آن امتناع کردند. ارگانهای دولتی نیز علیرغم اینکه قیمت باصطلاح تضمینی اعلام کرده بودند، از خرید محصول پنبه‌کاران سرباززدند و در نتیجه قیمت پنبه از حد "تضمینی" آن نیز پائین‌تر رفته. هنگامی که بواسطه حداثت مساله و اعتراض پنبه‌کاران و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی این مساله در محافل دولتی منعکس شد، معلوم گردید که علت اصلی این امر واردات بیسابقه الیاف پنبه‌ای و مصنوعی در سال قبل بوده است. در سال ۶۲ واردات الیاف مصنوعی نسبت به سال قبل حدود ۸۰ درصد افزایش یافته و حتی در همین سال واردات خود پنبه و الیاف و محصولات پنبه‌ای هم دوبرابر شده است (همان ماخذ). علت واقعی این بود که برخلاف همه شعارهای رژیم درباره "حمایت" از تولید کشاورزی، چندتن از تجار عمده با موافقت خود سران حکومتی، مقادیر زیادی الیاف مصنوعی از خارج وارد و بازار را اشباع کرده و کارخانه‌های نساجی نیز که تعدادی از آنها هم دولتی است، از خرید محصول پنبه داخلی خودداری کرده بودند.

۳ - در سطور فوق، محصولات اساسی کشاورزی که باصطلاح مورد حمایت دولت قرار می‌گیرند، نمونه‌هایی از این حمایت دولتی را بیان کردیم. در مورد بقیه محصولات و تولیدات کشاورزی که طبق تعریف مقررات دولتی، "غیراساسی" و یا "غیرضروری" تلقی می‌شوند، هیچگونه کمک و حمایت دولتی وجود ندارد. این قبیل محصولات، که در هر حال مورد کشت و کار و ممر درآمد بسیاری از دهقانان و تولیدکنندگان خرد می‌باشند، کلاً تحت شرایط هرج و مرج موسوم سرمایه‌داری و در معرض نوسانات بازار و سودجویی‌های دلالان و میدانداران عمده قرار دارند. مثال بارز در این زمینه، تولید و عرضه پیاز و سیب‌زمینی است که غالباً با کمبود و یا فراوانی متناوب روبرو می‌شود. و در این موارد نیز هم تولیدکنندگان خرد با متضرر می‌شوند و هم مصرف‌کنندگان و مخصوصاً زحمتکشان شهری با فشار بیشتری مواجه می‌گردند و تنها تاجر و دلالان عمده هستند که با احتکار و کنترل بازار به سودهای کلان دست می‌یابند. مثال دیگر، میوه‌جات و محصولات سردرختی است که حتی در حالت کمبود محصول و افزایش قیمت، درآمد باغداران کوچک با نمی‌رود و در حالت فراوانی محصول هم قیمت آن تا حدی که اقشار کم‌درآمد نیز بتوانند خریداری کنند پائین بقیه در صفحه ۱۱

زمین از آن کسانی است که روی آن کار میکنند

# فریاد خلق ایران، صلح، صلح، صلح

بهاران و چاه کارگاه عاقبت ارگ دیود و امفان از سوی مردم مغرب و انقلابی ایران و جهان

## مکالمات

کارگران و صنعتگران مپهان استان ایلخ:

در غنچه های اخیر بار دیگر رژیم دستفردام علیه کارگر و خلق تهران ایران را عذافار ساعت و جمعی از صنعتکترین و شریفترین اصناف این مرز و بوم را به خاک و خون کشید. این جنایت تازه و روم بت بدبنا قنار روم شد خلقی محبتی در چپه طست که همچنان بر ادامه جنیت ارتجاعی و ضد مردمی خود اصرار می ورزد. هم مپهان مبارز:

تا زمانی که رژیم خونخوار محبتی و رژیم ارتجاع و رژیم مدافع سرمایه داری، روم ارتقاء و فساد مزدی بر سر کار است چنگ و گنار جوانان و قزندگان انقلابی عمام گران سرسام آورده بیگاری و بی خانمانی همچنان ادامه خواهد داشت. تنها راه استقرار ملی پایدار و استقرار حاکمیت خلقی و آباد و مبارزه کارگران - صنعتکندان و صنعتگران در زیر لوای برنامۀ مغرب سازمان فدائیان خلق ایران است. هم مپهان: در راه سرنگونی رژیم محبتی و دستیابی به ملی عادلانه از سازمان فدائیان خلق ایران حمایت کنید

## زندۀ با صلح

سرنگون باد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

مؤکبیر امپریالیسم جهانی بر سرکردگی امپریالیسم امریکا

مرواد، ۱۵، ۶۵ - سازمان فدائیان خلق ایران -

# صلح کار آزادی

نخود ۱۶ر۴ درصد، شیر ۱۶ر۸ درصد، تخم مرغ ۱۰ر۵ درصد، گوشت گاو ۳۹ر۲ درصد و... (طبق آمار رسمی) افزایش یافته است (اطلاعات ۲۵ اسفند ۶۴). اما همانطور که قبلا نیز بیان کردیم، علیرغم این افزایش قیمتها، درآمد واقعی تولیدکنندگان اصلی همین محصولات طی سالهای مذکور پائین رفته و حتی مطابق آمار رسمی متوسط درآمد جاری یک خانوار روستایی در سال ۶۲ بطور مطلق نیز کاهش یافته است.

در همین زمینه (در عین حال بعنوان نمونه‌ای از رابطه مبادله میان کشاورزی و صنعت و بین روستا و شهر) تغییرات قیمت‌های "پنبه" و "پوشاک" را در جدول زیر می‌آوریم:

تغییرات شاخص قیمت‌های پنبه و پوشاک

سال	پنبه (وش)*	پوشاک**
۱۳۵۹	۱۰۰	۱۰۰
۱۳۶۰	۱۱۶	۱۱۹
۱۳۶۱	۱۴۴	۱۴۹
۱۳۶۲	۱۵۲	۱۹۳
۱۳۶۳	۱۶۰	۲۲۱

ماخذ:

\* وزارت کشاورزی، (کیهان ۳ر۶ر۶۴)

\*\* بانک مرکزی، آمار شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی

با یک نگاه ساده به جدول فوق، می‌توان دریافت که چگونه رابطه مبادله به زیان دهقانان فقیر و میان‌حال تغییر می‌یابد.

ادامه دارد

منفی برجای گذاشته و فشار هزینه زندگی آنان را افزونتر می‌نماید.

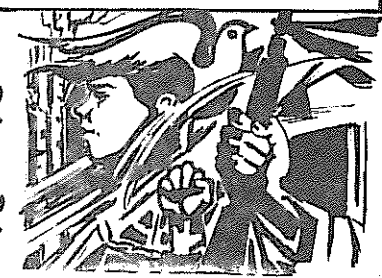
اما در مورد دهقانان مرفه، خرده‌مالکان و زمینداران بزرگ، بالا رفتن قیمت محصولات کشاورزی سبب افزایش درآمد و سود آنها می‌شود. این افزایش علاوه بر اینکه از زمین وسیعتر، امکانات بیشتر و بطور نسبی از بازدهی بالاتر تولید برخوردارند و در عین حال دارای برخی امکانات جنبی تولید نظیر انبار و وسایل حمل و نقل هستند، از شرایط موجود بازار و افزایش قیمتها سود می‌برند، علاوه، تامین نهاده‌های کشاورزی به نرخ دولتی و نیز قیمت‌های "تضمینی" خرید دولتی (در حالتی که مانع کاهش قیمت در هنگام فراوانی محصول می‌شود) غالباً به نفع همین اقشار سرمایه‌داری و بورژوازی روستایی عمل می‌نماید. تاثیرات مختلف تغییرات قیمت‌های سیاست‌های قیمت‌گذاری دولت بر روی اقشار گوناگون دهقانی و بورژوازی، موجب تداوم و تسریع روند قشر بندی موجود در میان جامعه روستایی و بخش کشاورزی ایران می‌شود.

مجموعه‌ی نکات فوق که درباره سیاست قیمت‌گذاری و "حمایت" دولت و تغییرات قیمت‌ها در بازار سرمایه‌داری حاکم گفته شد، اثرات این تغییرات را نیز بر روی وضع درآمد و معیشت خانوارهای دهقانی فقیر و کم‌زمین توضیح می‌دهد. برای تاکید و تصریح بیشتر در این زمینه، نمونه‌هایی از آمار رسمی را نیز متذکر می‌شویم، هرچند که آمار رسمی بخصوص در مورد ازدیاد قیمت‌ها، نشان‌دهنده تغییرات عینی و واقعی که همه مردم شاهد آن هستند، نیست. مطابق آمارگیری بانک مرکزی رژیم در مورد "شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران" متوسط قیمت مواد خوراکی در سالهای ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ به ترتیب ۱۴ر۲ درصد و ۱۸ر۱ درصد و ۸ر۸ درصد بالا رفته است. تنها در سال ۶۳، قیمت‌های: میوه‌جات و سبزیجات ۱۴ر۳ درصد، لوبیای سفید ۲۵ درصد،

نمی‌آید. چنانکه در سال ۱۳۶۱ که میزان تولید محصولات باغداری مانند سیب و انگور بسیار افزایش یافته بود، بواسطه شرایط حاکم بر بازار و اینکه هیچگونه حمایتی از جانب ارگانهای دولتی بعمل نیامد، بخش مهمی از محصولات ضایع شد و از بین رفت و بسیاری از باغداران کوچک و متوسط در معرض ورشکستگی قرار گرفتند، و این در حالی است که در برخی مناطق کشور زحمتکشان شهری و روستایی سالی یکبار هم رنگ میوه را در خانه خود نمی‌بینند.

۴ - تغییرات قیمت‌های محصولات کشاورزی اثرات متفاوتی در میان اقشار مختلف دهقانان و بورژوازی روستایی و زمینداران بزرگ برجای می‌گذارد. در حالی که فراوانی محصول و کاهش قیمت‌های سرخرمن محصولات موجب خسارت و زیان تولیدکنندگان خرد می‌شود، در وضعیت کمبود محصول و افزایش قیمت‌ها نیز اربابان نفعی نمی‌برند. مثلا در شرایطی که در شهرهای بزرگ قیمت سیب زمینی و پیاز به کیلویی ۲۰ تا ۳۰ تومان و قیمت برخی میوه‌ها به کیلویی ۵ تا ۶ تومان می‌رسد، درآمد دهقانان و باغداران کوچک و متوسط افزایش نمی‌یابد. دلیل این امر در شرایط حاکمیت بازار سرمایه‌داری، آنهم از نوع لحام گسیخته آن، روشن است و کاهش درآمد خانوارهای دهقانی و حتی کسری درآمد آنها (که قبلا ارقام آنرا درج کرده‌ایم) گواه بارز آن است. دهقانان خرده‌پا از یکسو بدلیل عدم کارآیی تولید و عدم امکانات کافی، با هزینه‌های تولید بالا و روزافزون روبرو هستند که افزایش قیمت محصولات آنها را جبران نمی‌کند. از سوی دیگر، حتی اگر افزایش قیمت‌ها بیش از هزینه‌ها باشد، دهقانان خرده‌پا امکان برخورداری از آن را ندارند. بسیاری از خانوارهای دهقانی برای تامین هزینه‌های زراعی خود، ناگزیر به پیش‌فروش محصول خود به سلف‌خران، پنبه‌وران و میدانداران شهری هستند. برخی از آنها نیز، به همان دلیل، مجبور می‌شوند که محصول خود را سرخرمن و موقع برداشت (که معمولاً قیمت‌ها در پائین‌ترین حد خود هستند) بفروش برسانند تا بتوانند بخشی از قروض خود را بازپرداخت کنند. از طرف دیگر، اغلب دهقانان فاقد امکانات حمل و نقل و نگهداری و انبارکردن محصولات هستند و برای جلوگیری از ضایع شدن آنها، مجبور به فروش آنها به هر قیمت، هستند. گذشته از اینها، تجاره، حق‌الملکان، میدانداران و دل‌آلان عمده، در هر منطقه و حتی در سطح کشور، بصورت انحصارات بزرگ عمل کرده و قیمت‌های خرید را تعیین می‌کنند و حتی از طریق اجاره کردن مزارع و باغات و پایش خرید محصولات، بخش مهمی از بازار را تحت کنترل انحصاری خویش درمی‌آورند. این شبکه دل‌آلی و میدانداری، در عین حال، با نگهداری محصولات در انبارها و سردخانه‌ها و از طریق احتکار، قیمت‌های گزافی را بر مصرف‌کنندگان و خانوارهای شهری تحمیل کرده و سودهای کلانی به جیب می‌زنند. آشکار است که در چنین وضعیتی، گرانی محصولات و تولیدات کشاورزی تشدید می‌شود در حالی که از این افزایش قیمت‌ها چیزی عاید تولیدکنندگان واقعی کشاورزی نمی‌شود. نتیجه چنین وضعی، فشار بیشتر بر کارگران و زحمتکشان، عدم بهبود و حتی وخامت بیشتر وضع دهقانان، و فرجه شدن هرچه بیشتر سود و تاراج دل‌آلان و سرمایه‌داران است. این است آن وضعیتی که زاینده نظام سرمایه‌داری حاکم و مورد حمایت واقعی و پنهان و آشکار رژیم جمهوری اسلامی است.

علاوه بر این باید یادآور شویم که در مورد خانوارهای دهقانی فقیر که تولیدات آنها در حد خودمصرفی است افزایش قیمت محصولات کشاورزی طبعا تاثیر در وضعیت آنها ندارد، در حالیکه افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و از جمله بهای نهاده‌های کشاورزی، وضع آنها را بدتر و بدهی‌شان را بیشتر می‌کند. اما در مورد خانوارهای دهقانی که مقدار اندکی از یک یا دو نوع محصول را تولید می‌کنند و روبرو رفته میزان فروش محصولات آنها کمتر از مقداری است که از بازار جهت مصرف خانوار خریداری می‌کنند، و در مورد خانوارهای خوش‌نشین و کارگران کشاورزی نیز، همانند کارگران و زحمتکشان شهری، افزایش قیمت‌های محصولات کشاورزی تاثیر



# بگذار پارتیزان - بلبل بخواند بر شاخسار مبارزه نغمه بخواند

سوختاک و می توان گفت نومییدی آور و ویران کننده است. پس باید آن را پنهان کرده. این البته آنقدر ساده می نماید که باید آن را جزو الفبای زندگی دانست و چه بسا هر انسانی که دیدار با اندوه دیگران را سنگین می داند، آن را بارها در زندگی آزموده است. عظمت این حادثه اما در آنجاست که برعم شرایط دشوار، غیرانسانی و سخت نه تنها آنان این حس را از دست نداده اند بلکه همانطور که بعدها بیشتر روشن می شود آنگاه که حفظ اینگونه حسن ها درست در چنین شرایطی از مبارزه بی امان آن ها علیه دشمنان بشریت جدا نیست.

زندگی پارتیزان ها سیمانی دوگانه دارد. شرایط پس سهمگین و نابرابر بیکار: سرمای یخبندان، گرستی، بی لباسی، نبود آذوقه و رودروئی با دشمنی که عاطفه نمی شناسد در طول این نبرد خشونت را به آنان تحمیل می کند، خشونت که یوسته ای است بر وجود عاشق شان که چون آوای موسیقی برای یانک جوان لذت بخش است. این شرایط همواره تهدیدشان می کند تا تنها با یک چهره عمل کنند. یعنی چهره ای میاجم و طافی. در بیان نویسنده ای داستان اما این تمایل یکسویه امیدزا نیست. زیرا مبارزان انقلابی در همان هنگامی ستیز رویای ساختن آینده ای شاد و انسانی را از یاد نمی برند. کومه هر چند کوچک تو با اجتماع اندک تو تجسم کومه یا اجتماع بزرگ آینده است. اگر امید و شادی در کلامی دلنشین و با برخوردی ساده اما زندگی بخش نخستین نیمی از راه را آغاز می کند برای شوقا شدن و به دل نشستن عرصه های گسترده تری از رفتار و دیدار را می طلبد. و این همه در دست های نوسته در چگونگی دیدار با جهان و در پهنای آغوشی است که در برابر زیبایی های زندگی گشوده ای.

یانک در گیرودار آشنائی با زندگی دشوار و بسیار سخت پارتیزان ها است که متوجه می شود همه ی آن ها از پارتیزانی بنام "پارتیزان بلبل" سخن می گویند. اما هیچکس نمی دانست او کیست. کسی تا آن زمان او را ندیده بود. اما هر وقت یلی به هوا می رفت با یک کاروان حمل و نقل آلمانی شبیخون زده می شد یا صدای انفجاری از دور دست بگوش می رسید آن ها بیکدیگر نگاهی می کردند سرنگان می دادند و با لبخندی پرمیثا می گفتند: حتما بازم پارتیزان بلبل شیرین کاشته. وجود او برای سرفرماندهی آلمانی ها تا بوسی شده بود. آلمانی ها دقت و نیروی زیادی برای کشف هوشش اختصاص داده و هیچ گونه موفقیتی بدست نیاورده بودند.

یانک جوان که موجودیت پارتیزان - بلبل برایش حالت مرموزی پیدا کرده است گاه در رویاهاش به این تصور می رسد که نکند پارتیزان بلبل پدرش باشد. اما باور این توانائی تنها در یک موجود بشری برایش کمی مشکل است. در نام پارتیزان - بلبل، عنصری اطمینان بخش و دلگرم کننده وجود داشته. نامی که خستگی، نومییدی و ملال را در آن ها می زدود و به مبارزه و به پیروزی امیدوارشان می ساخت. تا اینجا اگر بخواهیم همراه واقعی "یانک" باشیم بنظر می آید پارتیزان - بلبل باید یک حس امیددهنده باشد که بدینگونه تجسم یافته است.

یانک به جد از مدتی با دختری به سن و سال خودش "زوسیا" آشنا می شود. او هم با پارتیزان ها است. اما او وظیفه ای پس دردناک و تلخ بعهده دارد. روسیا که خبرگیری از دشمن وظیفه اوست گاه تاجاز می شود که با آنان بخوابد تا بتواند در کارش موفق شود. پارتیزان چرو چرو برای اینکه کسی از بین خودشان به دخترک دست نزند و یا به هوس هم خوابگی با او نیافتد چو می اندازد که زوسیا بیمار است. زوسیا این را می داند و بعدها آن را به یانک

رمان "تربیت اروپائی" اثر روسن کاری را شاید خیلی ها خوانده اند. در این داستان که حوادث آن به سال های جنگ جهانی دوم و اشغال لهستان توسط نازی ها برمی گردد، نویسنده با دنبال کردن زندگی پارتیزان های نهضت مقاومت - آن هنگام که بصورت مخفی زندگی و مبارزه می کند - سعی می کند راز پایداری آنها را دریابد. او یادقته که در زندگی مبارزان انقلابی می کند و غوطه ای که در دریای رفتار، اندیشه و آرزوهای آنان می رود تلاش می کند آن هستی تپنده ای را که در گوهر خود زندگی ساز و شادانگی و برانگیزاننده مقاومت است بیابد. گوهری که دستیابی به آن پویایی و حرکت را تضمین می کند و یا به زبانی شاعرانه چون جان آتش گرمی بخش و روشنی دهنده است.

داستان از زمانی آغاز می شود که پسرکی چهارده ساله بنام "یانک" توسط پدرش دکتر "تواردوفسکی" - پزشک منطقه - به بیرون از شهر برده می شود. شهر در اشغال نازی ها است. پدر برای پسرش مخفیگاه امنی جست و ساخته و از او می خواهد دیگر به خانه بازنگردد و در همان مخفیگاه بماند. چند کیسه سیب زمینی هم برای او از قبل فراهم کرده است که پسرک از گرسنگی نبرد. دکتر "تواردوفسکی" پیش از یک شب نمی تواند پهلوی پسرش بماند. مردم به او نیازمندند و در ضمن او نمی تواند زش را تنها بگذارد. پدر به پسرش قول می دهد هر از چندگاهی به او سرخواهدزد و می گوید اگر از او خبری نشد "یانک" به پارتیزان ها بپیوندد. "یانک" بعد از آخرین دیدار، برای دو هفته از پدرش بی اطلاع می ماند. در شهر آلمان ها زن دکتر تواردوفسکی را به همراه بیست زن دیگر بازداشت کرده و برای استفاده جنسی سربازان در سالی اقامت داده بودند. دکتر تواردوفسکی یکروز در حالیکه مسلسل را در کیف دستی اش حمل می کرد به آن محل می رود و ناگهان سوسوی سربازان آلمانی آتش می کشاید و خود نیز در اثر اصابت گلوله های آنان می میرد.

"یانک" بی خبر از ماجرا پس از چند هفته ای انتظار، از مخفیگاهش بیرون می آید تا به سفارش پدر به پارتیزان ها بپیوندد. او بدرستی نمی داند که آن ها در کجا مخفی شده اند اما پدرش به او گفته بود که او حتما آن ها را در جنگل خواهد یافت. همینطور هم می شود. یانک عاشق موسیقی است. جهان و همه زیبایی های زندگی در موسیقی است که برای او معنای روشنش را می یابد. با پیوستن یانک به پارتیزان ها ما وارد عرصه ی پرتلاطمی از زندگی او و دیگران می شویم. صورت کلی این عرصه را مبارزه برای درهم گوبیدن قوای اشغالگر می سازد. یعنی مبارزه علیه نیروئی که ضد زندگی است و باهمه ی پدیده های زیبای زندگی اجتماعی مردم: صلح، آزادی، خانواده، عشق و شادی مخالف است. چگونگی و کیفیت این مبارزه اما مورد بحث "رومن گاری" نویسنده داستان است. در لحظه برخورد یانک با پارتیزان ها، ما با نخستین چهره ی آنان روبرو می شویم. این چهره از زندگی بنظر بسیار ساده و پیش پا افتاده می نماید. اما این نخستین گام برای ورود به زندگی مملو از شعر و ترانه پیکارجویانی است که نبرد با بیدادگران را پیشه ی خود کرده اند. یانک بی جوی آن است که بداند بر سر پدرش چه آمده است. پارتیزان ها خبر را می داند اما به یانک نمی گویند. وقتی پیرمردی "اوکراینی" به خطا می گوید که خبری از پدر پسرک دارد، "چرو" پارتیزان جوان تر به خشم بانگ می زند: "در دهنت را چفت کن ساویلی لودویچ! خواهش می کنم آن صاحب مرده بی چفت و بست را ببند!"

پیرمرد پس گلش را خاراند و من من کنان گفت: "ها؟ من که هنوز چیزی نگفتم" مرگ عزیزان ملال آور،

می گوید. از اینکه نگهداری زندگی گاه واقعا چه ابعاد تلخ و پیچیده ای و در همان حال شیرین و ساده می یابد آدمی به شگفتی می آید. درباره حرکت چرو چه می توان گفت جز آنکه او با دست های بسیار خالی و بسیار ناتوان در تلاش آن است تا حداقل این را به دخترک بفهماند که در اندیشه ی اوست. آیا دیدار با اینگونه برخوردها نیست که یانک جوان را به مبارزه امیدوار می کند؟ از عمیق تر شدن رابطه یانک و زوسیا، دخترک اعلام می کند که از این پس نمی تواند کار سابقش را ادامه دهد. پارتیزان ها با همه ی نیاز مبرم شان به دستیابی اطلاعات از دشمن به راحتی آن را می پذیرند. زیرا وجود این عشق در کنارشان خود بنوعی گرمای زندگی بخشی دارد. روزی به پارتیزان ها خبر می رسد که دشمن چند کامیون مواد منفجره برای فرستادن به جبهه های می نبرد در آن تعیین کننده است آماده کرده. پارتیزان ها برای کسب خبر دوباره به کار زوسیا نیاز پیدا می کنند. زورفسکی وقتی زوسیا را می فرستد خودش را روی تشک گاه می اندازد و از شرم و خجالت شروع به گریه می کند. وقتی برادرش از او می پرسد که او را چه می شود؟ زورفسکی فریاد می زند: "من خوکم، من یک خوک کثیفم، همین و بس!"

تاکید نویسنده روی این حالات از پارتیزان ها همه تاکید است بر این اصل که مبارزه انقلابی بواقع دفاعی است برای حفظ زندگی و زیبایی هایش. علاقه ی یانک به موسیقی و بیدار کردن پسرکی یهودی و آوردن او به جنگل تا برای شان ساز بنوازد و ترانه بخواند، نگهداری و مواظبت پارتیزان ها از او و رفیق مسلول شان، همه آن سیمای دلپذیر زندگی است که در آن هنگامی مرگ و خون، بیداری می شود و همه ی این ها است که در مجموع به وجود خیالی پارتیزان - بلبل امکان می دهد تا موجودیتی مادی بیابد. او بی شک آگاه بر تاثیر اینگونه مناسبات در روند مبارزه است که کار بارززش را در دل جنگل بی می گیرد. "دوبرانسکی" که در جمع عمومی پارتیزان ها پیام "بلبل" را برای همه می خواند بنظر می آید تنها کسی است که با او در ارتباط است. اما او خود چه می کند. دوبرانسکی، داستان سراء، شاعر و امیددهنده رفقاییش است. او وقت و بی وقت تا کوچکترین فرصتی پیدا می کند دفترچه یادداشتش را باز می کند و از قصه هایی که نوشته است برای آن ها می خواند. کافی است پارتیزانی از وجود برف و سرما بنالد تا "دوبرانسکی" چند روز بعد داستانی بنویسد بنام "برف خوش بین" و تصویر کند چگونه برف در نبرد استالینگراد ارتش فاشیسم را بزانو در آورده است. گاه خبرهایی که از شهر می رسد دلننگ کننده است. دوبرانسکی برای زدودن این روحیه بلافاصله طرح داستانی را می ریزد و در آن نشان می دهد که چگونه همین مردم عادی با شگردهای ساده سربازان ارتش فاشیسم را کلافه کرده اند. پارتیزان ها گاه او را جدی نمی گیرند و سر بر سرش می گذارند ولی همه به حرفها و داستان های امیدبخش او احساس نیاز می کنند. او با جمع کردن واقعیت هایی از زندگی خود آن ها داستان هایش را خلق می کند. او در گفتگویش با یانک به او می گوید: "حقیقت این است که لحظات دشواری در تاریخ هست، مثل همین روزهایی که ما از سر می گذرانیم. در این لحظات انسان باید هرچه را که برایش دوست داشتنی و زیباست و هرچه را که بخاطرش می جنگد مثل امید، عشق و آزادی را در گوشه ای پنهان کند و درست بخاطر همین است که انسان ها آن ها را در ترانه ها و آوازها در موسیقی و در شعر و در کتاب مخفی می کنند. من دوست دارم در هر صفحه که می نویسم سرود ایمان سلیمان را نسبت به آینده بخوانم."

داستان که سرشار از ملاحظات انسانی پارتیزان ها نسبت به بکدیگر و به پدیده های زندگی است با شکست ارتش فاشیسم پایان پیدا می کند. در صفحات آخر کتاب ما دوباره یانک را می یابیم که در گذرگاهی راه می رود و به خاطرات خودش می اندیشد. تردیدی نیست که برای او معلوم شده دوبرانسکی خالق پارتیزان - بلبل است. اما در این هم تردیدی نیست که پارتیزان - بلبل، تکه پاره های وجود تک تک آن ها بوده است. اگر او سمبل امید و مقاومت می شود باید بقیه در صفحه ۱۵

جدا کردن گروههای سندیکائی از گروههای حزبی چیست؟

این گونه مخالفتها بی شک کوشش برای پوشاندن انفعال و عدم تمایل به خروج از حلقه تنگ رفقای قدیمی و رفتن بطرف تودههاست. لیکن فرمولبندی این امر بگونهای صورت گرفته که بحث محتاطانه‌ای را طلب می‌کند.

تفاوت میان گروه سندیکائی و گروه حزبی در چیست؟ اگر تفاوت تنها در آنست که در گروه اول کارقرانی با تخصص، توانائی و آگاهی کمتر جمع می‌شوند، بنابراین این گروه سندیکائی به یک گروهی از هواداران حزب که در انتظار عضویت در حزب بسر می‌برند تقلیل می‌یابد. اگر هر دو گروه در زمینه پختن روزنامه، جزوه و غیره فعالند تفاوت چندانی میان آنها موجود نیست حتی اگر شریاتی که توزیع می‌کنند متفاوت باشد. تفاوت واقعی زمانی آغاز می‌شود که گروه سندیکائی در انجام وظایف روزمره سندیکائی موفقیت کسب نماید. این درست همان چیزی است که جنبش سندیکائی ما از آن رنج برده و می‌برد. اگر مجله "مبارزات سندیکائی" سالهای ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ را مطالعه کرده باشیم از خصلت تبلیغاتی نوشته‌های آن بحیرت می‌افتیم. در شماره‌های بسیاری از این مجله به مسائل روزمره سندیکائی از قبیل قراردادهای کار و مناسبات درون کارخانه بهای لازم داده نشده است. حتی شعارهای مطرح شده نیز حاکی از یک تمایز روزمره با کارخانه نیست. مدارک موجود نشان می‌دهد که اکثر حرکات کارگری بدون آمادگی قبلی و بدون رهبری سندیکاهای کنفدرال صورت گرفته‌اند. تقریباً کلیه آنها خود بخودی و تنها بطور غیرمستقیم با کار گروههای سندیکائی مربوط می‌گردند. حتی اگر مشاهدات خود را به سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ نیز گسترش دهیم با وجودیکه پیشرفتهای مهمی در کار توده‌های حاصل شده است. لکن بنظر نمی‌رسد که تغییرات مهمی پدیدار شده باشد. مبارزه در راه حفظ جان کادرهای گروههای مخفی سندیکائی، مبارزه برای بسط و گسترش تشکیلات این گروهها در میان پیشرفته‌ترین بخش پرولتاریا تا به آخر پیش رفت و یکی از افتخارات کنفدراسیون و حزب کمونیست را تشکیل می‌دهد، لکن مبارزه در راه گسترش فعالیت‌های روزمره سندیکائی تازه آغاز شده و مهمترین مبارزه ما را تشکیل می‌دهد.

البته لازم به تذکر است که عادت به فعالیت غیرقانونی این خطر را دنبال دارد که مفهوم دقیق فعالیت روزمره سندیکائی را فراموش کنیم. شاید لازم است که در خاطرات خود به دوران فعالیت قانونی و شکستهای جنبش سندیکائی برگردیم تا چگونگی فعالیت سندیکائی، حمایت مداوم آن از کارگران و اظهار علاقه بلاانتطاع آن به هر چیز که به آنها مربوط می‌شود در نظرمان مجسم گردد.

بیوند میان سندیکا و توده‌ها نتیجه این حمایت و این علاقه است. بی‌آمدهای آن یکپارچگی توده‌ها در اعتصابات و توانائی سندیکا در اعلان یک اعتصاب است. به فرانسه نگاه کنید! چه چیزی در کنفدراسیون عمومی کار اتفاق می‌افتد. بعلمت آنکه این تشکیلات قادر نیست با فعالیت روزمره خویش کارگران را بسوی خود جلب کند در رهبری اعتصابات بزرگ ناتوان است. وضعیت آنها تقریباً مشابه شرایط سندیکاهای غیرقانونی ماست. سندیکاهای ما نیز معمولاً زمانی اعلام اعتصاب می‌کنند که اعتصابات خود بخود آغاز شده‌اند. فعالیت سندیکائی روزمره به مفهوم شناخت دقیق شرایط کار در کارخانه و بخش و آشنائی با توافقات انجام شده و یا کلیه موارد حقوقی آن و نحوه اجرای آنها می‌باشد. این شناخت شامل توانائی هدایت کارگران با این هدف که آنها خود را سازمان داده و از منافع خویش دفاع نمایند نیز می‌شود. البته این تنها شروع کار است. سندیکا با حرکت از این نقطه، در صورتیکه بر اساس اصول مبارزه طبقاتی هدایت شود می‌تواند تا حد رهبری بزرگترین جنبش‌ها ارتقاء یابد و در سازماندهی بزرگترین مبارزات طبقاتی موفق باشد. لکن اگر این پیش‌شرطها موجود نیابند، سخن از جنبش کارگری بیپوده است.

عادت به مبارزه غیرقانونی در برخی موارد ما را دچار این توهم می‌سازد که با حل مشکل تشکیلاتی، یعنی ایجاد گروههای مخفی سندیکائی قادر خواهیم بود جنبش کارگری را بحرکت درآوریم. معمولاً گروه تشکیل می‌شود و به کار غیرقانونی مشغول می‌شود. پوستری یا اعلامیه‌ای تهیه می‌کند و در آن توده‌ها را به اعتصاب فرا می‌خواند. اگر لحظه اعتصاب درست انتخاب شده باشد اعتصاب در برخی موارد عملی خواهد شد. لکن توده کارگران مقاومت لازم را از خود نشان نخواهد داد. در مواردی نیز تنها ناآرامی‌هایی در میان کارگران، بعنوان ابراز همبستگی با اعلان

بوجودند تعداد اعضای آنها بیشتر از گروههای حزبی است (در برخی موارد بسیار بیشتر است) و ترکیب آنها نیز تا حدودی متفاوت است. این بدان مفهوم نیست که کار تشکیلاتی سندیکا با مقاومت شدید روبرو نشده و یا در آینده روبرو نخواهد شد. مقاومت معمولاً در میان رفقای بروز می‌کند که غیرفعالند. آنها معمولاً غیرفعال بودن خود را با بیان این امر که هیچ کاری نمی‌شود انجام داد توجیه می‌کنند. لیکن مخالفت با تشکیلات گروههای مخفی سندیکائی بیشتر با طرح این پرسش انجام می‌گیرد: اگر کلیه افراد مرتبط با سندیکا آمادگی همکاری با حزب را نیز دارند، علت

عظیم‌تر از چیزی بود که اتفاق افتاد. لکن مبارزه فرمیستها که در آن زمان رهبری سندیکا را در دست داشتند بخوبی در خدمت فاشیستها قرار گرفت. این مبارزه تحت پوشش اصول انجام می‌گرفت، اصولی که بر اساس آن سندیکا نمی‌تواند غیرقانونی باشد و برای اینکه همواره بصورت یک تشکیلات توده‌های باقی بماند تحت هر شرایطی باید خود را با قوانین موجود وفق دهد. این موضع چیز دیگری نیز تسلیم‌طلبی و حیادیت نیست، همچنانکه پس از تصویب قوانین فوق‌العاده به اعلان انحلال کنفدراسیون از جانب فرمیستها انجامید. البته مطالب فوق به اصول مربوطند لکن درست برعکس آنچه که فرمیستها معتقدند. در واقع اعتقاد به این مطلب که سندیکائی طبقاتی تحت هر شرایطی باید برای موجودیت خویش اقدامات لازم را بعمل آورد اصلی بی‌چون و چراست و همانطوریکه انترناسیونال سندیکائی سرخ نیز تأکید می‌کند "محدود کردن فعالیت سندیکاهای غیرقانونی به بهانه وجود شرایط پلیسی و مناسب نبودن شرایط" تسلیم‌طلبی و حیادیت است. در حوال این مطلب هر قدر گفته شود ناکافی است. این امر مرز بین فرمیسم و اپورتونیسم را از یکطرف و سیاست انقلابی - طبقاتی را از طرف دیگر مشخص می‌سازد.

بنابراین وقتی ما از لزوم استفاده از تمام امکانات قانونی، در شرایط غیرقانونی، برای محکم کردن پیوند با توده‌ها سخن به میان می‌آوریم باید به این مساله کاملاً توجه کرد. صحبت ما کاملاً متفاوت از آن چیزی است که فرمیستها می‌گویند. در سال ۲۶ - ۱۹۲۵ کمونیستها در داخل کنفدراسیون تنها به

## سندیکا و فعالیت سندیکائی در شرایط غیرقانونی

حمایت از طرح تشکیلاتی سندیکاهای طبقاتی که میتوانست به تشکیلات کارگری توانائی مقاومت و عمل وسیعتر اعطاء کند اکتفا نکرده بلکه در خارج تشکیلات سندیکائی و درون کارخانه نیز کوشیدند به ابتکارات تازه‌ای دست زنند. هنگامی که رهبری کنفدراسیون به دست کمونیستها افتاد طرح تشکیلاتی مخفی جای طرح تشکیلات کنفدراسیون را گرفت. و مساله حرکت سندیکائی به مساله فعال کردن ساخت‌های مخفی سندیکائی و بطور کلی سندیکا تبدیل شده. این مساله هنوز نیز مساله تشکیلات ما در اولویت قرار دارد و برای حل آن بکار گرفته شده است. به این نتیجه رسیده‌ایم که باید از کلیه امکانات رسمی بهره جوشیم.

برای ما ضرورت بکارگیری بخش یا بخش مهمی از نیروی حزب بمنظور سازماندهی کادرهای سندیکائی غیررسمی و یا عبارات دیگر سازماندهی گروههای سندیکائی کارخانه و نیز دیگر ساختارهای سندیکائی در ورای هر گونه بحث و جدلی مطرح است و این وظیفه در تشکیلات ما در اولویت قرار دارد و می‌توان گفت که امروزه بطور متوسط تمام سازمانهای حزبی که عملکرد نسبتاً خوبی داشته‌اند، برای اجرای آن نیرو گذاشته‌اند و به نتایج مثبتی دست یافته‌اند.

در کلیه جاهائی که گروههای سندیکائی موجودند تعداد اعضای آنها بیشتر از گروههای حزبی است (در برخی موارد بسیار بیشتر است) و ترکیب آنها نیز تا حدودی متفاوت است. این بدان مفهوم نیست که کار تشکیلاتی سندیکا با مقاومت شدید روبرو نشده و یا در آینده روبرو نخواهد شد. مقاومت معمولاً در میان رفقای بروز می‌کند که غیرفعالند. آنها معمولاً غیرفعال بودن خود را با بیان این امر که هیچ کاری نمی‌شود انجام داد توجیه می‌کنند. لیکن مخالفت با تشکیلات گروههای مخفی سندیکائی بیشتر با طرح این پرسش انجام می‌گیرد: اگر کلیه افراد مرتبط با سندیکا آمادگی همکاری با حزب را نیز دارند، علت

آنچه در زیر می‌خوانید تجربه فعالیت سندیکائی جنبش کارگری ایتالیا در شرایط سلطه فاشیسم در آن کشور است که در سال ۱۹۳۱ در نشریه مخفی حزب کمونیست ایتالیا (دولت کارگری) چاپ شده است. درج آن در نشریه "فدائی" به لحاظ انتقال تجربه کار سیاسی و سازمانگرانه که در میان کارگران در شرایط سرکوب و اختناق صورت گرفته است، مفید است، اما مثل هر تجربه دیگری باید از کپیبرداری اجتناب کرد.

مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود اساساً از تجربیات حزب ما و جنبش کارگری ایتالیا در سالهای اخیر بدست آمده‌اند. بنابراین تجربیات مزبور برای سازماندهی یک جنبش سندیکائی که ناچار است در شرایط مخفی و غیرقانونی فعالیت نماید مدعی ارائه یک روش نهائی نیست. این مساله در کشورهایی دیگر نیز تجربه شده است که بررسی آنها خالی از فایده نمی‌باشد. برای دوره کوتاهی بلافاصله پس از جنگ در آسیانیا، کشورهای بالکان، لهستان و چین نیز بطرق گوناگون تجربیاتی در این زمینه کسب کرده‌اند. لکن در حال حاضر از کم و کیف آن اطلاعات لازم در دست نیست. بویژه در مورد حفظ خصوصیت اصلی سندیکاهای یعنی توده‌های بودن و شرکت فعال در مبارزات روزمره کارگران، کمتر سخنی بمیان آمده است.

در جریان دهمین نشست هیات اجرایی بین‌الملل در این مورد بحث‌هایی در گرفت. این مطلب به سندیکای چینی‌ها مربوط می‌شد و اینکه چگونه باید از یک جنبش سندیکائی ارتجاعی قانونی برای گسترش جنبش سندیکائی انقلابی بهره جست. در سپتامبر ۱۹۳۰، همین مطلب از سوی پنجمین کنگره بین‌الملل سندیکای سرخ مورد بررسی قرار گرفت و این کنگره یکی از تزه‌های خود را به پاسخ‌گویی به پرسش "حرکت سندیکائی در شرایط غیرقانونی چه باید باشد؟" اختصاص داد.

در این تز می‌خوانیم مهمترین مسائلی که در شرایط مخفی در فعالیت سندیکائی باید در نظر گرفت عبارتست از: ایجاد یک تشکیلات سندیکائی غیرقانونی با این هدف که فعالیت آن در آینده از خصلت توده‌ای برخوردار گردد. اگر "صفت" آینده در این تز به این مفهوم است که فعالیت میان توده‌های وسیع تنها زمانی که شرایط غیرقانونی از میان رفته باشد امکان‌پذیر است، این امر بی‌شک مورد پذیرش ما نیست. شاید بکار بردن کلمه فوق ناشی از خطای مترجم باشد. بهرحال مهم برای ما اینست که جنبش مذکور امروزه و نه در آینده به جنبش توده‌ای تبدیل شود. همین امروز که سندیکا در حالت غیرقانونی است و تشکیلات آن مخفی است. چیزی که به سندیکا زندگی می‌بخشد فعالیت روزمره سندیکائی در میان توده‌هاست. اگر این امر وجود نداشته باشد سندیکائی هم نیز وجود نخواهد داشت.

تز پنجمین کنگره این مساله را وسیعاً شرح داده و رهنمودهای اصلی خود را در مورد این سندیکاهای بدین ترتیب مطرح نموده است:

الف - لازم است که سندیکاهای براساس گروههای کارخانه سازماندهی شده باشند. ب - بر تشکیلات قانونی تکیه کرده و بصورت رسمی کار نکنند. ج - تمام تلاش خود را برای درهم شکستن فعالیت غیرقانونی بکار برند. این تز رهنمودهای فوق را بطور وسیع بسط داده و ارزش خواندن دارد.

حزب ما از طریق شاخه‌های سندیکائی و کمیته ملی سندیکائی خود طرح تشکیلات مخفی سندیکائی را از سالهای ۲۶ - ۱۹۲۵ با مطالعه فراوان تهیه کرده بوده این طرح تشکیلاتی مرکز سندیکا را در کارخانه قرار می‌داد. در واقع ساخت فعلی تشکیلاتی کنفدراسیون از آن طرح سرچشمه می‌گیرد. اما در سالهای ۲۶ - ۱۹۲۵ کنفدراسیون ظاهراً هنوز قانونی بود. بنابراین اوضاع و احوال متفاوت از شرایطی بود که با تصویب قوانین فوق‌العاده بوجود آمده. طرح تشکیلاتی که در آن زمان از سوی کمونیستها ارائه می‌شد عبارت بود از ایجاد یک تشکیلات قانونی که ارتجاع در حال سلب کردن امکانات توده‌های شدن آن است. این تشکیلات برای مقاومت در برابر حمله ارتجاع کارخانه‌های خود را بصورت نیمه مخفی در داخل کارخانه‌ها سازماندهی می‌کند و در همان واحدها ارتباط کادرهای خود و توده‌های کارگر را برقرار می‌سازد.

اگر کنفدراسیون از همان سال ۱۹۲۵ بر اساس پیشنهادات کمونیستها توانائی مقاومت و عمل خویش بویژه کارگران را در مقابل حمله و فاشیستها و کارفرمایان سازماندهی کرده بود، مقاومتها بسیار



اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

## رؤییم جلال خمینی بیش از ۵۰ زندانی سیاسی را اعدام کرد

مردم ایران، نیروهای آزادیخواه جهان،

بقرار اطلاع رژیم خمینی اخیراً و در ادامه کشتارهای دسته‌جمعی زندانیان، ۵۲ تن از زندانیان سیاسی ایران را در دو نوبت که آخرین آن در تیرماه اتفاق افتاده، به جوخه اعدام سپرده است.  
از میان اعدام شدگان تاکنون نام دو تن از اعضای سازمان فدائیان خلق ایران، محمدعلی شرفالدین و محمد ثوداعی برای ما مشخص شده است.

سازمان فدائیان خلق ایران متعاقباً و با مشخص شدن هویت دیگر شهدای خلق، نام آنان را اعلام خواهد کرد. سازمان فدائیان خلق ایران از همه مردم ایران و همه نیروهای دموکرات و آزادیخواه ایران و جهان می‌خواهد که فریاد خود را علیه شکنجه و اعدام وحشیانه زندانیان سیاسی ایران بلند کنند.

مرگ بر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی

مرگ بر خمینی جلال

هرچه فروزان‌تر باد مبارزه مردم ایران در راه آزادی

دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

مرداد ماه ۶۵

سندیگا و ..... بقیه از صفحه ۱۳

اعتصاب، مشاهده خواهد شد. لکن اگر زمان برای اعتصاب مناسب نباشد، اعلامیه مزبور هیچگونه بازتابی نخواهد داشت. تنها زمانی از موفقیت کامل می‌توان سخن میان آورد و توده‌ها را با تمام توان بحرکت درآورد که از قبل با صبر و حوصله فراوان فعالیت‌های روزمره سندیگائی انجام شده باشند.

برای دستیابی به شرایطی که فعالیت روزمره سندیگائی را امکانپذیر سازد باید نحوه استفاده از امکانات قانونی را آموخت. می‌خواهیم از این هم فراتر رویم و اضافه کنیم که بدون بهره‌گیری از امکانات قانونی نمی‌توان به فعالیت‌های روزمره دست یافت. البته این با پیشنهاد فرقیستها کاملاً تفاوت دارد. بنظر آنها "امکانات قانونی" تنها معنی آن است که بتوان یک سازمان غیررسمی را بدون مزاحمت فاشیست‌ها بنا نهاد. البته نمی‌توان امکان چنین حرکتی را نیز در موارد بخصوصی برای رسیدن به اهداف موقتی کتمان کرده. لکن این امر نمی‌تواند مساله عمده ما را تشکیل دهد. مساله عمده ما کارخانه است. در این جاست که باید کلیه اشکال اعتراضی توده‌فیر را بررسی کرد و آموخت که چگونه با حبسیدن به مطلبی که رژیم عنوان می‌کند و یا حرکتی که انجام می‌دهد و یا با استفاده از اشکال تشکیلاتی مجاز رژیم و ارائه و آموزش آنها بصورت ساده و روشن به توده‌ها، با اشکالی که ابتدا به ساکن بی‌خطر بوده و شباهتی با فعالیت‌های غیرقانونی ندارد، آنها را بسنج و بگردیم جمع کرد، به آنها شکل تشکیلاتی داد و بدین ترتیب به کارگران زندگی دسته‌جمعی و مبارزه مشترک علیه کارفرمایان را بازآموخت.

"امکانات قانونی" مورد نظر ما در قوانین فاشیسم وجود ندارد بلکه بیشتر شامل برخی از خصوصیات عمومی آن می‌گردد که عبارتند از گرایش این رژیم به ایجاد پایگاه توده‌ای برای خود، عوام‌فریبی اجتماعی و غیره.

در اینجا به برخی مثالها اشاره می‌کنیم. در کارخانه تقریباً همه‌جا سندیگاهای فاشیست دارای هیات نمایندگی می‌باشند. این درست نقطه آغازی برای فعالیت سندیگائی است. این هیات نمایندگی می‌تواند براحته به هیات مورد اعتماد توده‌ها، مشکل از کارگرانیکه توده‌ها را برای دفاع از ابتدائی‌ترین حقوق خود هدایت می‌کنند، تبدیل شود. حتی کمیسیونهای داخلی که در زمان جنگ از طرف کارفرمایان برای سرکوب مبارزه طبقاتی تشکیل شدند نیز به یک وسیله موثر تشکیلاتی و مبارزاتی تبدیل شدند. از چگونگی بهره‌گیری از نشست‌ها و مجامع عمومی سندیگائی در جهت منافع کارگران سخن بسیار گفته شده است. در اینجا می‌توان افزود که برخی اوقات در صورتیکه در سازماندهی مهارت بخرج دهیم می‌توانیم سندیگاهای فاشیست را وادار به تشکیل اجلاس عمومی بنمائیم و از این طریق پیشنهادهای خود را در این نشست‌ها به پیش ببریم. سوال اینست آیا از این طریق سندیگای فاشیست عمر تازه‌ای نخواهد یافت و تأییدی بر حقانیت خود نخواهد گرفت؟ برای ما مساله مهم بیدار کردن توده‌ها و نیرو بخشیدن به مبارزه طبقاتی است.

سندیگای فاشیست، تشکیلات جوشیده از درون توده‌ها نیست بلکه تشکیلاتی تحمیلی است. لکن برای بخش مهمی از توده‌ها تنها تشکیلات موجود است. آیا این امکان را می‌توان نفی کرد که آگاهی و اراده مبارزاتی توده‌ها در صورت برانگیخته شدن در درون همین سندیگای فاشیست خود را نشان خواهد داد؟ پاسخ مثبت است. بهمان صورتی که در زمان جنگ نیز نتوانستیم امکان اینکه کمیسیون‌های داخلی به چیزی که بعدها تبدیل شدند را نفی نمائیم، نمی‌توان این امکان را نیز از نظر دور داشت که در بطن سندیگاهای فاشیست و دیگر تشکیلات رژیم، گروههای کارگری مخالف آن با برنامه‌های ابتدائی مبارزه طبقاتی بوجود آید. باید این جنبش را پیش‌بینی کنیم و در رأس آن قرار گیریم زیرا این چیزی جز آگاهی سندیگائی که تشکل‌های طبقاتی باید بتوانند از آن تجنی بسازند نیست.

اما کلیه مطالبی فوق هنوز بسیار عام می‌باشند. مساله مهم برای ما اینست که فعالیت سندیگائی ما در کارخانجات بصورت وسیع و مداوم انجام گیرد. عبارات دیگر باید بیشترین تعداد کارگران را تحت پوشش خود قرار دهد. برای این منظور باید فعالیت‌های مزبور بویژه در آغاز کار بسیار ساده جلوه کند. این فعالیت‌ها در آغاز نباید تلاش وسیعی را از کارگران طلب نماید بلکه باید بتواند توده‌ها را با نام‌های ساده سازماندهی کند. بنابراین لازم است شعارها و اشکال تشکیلاتی و حرکات مناسب این اهداف با دقت فراوان جهت‌گیری شوند. حال فرض کنیم که گروههای مخفی سندیگائی به طور مستند به فعالیت‌های فوق بپردازند. بی‌شک این امر به از هم پاشیدن ساخت مخفی و غیرقابل اختطای بسیاری از آنها منجر خواهد شد. بنابراین هرکدام از گروههای مزبور پس از ایفای نقش خود در نشست‌ها و فعالیت‌های علنی، خواهند توانست توده‌های وسیعی از کارگران را با خود همراه سازند ولی در عین حال خاصیت مخفی خود را از دست داده و پس از آن به فعالیت‌های نیمه‌علنی در کارخانه مبادرت ورزند.

کنفرانس کارگاه که برای حزب کاملاً مخفی است برای گروه سندیگائی می‌تواند نیمه‌مخفی باشد. نحوه سازماندهی گروه سندیگائی لزوماً همیشه مانند گروه حزبی نیست. محدوده عمل آن بتدریج وسعت یافته، از گروه حزبی متفاوت گشته و بعنوان عرصه مناسبی برای فعالیت‌های سندیگائی پدیدار می‌گردد.

تا اینجا بطور مرتب از نقطه آغاز سخن رانده شد، اما هدف نهائی چیست و بکجا می‌خواهیم برسیم؟ هدف ما دستیابی به امکانات یک جنبش علنی است. بنابراین باید رسمیت فاشیسم را درهم شکنیم. برای اینکار باید فعالیت روزمره سندیگائی را بانجام رسانیم. در غیراینصورت بسختی خواهیم توانست جنبش کارگری را رهبری کنیم و هنگامی رهبری خواهیم کرد که شرایط از قبل آماده شده باشد و تنها انتشار اعلامیه‌ای مخفی برای انفجار آن کافی باشد. این وضعیت نه تنها به نزدیکی ما به توده‌ها کمک نخواهد کرد بلکه به انزواي ما نیز خواهد انجامید. در این صورت درهم شکستن رسمیت فاشیسم برای ما همچون هدف دوری جلوه‌گر خواهد شد.

نفوذ عمیق میان توده‌ها و کوشش برای

سازماندهی و بحرکت درآوردن آنها، درهم شکنستن رسمیت فاشیسم را به یک هدف واقعی و ملموس تبدیل خواهد ساخت. و از این راه جنبش سندیگائی بتدریج رسمیت خواهد یافت اگر دویست نفر کارگر در یک نشست سندیگای فاشیسم لزوم برپائی یک اعتصاب علیه کاهش دستمزدها را اعلام نمایند کاری از دست فاشیست‌ها ساخته نیست. اعدام و یا بزدان انداختن آنها برای فاشیست‌ها امکانپذیر نیست. ۲۰۰ نفر کارگری که بدین ترتیب اعلام اعتصاب می‌کنند اعضای یک سندیگای طبقاتی هستند که رسمیت فاشیست‌ها را به زیر سوال می‌کشند. کلیه اینها اگرچه جزو گروه مخفی سندیگائی نیستند و کارت عضویت کنفدراسیون را نیز ندارند، با اینحال بهترین حرکت سندیگائی را انجام داده‌اند.

یکی از دلایلی که هنوز چنین کنفدراسیونی نتوانسته بطور وسیع رشد یابد و یا رشد آن از سرعت لازم برخوردار نبوده است آنستکه هنوز راه اصلی مستقل خویش را نیافته است. این امر عبارت از فعالیت در تشکیلات دشمن و بهره‌گیری از رسمیت آن است. این امر نباید بصورتی فرعی باقی بماند. بلکه بعنوان اصلی‌ترین شکل فعالیت ما تبدیل شود. بطوریکه سندیگای این طریق می‌تواند از حزب متمایز گشته، با توده‌ها رابطه برقرار ساخته و برای رسمیت یافتن خویش مبارزه کند.

آیا عملی ساختن روش فوق دشوار است؟ آیا ما فاقد رفقای هستیم که قادر به پیش‌برد حرکات فوق باشند؟ تصور می‌کنم که اینکار در صورتیکه به صحت آن اعتقاد داشته باشیم دشوار باشد. در حال حاضر رفقای تشکیلات پایه‌ای ما و بویژه رفقای شهرهای صنعتی، که تجربه بیشتری در مبارزه طبقاتی دارند معتقدند که این کار باید قبل از این شروع می‌شده. تجربه شهرهای صنعتی متوسط در این زمینه بسیار جالب است. در اینجا رفقای ما تا بحال چنین فعالیت‌هایی انجام نداده و از اعمال تلافی‌جویانه فاشیست‌ها و تحت تعقیب قرار گرفتن بخاطر کار توده‌ای در کارخانه‌ها وحشت داشته‌اند. با اینحال با توجه به شعار استفاده از شرایط قانونی زمانی که مساله کاهش دستمزدها به بهانه "کمک به بیکاران" طرح شد، توانستند با (بهره‌گیری از) شعارهای "قانونی" توده‌های کارگر را بسنج نمایند بطوریکه فاشیست‌ها به وحشت افتاده و پیشهاد خود را پس گرفتند.

در حال حاضر دهها و صدها کارگر مجرب وجود دارند که طرز مبارزه علنی با تمام ظرفیتش را بخوبی می‌دانند. همین اشخاص گردانندگان اصلی اعتصابات خودبخودی بوده‌اند. باید آنها را یافت. آنها کادریهای جنبش سندیگائی هستند که کنفدراسیون حزب به آنها نیاز دارند. این کادرها قادرند در بازی شطرنج کارخانه براحته فاشیسم را مات کنند. با آنها حزب قادر به ارتباط‌گیری و فعالیت خواهد بود حتی اگر در ابتدا فعالیت با آنها مشکل باشد. مسائلی را بدنبال آورد که حل آنها با فرمول‌های رایج امکان‌پذیر نیست. مهم این است که از تجربه طبقه کارگر در کارخانه‌هایی که تحت تسلط فاشیست‌ها قرار دارد درس‌های لازم را فرا گیریم و آنها را بسط و گسترش دهیم.

## رفیق محمد گوداغی چهره مقاومت و پایداری

بقیه از صفحه ۱

مسائل نظری رفیق را بیکی از مروجین موفق مواضع ایدئولوژیک سازمان تبدیل کرده بود. رفیق محمد که بدلیل توانائیهای مبارزاتی و انقلابی اش از سال ۶۲ به بعد در کمیته تهران فعالیت داشت با همه جو احتیاط و تعقیب دمی از وظایف سنگین انقلابی اش فروگذار نمی کرد. دستگیری او در مهر ۶۳ برای سازمان ضایعه ای بسیار سخت و ناگوار بود. اما رفیق که قلبی ملامال از عشق به توده ها داشت، با درک اینکه زندان و بازجویی ادامه مبارزه و مقاومت است، در آنجا نیز بوزه خوکان شکنجه گر را بخاک مالیده. رفیق محمد بارها بخاطر شکنجه های وحشیانه رژیم کاش به بیمارستان کشیده شده. جلادان رژیم که بخاطر مقاومت های او درنده تر شده بودند هر بار که رفیق محمد را از بیمارستان می آوردند، دوباره او را به زیر وحشیانه ترین شکنجه ها می بردند تا لب ها ی بسته او را باز کنند.

اما تلاش این مردارخواران در سیاهی نشسته تلاش عبث بوده. رفیق محمد بعنوان وصیت نامه در پشت عکس برادر کوچک خود بنام صمد که همیشه همراه داشت، نوشت: «صمد ما که عموی خود را ندیدیم. اما آن طور که پدرمان تعریف می کرد عموجان فردی بسیار شجاع بود که از محرومان دفاع می کرد تو هم اسم پسرش را محمد بگذار تا وقتی بزرگ شد بداند عموی دلیر و ترسناک داشت که از حقوق محرومین دفاع می کرده.» از متن این وصیت نامه پیام سترک رفیق محمد و صدای رسای او در دفاع از محرومان شنیده می شود. مبارزه ادامه دارد و مقاومت گوداغی ها و شرفاندین ها گویای این بانگ توده هاست که شب قیروگن می شکند و صبح ظفرمند خواهد آمد.

نداشت. او بعد از ازدواج هم سرپرستی مادر و خواهر کوچکش را بعهده داشت. رفیق محمد بخاطر فعالیت های انقلابی و تعقیب رژیم حرقه اصلی خود را که تدریس در دبیرستان بود رها کرده بود و برای تامین معاش مجبور شده بود در کارگاه های عکاسی شغلی برای خودش پیدا کند. عشق و علاقه محمد به خواهر کوچکش در بین رفقای که او را می شناختند زیانزد همه بوده. همین حس عاطفی او بود که محفل خانوادگی شان را با همه آن که در رنج و محرومیت بسر می بردند گرم و زنده نگه می داشت. یکی از رفقا که مدت دو سال با رفیق محمد درخوزستان فعالیت سیاسی و تشکیلاتی داشت، درباره رفیق محمد می نویسد: «روزها و هفته ها در آفتاب سوزان جنوب، رفیق محمد با زبان نیمداز جگری اش رفقای پیک را که از شهرهای سوخته از جنگ به مرکز استان می آمدند تا به شبکه توزیع جدید متصل شوند به این سو و آن سو می برد و راهنمایی شان می کرد که چگونه در حوزه های خود امر مبارزه را پیش ببرند. جاسازی اوراق را به آنها یاد می داد. و به روحها امید می دید. لیکن او در موقع کار و مبارزه، خستگی را از تنها می زدود و عشق به کار و شعله ور می کرد. رفیق محمد در سازماندهی از استعداد و ذوق عمیقی برخوردار بود. او در تقسیم وظایف و سپردن امر مشخص و تشریح شده به رفقای همراهش با توجه به مسائل و مشکلات آنها بسیار دقیق بود. در پی چهره آرام و منم رفیق محمد اضطرابی دائمی نسبت به سلامت رفقای پیک تحت مسئولیتش همواره پنهان بود. اضطراب و علاقه عمیق رفیق محمد به رفقای همراهش از عشق او به مردم ریشه می گرفت. رفیق محمد در کار روی مسائل نظری هم بسیار فعال و جدی بوده. کار منظم او در

و سربرافراشته و با دهان سرخ سرودخوان در برابر جوته آتش ایستاده. او به دشمن نه گفت چرا که عشق بزرگ خلقش را با خود داشت. او که انسانی بسیار حساس و باعاطفه بود، می دانست ایستادگی در برابر دشمنی سفاک، یعنی برافراشتن بیرق امید خلق، بهمین خاطر تا به آخر ایستاد و با اینکه از نظر وضعیت تشکیلاتی اش شناسائی شده، تمام قرارهای سازمانی اش را سوزاند. تا اینکه در بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ توسط جلادان رژیم اعدام شد. رفیق محمد گوداغی در سال ۱۳۲۹ در تهران متولد شده با کار و زحمت تحصیل کرد و بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه، مدتی را بعنوان افسر وظیفه در کردستان خدمت سربازی کرد. در سال های ۵۰ بود که با ارتباطی یکی از محافل هوادار سازمان کار سیاسی و تشکیلاتی اش را آغاز کرد. در آن زمان با شاعرنویسی و بیخشی و تکثیر اعلامیه های سازمان فعالانه در افشای حکومت شاه شرکت داشت. در طی انقلاب با پیوستن به سازمان از جمله رفقای بود که در تظاهرات خیابانی توده ها و حرکت های مردم نقش بسیار چشمگیر به عهده گرفت. بعد از پیروزی انقلاب از آنجا که رفیق محمد گوداغی با مردم کردستان و وضع آن منطقه آشنائی داشت توسط سازمان به آن منطقه فرستاده شد تا در سازماندهی زحمتکشان وظیفه انقلابی را ادامه دهد. بعد از حمله رژیم به کردستان، از آنجا که رفیق محمد در مبارزه قهرمانانه خلق کرد، شرکتی فعال داشت و با عشق برای رهائی خلق ها از قید ستم ملی مبارزه میکرد و در این راه عباروار و بیباک می رزمید از سوی رژیم بطور غیبی به اعدام محکوم شده. محمد گوداغی با همه آنکه وجودش را صرف مبارزه با دشمن خلق می کرد اما آتی از رسیدگی به خانواده اش فرودگداری

بقیه از صفحه ۱۳

### بگذار پارتیزان - بلبل

گفت او گرما و شعله و روشنائی اش را از خردک اخگرهایی گرفته است که از کردار و رفتار و گفتار فرد مبارزان تراویده بود. پارتیزان ها با توجه شان به همین چیزهای بسیار کوچک ولی شعله ور زندگی نشان دادند هر چند آنان مثل سربازان مقابل تفتک بدست می جنگند و می کشند و خراب می کنند ولی نبرد آنان برای حفظ زندگی است. یانک در همان هنگام که سربازی آلمانی را می کشد گریه می کند و در تمام اوقات به دست و پای جمع شده او می اندیشد. پسرک یهودی تا آخرین لحظات حیاتش برای پارتیزان های عاشق زندگی ترانه می خواند. در هر

ابتکارات و خلاقیت ها میدان رشد پیدا می کنند، دست ها افزون می شود. سرما همیشه هست. یخ بندان همیشه هست و حتی احساس یاس هم دور از انتظار نیست. اما یادمان نرود که در دل سرما و یخبندان هم می توان «داستان برف خوش یمن» را نوشت. فردا و آینده ی شادی که ما بخاطر آن مبارزه می کنیم در تمامی لحظات پیکارمان حضور دارد. به کارهای رفته و حالمان بیاندیشیم و ببینیم در کدامیک از آنان ناگاهانه ننگداشیم پارتیزان بلبل بر شاخسار زندگی نغمه سردهد. نغمه ای بلبل در گلوئی فرد فرد ماست. رهائیش کنیم و با زبانی سخن بگوئیم که شایسته ی زندگی فرداست و آن چنان به جهان خیره شویم که خورشید صلح و آزادی از چشم هایمان طلوع کند.

(در حاشیه «کنفرانس ملی» حزب توده)

## کنفرانس

### «ملی»؟

مصدق هم کمک کند. علاوه بر این بیروان خمینی هم حتی از لفظ ملی استفاده می کنند. اما علیرغم اینهمه فواید ناراضی را چون به جوش کشی، ناراضی است. حتی برخی ها ایراد گرفتند که رهبری حزب اصلا این «کنفرانس ملی» را از کجا اختراع کرده است؟ کجای اساسنامه چنین چیزی است؟ وظایف آن چیست؟ چند وقت بیکار تشکیل می شود؟ چه کسانی در آن شرکت می کنند؟ شرکت کنندگان آن چگونه انتخاب می شوند؟ حقوق و اختیارات کنفرانس ملی چیست؟ چه کسی آنرا برایش تعیین کرده است؟

می بینید خوشبختانه ناراضی جماعت قدرت ابتکار و اختراع ندارند! سولاتی مطرح می کنند که سلهای سال است ناراضیان نگرانگرت طرح کرده اند. خوب رهبریهای وقت هم همیشه جواب داده اند که قبل از شما فلانی و بهمانی هم این سوال را طرح کرده اند. کاشتنند خوردیم، میکاریم بخورند. اما خودمانیم بحث اساسنامه هم، بحث لوسی است. آخر کسی نیست بگه، کدام یک از رهبران کهنه کار حزب

«کنفرانس ملی» حزب توده برگزار شد. رهبری جدید بنوبه خود توده ای از اسناد و مدارک «مهم» و «جدی» را به اسناد و مدارک قبلی اضافه کرد و حکم و اصلاحات «ضرور» را در اسناد ریش و سیبل دار حزبی وارد کرد تا اسناد و مدارک ضرور برای هر نوع سلیقه ای موجود باشد و کسی از کمبود نماند.

خوب از «کنفرانس ملی» هم همین انتظار را باید داشت. آخر می دانید برخلاف نق زدن برخی ها این گردهمایی هم کنفرانس است و هم ملی. به هزار و یک دلیل، اول اینکه کنفرانس مکه چی هست که این نباشد؟ دوما کنفرانس، «کنفرانس ملی» است به این دلیل ساده که حزب، حزب توده است. علاوه بر این لفظ ملی خیلی هم خوب است. میدانید هزار و یک فایده دارد.

درست است که ملی در برخی جاها ممکن است دولتی را تداعی کند و دولت بوروکراسی و بوروکراتیک را، خوشبختانه اینجا هیچ محلی برای سوء تعبیر نیست. آخر در هیچ جای اساسنامه حزب هم لفظ «کنفرانس ملی» نوشته نشده که سوء تعبیر شود. خوب راستش را بخواهید اصلا «کنفرانس ملی» را رهبری حزب از خودش درآورده است. خوب در عصری که در کشورمان رزمندگان اسلام روزی صدتا اختراع و ابداع به ثبت رسیده و نرسیده دار مرتکب می شوند، چرا رهبری حزب نکند، خود این همراهی بنوعی خصلت «ملی» را نشان می دهد.

علاوه بر این لفظ ملی حتی ممکن است در مرتفع کردن برخی سوء تفاهات با جبهه ملی و مرحوم دکتر

اساسنامه را به بازی می گرفتند که ما قدیمی های تازه کار دومی باشیم؟ مگر نه اینکه در اساسنامه نوشته کنتره سه سال بیکار؟ رهبران قبلی تعابیر کشداری در اساسنامه آوردند که هر وقت گیر می کردند با آنها مسائل را رتق و فتق می کردند. خوب ما «کنفرانس ملی» را اختراع کردیم و ماده ای به اساسنامه اضافه کردیم که مساله را برای همیشه حل کردیم. ناراضی جنبه های مثبت را نمی بیند. خوب ما هم قطعنامه ها و پیغام هائی نوشتیم که با مال رهبران قدیمی که آنقدر فیس و افاده داشتند، ما هم نمی زنده و بعلاوه لفظ به این قشنگی «ملی»! خوب ما هم رهبران حزب توده ایم. بلدیم شیرینکاری کنیم و چشمه نشان دهیم. مگر این هنر کسی است که نوشتیم «پلنوم مقرر کرد قطعنامه ها به اطلاع کنفرانس ملی برسد» و «کنفرانس ملی باتفاق آراء قطعنامه ها را تصویب کرد» انصافا این جماعتی هم که جمع کردیم آدمهای قانعی بودند. ما گفتیم قطعنامه به اطلاعشان برسد، اگر هم واقعا قرار بود اینها تصویب کنند خیلی هایشان حال خواندن ندارند. البته در جوانیشان شاید مطالب مشابه را خوانده باشند، زیاد فرق نمی کند. راستی داشتیم فراموش می کردیم که برخی دوستان حزبی می پرسند که آیا گفتن «کنفرانس ملی» اعتقاد انترناسیونالیستی حزب را تضعیف نمی کند؟ این دیگر از آن حرف هاست. بسیاری از شرکت کنندگان در کنفرانس آنقدر در «انترناسیونالیسم» غرق شده اند که چهل سال است یا به ایران ننگداشته اند و برای اینکه چهار کلمه فارسی بلخور کنیم کلی بدبختی داریم!

بیم کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران بمناسبت هفتمین سالگرد جنگ هم میهنان!

### هم میهن بیا خیز علیه جنگ و کشتار

عسال از جنگ خانمانسوزی که ایران را به فقر و تباهی سوق می دهد و جوانان را دسته دسته به پای اهداف تجاوزگرانه رژیم های ضد خلقی خمینی و صدام و مطامع انحصارات امپریالیستی تولید و توزیع اسلحه و متاع تجار و سوداگران زالوصفت قربانی می کند، می گذرد. یک میلیون ایرانی تاکنون در این جنگ کشته، معلول، مفقودالاشرا یا اسیر شده اند. بخش بزرگی از صنایع کشور مستقیماً نابود شده و بقیه صنایع نیز بسود ادامه جنگ رو به تعطیل و ویرانی گذاشته است. خسارات وارده بر اقتصاد ایران بیش از ۳ میلیارد دلار ارزیابی می گردد. ۴ میلیون آواره جنگی در بدترین شرایط اقتصادی و اجتماعی قرار دارند. بیکاری و فقر و فلاکت عمومی و تخریب فرهنگی کشور و همه فجایح دیگری که رژیم جنگ و جهل و جنایت علیه مردم ایران و علیه فرهنگ، سنن ملی و سرنوشت ایران مرتکب می گردد، زیر شعار نفرت انگیز "جنگ جنگ تا پیروزی" و با هدف تجاوزگرانه استقرار حکومت نفرت انگیز اسلامی در عراق، دنبال می گردد. در نتیجه سیاست جنگ طلبانه خمینی و سایر جنایتکاران حاکم بر کشور، ۶ سال پس از جنگ و پس از این همه کشتار و ویرانی، نه تنها هیچ چشم اندازی برای پایان جنگ دیده نمی شود بلکه دامنه آن روز بروز گسترده تر شده است. رژیم در کمال وقاحت، مزدوران خود را برای دستگیری جوانان و اعزام آنان به جبهه ها، در همه شهرها و روستاها بسیج کرده است و همانگونه که خمینی خود در کمال بی شرمی اعتراف می کند، درصدد است "تابه آخر و همه آحاد ملت" را برای کشته شدن در تئور جنگ طلبی روحانیون حاکم، قربانی کند.

مردم ایران!

رژیم خمینی به میل خود به این جنگ شوم که همه هستی کشور را در معرض نابودی قراردادده پایان نمی دهد، مشتبهای خود را علیه جنگ و برای صلح گره نکند! این دستهای متحد شمامت که می تواند ماشین جنگ را متوقف سازد، در هر کجا که هستید و به هر شکل و صورتی که می توانید علیه جنگ و برای صلح تبلیغ کنید و بدینسان به شکل گیری اعتراضات سراسری توده ها علیه جنگ و کشتار کمک نمائید. فراموش نکنید که هر زمزمه و حرکتی علیه جنگ، هر شعاری که علیه جنگ بر در و دیوارهای کشور نوشته می شود و هر فریادی که در این زمینه از میان مردم برمی خیزد، گلوله ای است به سینه رژیم جنگ افروز فرومی رود. در این شرایط که رژیم ضد بشری ششراهی هر چه بیشتری را بر فرزندان و برادران شما برای اعزام به مسلخ جبهه ها وارد می آورد، شما نیز متقابلاً کمک به سربازان فراری از جبهه ها را گسترش دهید و به جوانانی که از رفتن به تفتگاه خودداری می کنند، بیش از پیش یاری رسانید. برای تبلیغ گسترده تر و موثرتر علیه جنگ و در راه صلح، هسته های مخفی ضد جنگ را تشکیل دهید! به امر گسترش تشکیل این هسته ها و فعالیت تبلیغی و سازمانگرا نه هسته های یاری رسانید! این تشکل و سازماندهی مبارزات کوچک و بزرگ توده ها است که به سراسری شدن و نیرومند شدن جنبش صلح طلبانه مردم در راستای سرنوشتی رژیم جنگ و جهل و جنایت می انجامد.

نابود باد جنگ - پیروز باد صلح  
سرتون باد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق  
کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران  
شهریورماه ۱۳۶۵



### صمد بهرنگی پرچمدار مقاومت

اکنون هجده سال است که از مرگ نابهنگام و زودرس صمد بهرنگی نویسنده انقلابی ایران می گذرد. نویسنده ای که زندگی و آتش، از هم جدائی ناپذیر بوده. صمد بهرنگی در شرایطی فعالیت ادبی اش را آغاز کرد که بدلیل وجود جو خفقان یاسی بر اندیشه ها و افکار چیره بود و دستگاههای سانسور و تفتیش عقاید نیز کمتر اجازه ای به نشر آثار مردمی و متعهد می دادند. در چنان شرایطی، یک انقلابی و یک نویسنده و یا یک شاعر متعهد، می بایست خود را بهر نحو از این تشنگی بیرون بکشد و به نوعی با توده ها ارتباط خلاق برقرار کند تا بتواند از دریای ابتکارات جوشنده و کاستی ناپذیر آنان بهره بگیرد و شعله مقاومت و مبارزه را روشن نگه دارد. این چنین بود که صمد بهرنگی کاشف ادبیات کودکان در ایران شد! زمینه ای بکر و تا مدتی دور از دسترس پنجه های دراز و مرکب دستگاه سانسور، تا آن زمان، این زمینه در اختیار مشتاقان جعلیات و داستان های پوچ و خرافی و افسانه های پادروالی بود که ریشه ای در واقعیت نداشت. و بهمین دلیل بود که ذهن کارپردازان استبداد را بخود جلب نمی کرد. صمد بهرنگی که از سالهای آموزشی اش در روستاهای آذربایجان و تماس نزدیکی با توده های زحمتکش و کودکان تجربیات مفیدی اندوخته بود آستین بالا زد تا از این روزنه با مردم سخن بگوید. او با زبان ساده تصویرگر زندگی مردمی شد که بندرت چهره شان وارد ادبیات کودکان شده بود. کتابهای بهرنگی خیلی زود از مرزهای سنی کودک فراتر رفت و بدل به کتابهایی شد که عموم مردم با عشق و علاقه آنها را می خواندند. حرکت صمد

بهرنگی بنام یک نویسنده انقلابی از یکسو و واکنش توده ها در برابر آن نشان داد که علیرغم شرایط سخت و تسلط همه جانبه سانسور بر فضای جامعه، امکان یافتن راههای ارتباطی مردم با یکدیگر امری محال نیست. انگیزه مقاومت همچو صحنه زندگی توده ها را ترک نمی کند. تا زمانی که بیعدالتی در جامعه وجود دارد، تا زمانی که جامعه از سرکوب آزادی و فقر بیحد رنج می برد، انگیزه مقاومت به صورت های گوناگون و در عرصه هایی که بنظر دور از دید می آید خود را نشان می دهد. جان این مقاومت یا در آهنگها دمیده می شود یا در سرودها و داستانها جاری می شود. در نهایت خود راه شکل انقلاب در پهنای جامعه نمایان می کند. این بر عهده آن عنصر و یا عناصر انقلابی است که از پای نشینند و خلاقانه با این انگیزه های مقاومت برخورد کرده و پی جوی یافتن راهی باشند تا چگونه آنها را شعله ور کنند. صمد بهرنگی با زمزمه آغاز کرده "افسانه ی محبت" نوشت تا از نیروی پیوند و باهم بودن سخن بگوید. "ماهی سیاه کوچولو" را بسوی دریا فرستاد تا بگوید که شوق دانستن و خواستن رهائی و آزادی و به جنگ آوردن آن در میان توده ها هرگز نمی میرد. "اولدوز و کلاغها" ی او اثر از یکسو تصویرگر زندگی رنجبار توده ها است از سوی دیگر جوهر امید و مقاومت را در خود دارد. صمد بهرنگی نمونه برجسته نویسنده ای انقلابی است که با وفاداری عمیق اش به این جوهره مقاومت مردم، کار خلاقانه اش را آغاز کرده. راه و یادش گرامی باد.

★ فدائی رابخوانید!  
★ فدائی راپخش کنید!  
برای فدائی بنویسید  
و خبرنگار آن باشید!

منتشر میشود  
ساخت اقتصادی ایران  
سیری در نظرات موجود پیرامون آن

حکمت مالی به سازمان فدائیان خلق ایران یک وظیفه انقلابی است  
کتابهای مالی خود را به سانسور ویران نمائید  
BANQUE C.L  
N°: 85894 J  
M<sup>me</sup> FERESHTEH. F  
AGENCE 461  
PARIS FRANCE

نامه های خود به آدرس های زیر را از یکی از کشورهای خارج پست کنید  
KAR BOX 7082  
S.17107 SOLNA  
SWEDEN سوئد  
Mme MARYAM  
BP 22.94320 THIAIS  
FRANCE فرانسه  
H.FEDAI P.f. Nr 3431  
1000 BERLIN 30  
W. GERMANY آلمان غربی  
O.I.P.F. P.O. BOX 516  
LONDON SW9, 9 J W  
ENGLAND انگلستان

## پیش بسوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران



## خانه از پای بست ویران است!

طرازونین طبقه کارگر ایران" و سازمان اکثریت بعنوان "سازمان طرازونین طبقه‌ی کارگر ایران" و ستایش از دستیابی به مبانی نظری و عملی حزب توده و بویژه درک توده‌ای از انترناسیونالیسم پرولتری بعنوان "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک خود" و پذیرش خط مشی وحدت با حزب توده بعنوان "دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران"، به هیئت سیاسی و کمیته مرکزی "انتقاد" می‌کند که به "اهمیت و نقش برنامه و اساسنامه در امر وحدت"، "بهای لازم" (!؟) را نداده‌اند، "بدون برخورد انتقادی لازم" (!؟) با برنامه و مشی حزب توده ایران به منطبق کردن برنامه و مشی سازمان با آن" پرداخته‌اند، "اصل حقوق برابر" (!؟) میان دو سازمان برادر" را نفی کرده‌اند و علاوه نقش دیگر نیروهای مارکسیست - لنینیست را مورد توجه قرار نداده‌اند!

این تغییرات واقعی یا مصلحتی در برخوردهای سازمان اکثریت، که در نتیجه‌ی تمایل عمومی نیروهای جنبش کمونیستی ایران و از جمله نیروهای خود سازمان اکثریت و مبارزه‌گرایی بالنده درون آن برای روشن شدن علل گذشته و حال جنبش پدید آمده‌است، بهر حال نوعی عقب‌نشینی از مواضع گذشته را نشان می‌دهد. اما برای اینکه این عقب‌نشینی از حد اعتدال زاهدانه به گناهان و تائید واقعیت‌هایی که امروز دیگر انکار آنها ممکن نیست، فراتر برود، برای اینکه اعتراف به این واقعیت‌ها و طرح یکسری "انتقادات"، نقش یک "چتر حمایتی" برای ادامه‌ی همان خط مشی و سیاست‌ها در شرایط حال و آینده را ایفا نکند و برای آنکه معلوم شود این "انتقادات"، مصلحتی نیست و برای انحراف اذهان از مسائل و علل اساسی مطرح نشده‌است، باید روشن ساخت که چرا چنین خط مشی و سیاستی نه خط مشی و سیاستی دیگر اتخاذ شده‌بود. یعنی باید ریشه‌های خط‌های سیاسی را بطور پیگیری شناخت و آن را تا حد بریدن از دستگاه نظری و عملی که شالوده‌ی همه‌ی این سیاست‌ها بوده‌است ادامه داد. چرا که انتقاد از سیاست، تا موقعی که به ماهیت سیاست، به مبانی تئوریک آن دست نیاید، صرفاً در حد رد یک سیاست مشخص در شرایط مشخص - آنهم در گذشته‌ای که هرگز بطور کامل و همه‌جانبه تکرار نمی‌شود - باقی ماند و لذا بهیچ وجه نمی‌تواند عدم تعقیب همان خط مشی سیاسی در شرایط دیگر را تضمین کند.

نظری به مصوبات پلنوم اکثریت نشان می‌دهد که این جریان علیرغم تمام فجایع و تحولات تکان دهنده‌ای که در سال‌های پس از انقلاب روی داده‌است، هنوز تکان جدی نخورده‌است، هنوز به عمق مسائل پی نبرده‌است، هنوز در دامنه و عمق ضرباتی که به مبارزه‌ی کارگران و توده‌ها و به انقلاب مردم ایران زده‌است غور نکرده‌است و تازسیدن به این حد فرسنگ‌ها فاصله دارد. بهمین دلیل است که گزارش سیاسی هیئت سیاسی و دیگر مصوبات پلنوم طوری برخورد می‌کند که گویا لغزشی را که یکی از کارمندان دفترخانه در شیت قسمتی از تبصره‌ی بخشنامه‌ای مرتکب شده‌است حکم و اصلاح می‌کند و بزرگوارانه صفا و صمیمیت را مجدداً برقرار می‌سازد:

"در شرایطی که هیئت حاکمه استقرار استبداد مذهبی را به اتمام می‌رساند"، سازمان و در راس آن هیئت سیاسی کمیته مرکزی سیاست "پشتیبانی قاطعانه از حکومت" را در پیش گرفت، "درست آن بود" که "ضرورت سرنگونی رژیم به هدف عاجل خط مشی" بدل می‌شد!

در شرایطی که "تهاجم همه‌جانبه برای محو دستاوردهای مردمی انقلاب" جریان داشت، هیئت سیاسی و کمیته مرکزی برای "پیشبرد همه‌جانبه‌ی انقلاب و شکوفائی جمهوری اسلامی" برنامه داد. "درست آن" بود که "از همه امکانات و فرصت‌ها" برای بسیج توده‌ها و تدارک سرنگونی استفاده می‌شد!

"در شرایطی که رژیم تئوکراتیک تحکیم می‌شد و استبداد مذهبی استقرار می‌یافت و تهاجم همه‌جانبه برای نابودی انقلابیون" جریان داشت، هیئت سیاسی و کمیته مرکزی "مبارزه در راه اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی و مردمی در جبهه‌ی متحد خلق و زیر رهبری خمینی را مبرم‌ترین وظیفه‌ی سازمان و دیگر نیروهای انقلابی" قرارداد، (توجه کنید که این "انقلابیون" که در قسمت اول عبارت فوق آمده با "نیروهای انقلابی" که در آخر عبارت آمده‌است اشتباه نشود. این دو دشمن خونی یکدیگرند، آری، در اثر "رویدادهای چندساله‌ی اخیر" خیلی چیزها زیر و رو شده‌است، جز برخی "درک‌های تعمیق یافته‌تر" که بعداً با آنها آشنا خواهیم شد!)

"سیاست و راه درست" آن بود که "مبارزه در راه متحدکردن همه‌ی سازمان‌های ترقی‌خواه و انقلابی" برای "تدارک و سرنگونی رژیم" پیش می‌رفت!  
- و بالاخره در چنین شرایطی که خط مشی وحدت با حزب توده، هرچند با عدم توجه "لازم" به "اصل حقوق برابر دو سازمان برادر"، پیش می‌رفت، "سیاست و راه درست" آن بود که علاوه بر پیشبرد این سیاست، با روش‌های "سازنده" و "ملایم‌تر" و با رعایت "اصل حقوق برابر" برای "وحدت سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران و دیگر سازمان‌های مارکسیست - لنینیست... مبارزه می‌شد!" یعنی تلاش می‌شد همه جنبش کمونیستی همراه با هم به همان مبانی نظری و عملی و بویژه همان "درک تعمیق یافته‌تر" از انترناسیونالیسم پرولتری برسند!

همانگونه که می‌بینید، علیرغم تمام "بغرنجی" شرایط و "فراز و نشیب‌ها"، جمع‌بندی‌ها و ارزیابی‌های هیئت سیاسی به فرمولبندی‌های ساده و روشنی که نمونه‌هایی از آن را در بالا دیدیم "راه می‌برد". مکانیسم مساله نیز بسیار ساده است و هر کسی می‌تواند با کمی تمرین آن را بکارگیرد. ابتدا باید در "پرتو

اخیراً مصوبات پلنوم کمیته مرکزی سازمان اکثریت که بررسی و نقد مشی، سیاست‌ها و عملکرد سازمان در دوره‌ی پس از انقلاب مهم‌ترین موضوع آن بوده، منتشر شده‌است. در فاصله‌ی شش‌سالگی که از پذیرش دستگاه نظری و عملی حزب توده و طرز تفکر و فرهنگ آن توسط سازمان اکثریت می‌گذرد، این جریان تحولات جدی زیادی را از سر گذرانده‌است؛ بطور خلاصه حاصل اتحاد این مشی نه تداوم و تعمیق انقلاب بلکه تقویت ضدانقلاب، نه خدمت به وحدت جنبش کمونیستی بلکه دامن‌زدن به تفرقه و پراکندگی آن و از جمله بر باد دادن وحدت خود سازمان فدائی، نه گسترش پیوند با کارگران و توده‌ها بلکه تخریب مداوم این روابط و گسترش بی‌اعتمادی نسبت به کمونیسم و بالاخره نه کمک به اتحاد نیروهای چپ و نیروهای خلقی بلکه کاشتن بذر کینه و دشمنی میان آنها بوده‌است.

باتوجه به این مسائل، نظری به مصوبات و گزارش پلنوم اکثریت، می‌تواند محک خوبی برای سنجش میزان صداقت و جدیت آن در برخورد با خود، در برخورد با جنبش و در برخورد با مردم باشد. باید دید پلنوم اکثریت چه چیزی را تغییر می‌دهد، چه چیزی را حفظ می‌کند و چه تضمینی برای عدم تداوم همان فاجعه در شرایط حال و آینده ارائه می‌دهد.

تا همین چند روز پیش سازمان اکثریت منکر هر گونه اشتباه و لغزشی در سیاست‌ها و عملکرد گذشته خود می‌شد و مدعی بود که خط مشی "اصولی"، "انقلابی" و "واقع‌بینانه" سازمان اکثریت موجب تحکیم موقعیت آن در میان توده‌ها و نیز جلب نظر مساعد سایر نیروهای خلقی نسبت به آن شده‌است. مثلاً دبیر اول سازمان اکثریت در سال ۱۳۶۳، یعنی زمانی که ورشکستگی خط مشی و عملکرد حزب توده و اکثریت برای همان مثل روز روشن شده‌است، درس‌های رجزخوانی و خودستایی را که از استادان خود در حزب فرا گرفته‌است، چنین تکرار می‌کرد:

"نیرومندی سازمان و تحکیم موقعیت آن در میان توده‌های خلق و گسترش سهم آن در مبارزه علیه ارتجاع حاکم و علیه امپریالیسم و نیز جلب نظر نیکخواهانه‌ی سایر نیروهای خلقی نسبت به سازمان عمده‌ترین اهرم‌های واقعی ما برای کمک به تأمین شرایط عینی و ذهنی برای اتحاد همه‌ی نیروهای خلقی است. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این راستا طی سال‌های اخیر گام‌های بلندی برداشته است. نقش و اهمیت سازمان در جنبش خلق و در حیات سیاسی کشور رو به افزایش است. امری که قبل از هر چیز از خط مشی اصولی، انقلابی و واقع‌بینانه‌ی ما و پیگیری و توانمندی سازمان در اجرای آن ناشی می‌شود." (مسائل انقلاب و مواضع ما، تأکید از ماست.)

یا در سال ۱۳۶۴ در بیانیه‌ی مشترک کمیته مرکزی حزب توده و سازمان اکثریت چنین گفته می‌شد:

"خط مشی سیاسی و اهداف استراتژیک حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شرایط دشوار و فوق‌العاده بغرنج سال‌های پس از انقلاب با وجود فراز و نشیب‌ها متوجه تحقق آماج‌های مردمی و ضدامپریالیستی و تأمین تداوم انقلاب بوده سیاست ما متوجه آن بود تا انقلاب ملی و دموکراتیک بعنوان یک ضرورت تاریخی پاسخگوی نیازمندی‌های کشور برای پیشرفت اجتماعی باشد." اکنون، برخلاف این ادعاها، مصوبات پلنوم اخیر اکثریت می‌پذیرد که خط مشی سازمان اکثریت نه فقط "اصولی، انقلابی و واقع‌بینانه" نبوده، بلکه تجسم "انحراف به راست از مواضع مستقل طبقه‌ی کارگر" بوده و به جای مبارزه در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و پاسخگویی به "نیازمندیهای کشور برای پیشرفت اجتماعی" در جهت عکس آن یعنی تقویت و تحکیم رژیم قرار داشته است:

"مبارزه در راه بسیج متحدانه‌ی توده‌های مردم علیه رژیم و مبارزه در راه متحدکردن همه‌ی سازمان‌های ترقی‌خواه و انقلابی بمنظور یابین‌کنشیدن حکومت دو وجه اساسی تدارک سرنگونی رژیم بوده هیچ جناحی از هیئت حاکمه نمی‌توانست در جبهه‌ای قرارگیرد که می‌بایست بمنظور سرنگونی رژیم تشکیل شود، هیچ نیروی ترقی‌خواه مخالف رژیم نیز نمی‌توانست مصنوعاً از اتحاد کنار گذاشته شود. خط مشی و سیاست سازمان طی سال‌های ۶۰ و ۶۱ برخلاف ضرورت‌های فوق بوده این خط مشی و سیاست، انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه‌ی کارگر بوده است. خط مشی و سیاست سازمان در دوره‌ی فوق تجسم برنامه‌ی مصوب خرداد ۶۱ بوده این برنامه انحراف به راست از مواضع مستقل طبقه‌ی کارگر بوده‌است." (کار اکثریت، شماره ۲۹، ص ۱۰)

مصوبات پلنوم، در تقابل با مشی گذشته‌ی سازمان اکثریت و حزب توده، هرچند در حال‌های از ابهام و عبارات دوپهلوه، به نادرستی سیاست‌های خود در زمینه‌ی روابط با نیروهای سیاسی دیگر نیز اذعان می‌کند:

"ضداد شدید سیاست ما و سازمان مجاهدین و رشد گرایش بورژوازی در سیاست و برنامه‌ی سازمان مجاهدین، منجر به تخریب مناسبات دو طرف توسط ما و آنها شده. ما عملاً سیاست اتحاد و انتقاد را در قبال سازمان مجاهدین خلق کنار گذاشتیم.

"در مناسبات با سازمان‌های چپ و حزب دموکرات کردستان ایران نیز تیرگی‌های جدی پدید آمده انتقاد بر سیاست و مشی این سازمان‌ها به شکل یکجانبه و غیرسازنده صورت می‌گرفت و تأکید بر وجود اختلاف و تضاد با این سازمان‌ها و مرزبندی با آنان به وجه برجسته در مناسبات ما با این سازمان‌ها تبدیل شد." (همان)

و بالاخره مصوبات پلنوم اکثریت، ضمن ستایش از حزب توده بعنوان "حزب

و به جای "راه بردن" به عبارات میان تهری و همانگونی های بی معنی، به ریشه ها و علل اساسی "راه بردن" علت این امر را خود مصوبات پلنوم اکثریت با روشنی تمام توضیح داده است؛ مصوبات پلنوم سرمنشا همه انحرافات یادشده در بالا را می ستاید و از مبنای نظری و عملی آن بعنوان "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک سازمان" و "دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران" یاد می کند: "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک سازمان ما طی سال های ۵۸، ۵۹ و ۶۰ درک تعمیق یافته تر انترناسیونالیسم پرولتری و تجلی آن یعنی همبستگی عمیق احزاب کمونیست و کارگری جهان و تعمیق و تحکیم آن در سازمان بوده است. پذیرش و تبلیغ و ترویج اسناد برنامه های جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست و کارگری جهان که شریعی تحول فکری فوق بود، برای سازمان این امکان را فراهم کرد که به مبنای علمی راهگشایی برای تشخیص و تحلیل شرایط ایران و مسائل انقلاب کشور ما مجهز گردد. این تحول فکری حاصل روند تکامل مستقل سازمان بود و در ادامه ی روند عمومی تکامل فکری سازمان حاصل گردید. اما در این دوره روند تجهیز تئوریک سازمان با انطباق خلاق این تئوری ها بر شرایط مشخص جامعه ایران و بهره مندی درست از آنها برای درک ژرفای مسائل انقلاب همراه نبود. در این دوره مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران پذیرفته شد و این دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران بود. (تاکیدها از ما ست)

بدین ترتیب مصوبات پلنوم سازمان اکثریت، مسائله ای را مطرح کرده است که در چارچوب موجود نمی تواند و نمی خواهد به آن بپردازد چرا که پرداختن جدی به آن فقط و فقط نکتتبار بودن و فاجعه آمیز بودن "دستاورد" مورد ادعای او را برملا می کند. آن "درک تعمیق یافته از انترناسیونالیسم پرولتری" که "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک سازمان" خوانده شده است، همان درک توده ای از انترناسیونالیسم است که خط مشی و سیاست های خود را نه بر اساس تحلیل مستقل از شرایط و نشانه های داخلی جامعه ایران، بلکه بر اساس الزامات و مصالح سیاست خارجی اتحاد شوروی اتخاذ می کند. در این درک از انترناسیونالیسم هویت احزاب و نقش و عملکرد آنها، اساسا نه بر مبنای مناسبات آنها با کارگران و مردم کشور خود، بلکه بر مبنای مناسبات آنها با احزاب دیگر و دولت های سوسیالیستی تعیین می شود. مطابق همین درک توده ای از انترناسیونالیسم بود که سازمان اکثریت، تحلیل خود از موقعیت حزب توده و مناسبات خود با آن را از روی تاریخ و عملکرد آن در ایران و مناسبات این جریان با کارگران و مردم ایران مشخص نکرد بلکه به جای آن مناسبات حزب توده با احزاب برادر را مبنای قضاوت و مناسبات خود قرار داد.

مصوبات پلنوم اکثریت وقتی این "درک تعمیق یافته تر از انترناسیونالیسم پرولتری" را مورد ستایش قرار می دهد و آن را "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک" خود می داند، دیگر بی خود و بی جا از کاربست "خلاق" و "مستقل" تئوری و تکامل "مستقل" سازمان سخن می گوید، چرا که درک توده ای از انترناسیونالیسم، با فکر و عمل مستقل و خلاق ناسازگار است. این درک افکار مستقل و خلاق را تحمیل نمی کند و فقط کسانی را می خواهد که بدون فکر و اراده در اجرای برنامه های تعیین شده بکوشند. بر همین مبنا بود که در جریان مباحث درون سازمانی در سال های ۵۹ و ۶۰ طرفداران وحدت با حزب توده و پیروان درک توده ای از انترناسیونالیسم، هر گونه بحث بر سر مضمون اسناد مشورتی و از جمله تئوری های مربوط به راه رشد، دوران و سمتگیری سوسیالیستی را "نشانه ی بی اعتقادی به جنبش جهانی کمونیستی" می دانستند و نتنها وظیفه ی کمونیست های ایران، بلکه همچنین حق آنها برای تحلیل مستقیم و مستقل از مسائل ملی و بین المللی را انکار می کردند. در همین راستا بود که مثلا مقاله ی "مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما" (کار شماره ۹۲، بهمن ۱۳۵۹) وظیفه ی کمونیست های ایران و سازمان را تا حد "انجمن روابط فرهنگی" یک کشور سوسیالیستی و یا حداکثر "انجمن دوستی با کشورهای سوسیالیستی" تنزل می داد و می گفت: "عرصه ی اصلی مبارزه ی تئوریک کمونیست ها در جنبش انقلابی خلق... مبارزه ای است در راه معرفی سوسیالیسم واقعا موجود و دستاوردهای آن، مبارزه ای است در راه اشاعه ی تئوری های مربوط به مسائل انقلاب و سوسیالیسم در مقیاس جهانی، مبارزه ای است در راه ارتقا روحیه ی پیوندهای انترناسیونالیستی" یعنی خلاصه اشاعه ی همان "درک تعمیق یافته تر از انترناسیونالیسم".

حاصل درک توده ای از انترناسیونالیسم در مقیاس ایران نیز انکار هویت کمونیستی سازمان و همه سازمان های مارکسیست - لنینیست دیگر و "دموکرات انقلابی" خواندن آنها از یک طرف و پذیرش مثنی ادغام در حزب توده از طرف دیگر بوده. بر این اساس بود که در مقاله ی "مرزبندی" گفته می شد: "صحبت کردن از جنبش کمونیستی ایران" و در عین حال اشاره کردن به مرزبندی های درون آن تا چه حد بی پایه و یاهه است. جنبش کمونیستی جنبشی نیست که از مجموعه ی گروه هایی تشکیل شده باشد که با یکدیگر چنان مرزبندی هایی دارند که خودشان مدعی اند ناشی از جهل معرفتی نیست... جنبش کمونیستی جنبشی است که نیروهای آن مرزبندی ایدئولوژیک ندارند و اگر داشته باشند حق ندارند حضور همدیگر را در جنبش کمونیستی تأیید کنند. بر همین اساس بود که در برخورد با مساله تدوین برنامه و اساسنامه سازمان چنین گفته می شد: "حزب توده دارای برنامه و اساسنامه ی مدون است. این برنامه حاصل تاریخ حزب توده است و جوهر دانش و خرد جمعی رهبری حزب توده ایران در آن تبلور یافته است. سازمان ما در این زمینه فاقد دستاوردهای تدوین شده است... اندیشه ای که وظیفه ی تدوین مستقل برنامه و اساسنامه را در دستور کار سازمان قرار می دهد، اعتقادی به خرد جمعی کمونیست های ایران ندارد." (مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران - یک ضرورت مبرم تاریخی، از انتشارات اکثریت) همین درک وقتی تحت فشار "رویدادهای آن سال ها" و "تجارب مشخص" خود مصلحت را در آن دید که برنامه و اساسنامه ای برای خود تدوین کند نسخه ای تزئین شده از اسناد حزب توده را ارائه داد.

باید پرسید این چگونه "درک تعمیق یافته تر از انترناسیونالیسم پرولتری" بود

رویدادهای چند ساله اخیر، حوادث "چند ساله قبل تر" را تعبیر کرد و نام دیگری بر آن گذاشت. مثلا اگر بنا بر درستی گفته می شد "تداوم و تعمیق انقلاب"، درست اینست که بگوئیم "تحکیم استبداد تئوکراتیک". با اگر گفته می شد "پشتیبانی قاطعانه از حکومت" باید گفت "مبارزه برای سرنگونی رژیم" یا اگر گفته می شد "جبهه متحد خلق زیر رهبری خمینی" و از طرفداران حکومت جمهوری اسلامی، باید گفت "جبهه متحد خلق علیه حکومت خمینی" و از مخالفان حکومت وی! آنگاه گره و مشکل مساله حل می شود و کافیسیت "سیاست و راه و برنامه درست" را بر این اساس توضیح دهیم، کل استدلال های مصوبات پلنوم اکثریت، از حد این گونه استدلال های مبتذل و سطحی فراتر نمی رود. پلنوم اکثریت کاری به این ندارد که چرا در دوره ی مورد بحث چنین گفته و چنین کرده است؟ چرا و بر چه مبنایی این سیاست های غلط را در پیش گرفته و چه تضمینی وجود دارد که دوباره همین کار را نکند. هیئت سیاسی اکثریت کاری به چراها و علل و ریشه های مسائل ندارد و مانند حاکم جمهوری اسلامی خود را با این راضی می کند که "این حرکت برخلاف واقع شد" و باید "برعکس واقع می شد" گوئی ناگهان جرقه های گوشه ی تاریک مغز او را روشن ساخته و او در یافته است که "سیاست و راه درست آن بود که..."

این روش واقعا بدیع در سراسر تحلیل ها و مصوبات پلنوم کمیته ی مرکزی اکثریت جریان دارد. مثلا قطعنامه ی "درباره ی سیاست و برنامه ی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" در سال های ۶۱-۱۳۵۲، چنین می گوید: "رویدادهای سال های اخیر، تجارب مشخصی که طی این دوره بدست آمده و تحلیل کنونی و خط مشی امروز ما، همه روشن می سازد که خط مشی و برنامه ی ما در سال های ۶۰ و ۶۱ در جهت خلاف روند عینی رویدادها بوده است." بدین ترتیب، هیئت سیاسی اکثریت سه ملاک را برای تشخیص درست یا نادرست بودن سیاست ها و برنامه ی خود بکار می گیرد. اول - "رویدادهای سال های اخیر"، که مشخص نیست در هر مورد کدام یک از حوادث و یا چه روایتی از مضمون و شکل آن مورد استناد هیئت سیاسی قرار می گیرد و چه درسی از آن بیرون کشیده می شود، دوم - "تجارب مشخص" هیئت سیاسی، که باز هم علیرغم مارک "مشخص" داشتن معلوم نیست منظور از آن چیست و حق انحصاری اظهار نظر درباره ی آن در اختیار خود هیئت سیاسی است. و سوم - "تحلیل کنونی و خط مشی امروز" خود هیئت سیاسی و کمیته مرکزی است. اگر عجلانما فرق کنیم که تحلیل های کنونی و خط مشی امروز هیئت سیاسی متأثر از "رویدادهای سال های اخیر" و "تجارب مشخص" هیئت سیاسی است، در نتیجه اگر فردا هیئت سیاسی، تحت تاثیر حوادثی دیگر قرار گیرد و یا به هزار و یک علت از حوادث تفسیر دیگری ارائه دهد و "تجارب مشخص" دیگر استخراج نماید، آتوقیت با روشی که بکار می گیرد احکام دیگری در جهت تأیید برنامه، خط مشی و تحلیل فردا طرح خواهد کرد.

افضا به این، مصوبات پلنوم کمیته ی مرکزی اکثریت هر جا که استدلال و دلیل کم می آورد و یا در تلاش برای دور زدن مسائل اساسی دچار مخمصه می شود، به بحث های ساختگی روی می آورد. مثلا قطعنامه ی یادشده، پس از گفتن اینکه "مبارزه در راه بسیج متحدانه ی مردم علیه رژیم و مبارزه در راه متحد کردن همه ی سازمان های ترقی خواه و انقلابی بمنظور پائین کشیدن حکومت دو وجه اساسی تدارک سرنگونی رژیم بود"، چنین ادامه می دهد: "هیچ جناحی از هیئت حاکمه نمی توانست در جبهه های قرار گیرد که می بایست بمنظور سرنگونی رژیم تشکیل شود. هیچ نیروی ترقی خواه مخالف رژیم نیز نمی توانست مصنوعا از اتحاد ضرور کنار گذاشته شود."

هیئت سیاسی چرا این تزه های درخشان را در چکیده ی ارزیابی اش از "تجربیات چند ساله ی اخیر" ارائه می دهد؟

آیا "جبهه های که می بایست بمنظور سرنگونی رژیم تشکیل شود" به این علت تشکیل نشده است که "هیچ جناحی از هیئت حاکمه نمی توانست" در آن شرکت کند؟ منظور اکثریت چیست؟ این را به کی می گوید؟

آیا منظور این است که مجاهدین می خواستند با شرکت جناحی از هیئت حاکمه (بنی صدر) رژیم را سرنگون کنند و اکثریت اعتقاد داشت که نمی توان در این امر خطیر جناحی از حاکمیت را شرکت داد؟ آیا چنین موردی در "ارزیابی سیاست و برنامه سازمان اکثریت در سال ۶۰ و ۶۱" محلی از اعراب دارد؟

آیا منظور اکثریت اینست که "پشتیبانی قاطعانه از حاکمیت"، معنایش "تشکیل جبهه ای برای سرنگونی رژیم" با شرکت یکی از جناح های آن بوده است و آیا اینست آن مفهومی که اکثریت اکنون آن را نقد می کند؟

آیا منظور اکثریت نفی کودتا و یا سیاست کودتایی است؟ این مورد چه ربطی به سال ۶۰ و ۶۱ و سیاست سازمان اکثریت در این سال ها دارد؟

آیا اکثریت بخود انتقاد دارد و یا از دیگران انتقاد می کند که چرا او را "مصنوعا از اتحاد ضرور" برای سرنگونی رژیم کنار گذاشته اند؟ اصلا "اتحاد ضرور" در آن سال ها چه بود و کدام نیروها بطور مصنوعی از این اتحاد ضرور کنار گذاشته شده اند؟

پاسخ هیچکدام از این سوالات روشن نیست، بنظر می رسد بیشتر منظور خاکپاشیدن به چشم تشکیلات و جنبش و در رفتن از طرح مستقیم و رک و راست مسائل اساسی و ریشه های باشد تا بررسی جدی و درس گیری. هیئت سیاسی اکثریت حتی به یکی از مسائل مطرح شده نیز پاسخ جدی نمی دهد و علت آنرا روشن نمی سازد. مثلا به جای اینکه چرا "در شرایطی که استبداد مذهبی استقرار می یافت" بفکر نیفتاد "توده ها را علیه رژیم بسیج کند" و برنامه برای "شکوفایی جمهوری اسلامی" را ارائه داد، مسائل را طوری طرح می کند که گویا همواره دو آلترناتیو کاملا متضاد روبرویش قرار داشته است و از تصادف روزگار و در نتیجه ی "گمان" اشتباه آمیز و سهو در محاسبه، "سیاست و راه درست"، "تجلی و تعمیق نیافته است."

اکنون باید ببینیم چرا چنین است؟ چرا پلنوم اکثریت نمی خواهد و نمی تواند از حد اعتراف ساده به گناهان و پذیرش یک رشته واقعیت های انکارناپذیر فراتر رود

امپریالیسم پیگیری است و علاوه بر این خواهان تحولات بنیادی اقتصادی - اجتماعی بسود زحمتکشان است:

"استقبال امپریالیسم از تقویت مواضع بنی صدر از یکسو و تشدید توطئه‌های آمریکا علیه حکومت خمینی که با مقابلهی خمینی با قدرت‌گیری بنی صدر و با توطئه‌های امپریالیسم همراه بود، از سوی دیگر این گمان را پدید آورد که گویا خمینی و روحانیون نزدیک او در مبارزه با امپریالیسم پیگیرند و خواهان تحولات بنیادین اقتصادی - اجتماعی بسود زحمتکشان هستند، این گمان ما را به جانبداری از خمینی و بهشتی کشاند."

مصوبات پلنوم اکثریت کاری به این ندارد که کدام دستگاه فکری اجازه می‌دهد چنین "گمان"‌های بی‌پایه‌ای بوجود آید و کل سیاست و خط مشی یک جریان را تحت تاثیر قرار دهد؟ برای پلنوم اکثریت همین اشاره کوتاه به یک "گمان" کفایت می‌کند، درحالیکه بدون ریشه‌یابی علل این نوع "گمان" نمی‌توان از "راست‌روی" و "دنباله‌روی در قبال رژیم خمینی" درس جدی گرفت، سوال این است که چرا "استقبال امپریالیسم از مواضع بنی صدر از یکسو و تشدید توطئه‌های آمریکا علیه حکومت خمینی که با مقابلهی خمینی با قدرت‌گیری بنی صدر و با توطئه‌های امپریالیسم همراه بود، از سوی دیگر" این "گمان" را پدید آورد که "خمینی و روحانیون طرفدار او در مبارزه با امپریالیسم پیگیرند و خواهان تحولات بنیادین اقتصادی - اجتماعی بسود زحمتکشان هستند؟" این کدام مبانی فکری است که از درگیری خمینی با امپریالیسم به این "گمان" می‌رسد که او در "مبارزه با امپریالیسم پیگیر است" و از آنجا نیز این نتیجه را بیرون می‌کشد که او "خواهان تحولات بنیادین اقتصادی - اجتماعی بسود زحمتکشان است؟" اما سوال بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر این است که چرا این "گمان"، سازمان اکثریت را به "جانبداری از خمینی و بهشتی" و به سخن دیگر به دنباله‌روی از رژیم اسلامی کشاند؟ بفرقی هم که حکومتی در مبارزه با امپریالیسم پیگیر باشد و خواهان اصلاحاتی بسود زحمتکشان باشد، آیا می‌توان سیاست و پراتیک اکثریت را که دنباله‌روی از حاکمیت و "رهاکردن مبارزه در راه بسیج مستقل طبقه کارگر" بوده است، توجیه نمود؟ وقتی گزارش سیاسی پلنوم اکثریت تاکید می‌کند که چون مقابلهی خمینی با توطئه‌های امپریالیسم، این "گمان" را پدید آورد که گویا "خمینی و روحانیون نزدیک او در مبارزه با امپریالیسم پیگیرند" و این "گمان" ما را به جانبداری از "خمینی و بهشتی" کشاند، بوضوح معلوم است که به اعتقاد اکثریت کفایت حکومتی با امپریالیسم درگیر باشد تا دوباره همان سیاست حمایتگر و دنباله‌روانه تکرار گردد، درحالیکه مساله این است که کمونیست‌ها در هیچ شرایطی نباید چنین سیاستی را در پیش گیرند، بلکه باید همواره دامن‌زدن به ابتکار مستقل توده‌ای و بسیج مستقل کارگران و توده‌ها برای حل مساله‌ی اساسی انقلاب، یعنی مساله‌ی قدرت سیاسی را در مرکز فعالیت خود قرار دهند.

بدلیل حفظ همین درک انحرافی از دوران معاصر و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و جداکردن آن از مبارزه‌ی طبقاتی است که مصوبات پلنوم اکثریت بعنوان یکی از "ریشه‌های" خطای خود به این مساله اشاره می‌کند که "در دوره‌ی مورد بحث، گرایش‌های نزدیکی به غرب و دوستی با غرب غالباً به یک جناح، جناح راست‌گرا نسبت داده می‌شد و دشمنی رژیم با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی به اندازه‌ی لازم در ارزیابی مواضع رژیم در قبال امپریالیسم دخالت داده نمی‌شد." گویا اگر گرایش نزدیکی به غرب به کل رژیم نسبت داده می‌شد و یا دشمنی رژیم با کشورهای سوسیالیستی "به اندازه‌ی لازم (!)" در ارزیابی مواضع رژیم در قبال امپریالیسم دخالت داده می‌شد، مانعی در برابر انحرافات ایجاد می‌شد. آنچه در این گونه تحلیل‌های عمیق مبتنی بر "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم پرولتری" جانی ندارد، ارتباط هر کدام از این عوامل مانند نزدیکی و دوری از کشورهای امپریالیستی و سوسیالیستی و منافع مردم و مبارزه‌ی آنهاست، اصل، "همبستگی عمیق احزاب کمونیست و کارگری جهان و تعمیق و تحکیم آن در سازمان" است هر چند که این "همبستگی"، به قیمت دوری فزاینده از شرایط داخلی و منافع و مبارزه‌ی مردم باشد.

یکی دیگر از محورهای مهم نظرات حزب توده و اکثریت درباره‌ی اسناد جلسات مشاوره‌ی احزاب کمونیست و کارگری، نظریه‌ی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری تحت رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی است. بر مبنای همین نظریه و احکام بی‌پایه‌ای نظیر اینکه "احزاب و سازمان‌های دموکرات انقلابی در سیر تکامل خود، سرانجام به جذب ایده‌های سوسیالیسم علمی و گرایش روزافزون به جهان‌بینی طبقه‌ی کارگر می‌رسند"، که "جز این پویای دشوار، بخرنج و بردست‌انداز و چه‌بسا طولانی، دموکراسی انقلابی مفر دیگری ندارد" و اینکه "انتخاب اندیشه‌ی راه سوسیالیسم فرجام کار دموکرات‌های انقلابی است" (جنبش‌های رهاشی بخش ملی در عرصه‌ی مساله‌ی انتخاب راه‌رشد، ص ۱۵۵) بود که سازمان اکثریت، رژیم جمهوری اسلامی ایران را در راه رشد غیرسرمایه‌داری می‌دانست و کل مشی و سیاست‌هایش را بر این اساس تنظیم می‌کرد. مصوبات پلنوم اکثریت، اکنون حرفی از این ارزیابی‌ها و این مبانی تئوریک بمیان نمی‌آورد و مصلحت خود را در آن می‌داند که بطور کلی از "پذیرش و تبلیغ و ترویج اسناد برنامه‌ای جلسات مشاوره‌ی احزاب کمونیست و کارگری" بعنوان "شمره‌ی درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم" داد سخن بدهد و بخود ببالد که "این تحول فکری برای سازمان این امکان را فراهم آورد که به مبانی علمی راهگشایی برای تشخیص و تحلیل شرایط ایران و مسائل انقلاب کشور ما مجهز گردد." منظور از این "مبانی علمی راهگشا" برای تشخیص و تحلیل شرایط ایران و مسائل انقلاب کشور، همان نظریه‌ی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری تحت رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی با همه‌ی اجزا و ملحقات آن است. مصوبات پلنوم اکثریت در این مورد نیز می‌توانست همان روش واقعاً بدیع اصلاح لغزش‌ها و خطاها را اختیار کند، یعنی همانگونه که گفته است "درست آن بود" که بجای "تداوم و تعمیق انقلاب" گفته شود "تحکیم استبداد تئوکراتیک" و بجای "پشتیبانی قاطعانه از حکومت" عبارت "مبارزه برای سرنگونی رژیم" بکار برده شود، در این مورد

که بر مبنای آن و شرات ایدئولوژیک بعدیش، سازمان اکثریت با دیدن تضادهای رژیم خمینی با امپریالیسم، دچار این "گمان" شد که جمهوری اسلامی جامعه را در مسیر غیرسرمایه‌داری به پیش می‌برد؟

باید پرسید این چه "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم پرولتری" بود که سازمان اکثریت را به چنان "مبانی علمی راهگشایی" مجهز کرد که برنامه، خط مشی و سیاست‌های ناشی از آن، "درجهت خلاف روند عینی رویدادها" از آب درآمد؟ این چه "درک تعمیق یافته‌تری از انترناسیونالیسم پرولتری" بود که روابط سازمان با توده‌ها را تخریب کرد و سخن گفتن با حاکمیت و دنباله‌روی و التماس از آن را به جای سخن گفتن با توده‌ها و کمک به مبارزه‌ی آنها نشاند؟ این چه "درک تعمیق یافته‌تری از انترناسیونالیسم پرولتری" بود که سازمان اکثریت را به قعر رفرمیسم و به منجلا ب زنده‌ترین برخوردها با سایر نیروهای سیاسی و مسائل درونی خود کشاند؟

باید پرسید این چگونه "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم پرولتری" بود که بر اساس آن سازمان اکثریت مدعی می‌شد که نه تنها سازمان فدائی، بلکه دیگر سازمان‌های مارکسیست - لنینیست ایران هیچکدام هویت کمونیستی نداشته‌اند و حداکثر جریان‌های دموکرات انقلابی بوده‌اند! این چه "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم" بود که حاملان آن فقط حزب توده را دارای هویت کمونیستی می‌شمردند و درباره‌ی سازمان بطور مکرر هشدار می‌دادند که فراموش نکنید که "ماتاریخ سازمان را تا قبل از تحول اساسی دیدگاه سازمان نسبت به انترناسیونالیسم پرولتری بعنوان جریان‌های دموکرات انقلابی مورد بررسی قرار داده‌ایم" ویا اینکه "جریان‌های نظیر اقلیت و راه‌کارگر" نیز در مقوله‌ی جریان‌های دموکرات انقلابی که در سراسر جهان نیز نظیر آنها فراوان یافت می‌شود، قابل بررسی هستند." (مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی - یک وظیفه‌ی مبرم تاریخی، از انتشارات اکثریت) بگذریم که اکثریت اکنون مطابق روایت جدیدی از همان "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم پرولتری" این مواضع و نیز نمونه‌ی ایرانی مورد ستایش‌اش از "دموکرات‌های انقلابی"، یعنی حزب‌اللهی‌های "خط امام" را "فراموش" کرده‌است. اگر این "فراموشکاری" نبود حتماً گفته می‌شد که "درست آن بود" که در مورد اول به جای "جریان دموکرات انقلابی"، "سازمان‌های مارکسیست - لنینیست" گفته می‌شد و در مورد دوم به جای "دموکرات‌های انقلابی" عبارت "رژیم تئوکراتیک یا ولایت فقیه" به برنامه‌ها و اسناد "راه می‌برد"!

آیا این "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک" اکثریت را با توجه به نتایجی می‌توان با کلماتی مناسب‌تر از "فاجعه‌بار" و "نکبت‌بار" توصیف کرد؟ این واقعیت‌ها باز هم نشان می‌دهد که درک توده‌ای از انترناسیونالیسم تحلیل و فکر خلاق و مستقل ناسازگار است، نشان می‌دهد که دستیابی سازمان اکثریت به این "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم" و دیگر نتایج آن، حاصل روند تکامل مستقل آن نبوده بلکه حاصل محو شدن تدریجی سیما‌ی مستقل آن و تبدیل شدن آن به نیروی از نوع خواب‌توده‌ی بوده است که خط مشی، سیاست‌ها و عملکرد خود و نه بر اساسی شرایط و عوامل داخلی، نه بر اساس منافع ملی و منافع کارگران و زحمتکشان کشور، بلکه بر مبنای سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی و الزامات روابط خود با دیگر احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی تنظیم می‌کند. این واقعیت‌ها همچنین نشان می‌دهد که دستاویزهای کنونی پلنوم اکثریت برای توجیه خط مشی و عملکرد قاعده‌بار خود و نجات دادن سرمنشا انحرافات، مانند "پای بند نماندن هیئت سیاسی به مصوبات پلنوم‌های اسفند ۵۹ و مرداد ۶۰"، "بهره‌ی لازم ندادن به اهمیت و نقش برنامه و اسنادنامه در امر وحدت"، "عدم برخورد انتقادی لازم کمیته‌ی مرکزی با کار هیئت سیاسی و با برنامه و مشی حزب توده ایران قبل از منطبق کردن برنامه و مشی خود با آن" و بالاخره "فراتر رفتن این روند از عرصه‌ی برنامه و مشی و نفی شدن اصل حقوق برابر میان دو سازمان" یعنی کاری که به جای طرح مسائل واقعی، مسائل کذائی و ساختگی را ایجاد می‌کند و سرانجام همه تقصیرها را به گردن یک "روند" خودبخودی می‌اندازد، چقدر بی‌پایه و چقدر مضحک و ناشایسته است!

برای اینکه با نتایج قاعده‌بار این "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک" سازمان اکثریت عمیق‌تر آشنا شویم، بهتر است نظری اجمالی نیز به آنچه که مصوبات پلنوم آن را "شمره‌ی تحول فکری فوق" می‌خواند، یعنی به نظرات حزب توده و اکثریت درباره‌ی "اسناد برنامه‌ای جلسات مشاوره‌ی احزاب کمونیست و کارگری جهان" بیندازیم. یکی از محورهای این نظرات، درک توده‌ای از دوران معاصر و نقش عوامل بین‌المللی در اتخاذ سیاست است. مطابق این درک جهان بطور ساده به دو قطب نظام امپریالیستی و نظام سوسیالیستی تقسیم می‌شود که در راس یکی ایالات متحده آمریکا و در راس دیگری اتحاد شوروی قرار دارد. در چنین چارچوبی کفایت دولتی در عرصه بین‌المللی با امپریالیسم درگیر باشد و تمایلی به گسترش روابط با کشورهای سوسیالیستی داشته باشد و در داخل نیز از گسترش بخش دولتی اقتصاد در برابر بخش خصوصی حمایت کند تا درک توده‌ای از دوران، آن دولت را دارای استعداد نام گذاشتن به راه غیرسرمایه‌داری تشخیص دهد و با تبدیل شدن به نیروی دنباله‌رو و حمایتگر همه تلاش خود را برای هل دادن آن دولت در این مسیر بکار اندازد. از دیدگاه توده‌ای، شناسایی دوران معاصر بعنوان دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بدین معناست که "قطاری" به سوی سوسیالیسم در حرکت است و کافی است دولتی به دلیل خود را از طریق روابط اقتصادی و سیاسی به این "قطار" وصل کند و یا لاقط با قطب دیگر تضاد و کشمکش داشته باشد، تا "انقلابی و خلقی" و یا بهر حال "مترقی" قلمداد شود. بدلیل حفظ همین تفکر و درک است که مصوبات پلنوم اکثریت در توضیح این مساله که چرا به دنباله‌روی از رژیم کشاندند و "سیاست پشتیبانی قاطعانه از حکومت" را در پیش گرفتند، حداکثر به این اشاره می‌کند که درگیری‌هایی بین رژیم خمینی و امپریالیسم دیده می‌شد و در نتیجه "گمان" می‌شد که خمینی در مبارزه با

بحران این جریانها، هرچند که سهم بیشتر آنها را در اوضاع موجود جنبش نشان می‌دهد، خود بخشی از بحران کل جنبش است که با عدم غلبه‌ی تئوری، سیاست و پراتیک انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک در جنبش مشخص می‌شود. مشی انقلابی قبل از هرچیز بر مرزبندی با انواع تئوری‌های رفرمیستی، نظیر تئوری راه‌شد غیرسرمایه‌داری زیر رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی، دلالت دارد که جوهر آنها را نفی مشی مستقل پرولتری و استنکاف از مبارزه برای حل مسأله‌ی قدرت دولتی به نفع کارگران و توده‌ها تشکیل می‌دهد. مشی انقلابی برای اینکه بتواند به نیروی مادی برای تغییر انقلابی جامعه تبدیل شود، در عین حال باید از حد تکرار اصول کلی فراتر برود و بتواند از طریق پیوند خوردن با واقعیت‌ها و به حساب آوردن پدیده‌ها و روندهای بینابینی، در راستای تأمین هرزونی طبقه‌ی کارگر بر کل جنبش گام‌های عملی بردارد و نیروی سیاسی انقلاب را برای نبردهای قطعی بسیج کند.

مشی انترناسیونالیستی راستین، مقدم بر همه مستلزم تعیین تکلیف با انحراف ناسیونال نیهیلیستی، یعنی انحرافی است که سیاست و پراتیک کمونیست‌ها را از زمین‌های ملی، از منافع ملی و منافع کارگران و زحمتکشان کشور جدا می‌کند و بجای آن مصالح سیاست خارجی و دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی را در مرکز سیاست عمل کمونیست‌ها قرار می‌دهد. این انحراف جنبش کمونیستی را از فکر خلاق و مستقل که هیچ جنبشی بدون آن نمی‌تواند توده‌ها را برای پاسخگویی به مسائل جامعه بسیج نماید، محروم می‌کند. جنبش کمونیستی ایران برای اینکه بتواند رسالت خود در سازماندهی مبارزه‌ی انقلابی کارگران و توده‌ها را به انجام رساند باید از استقلال طبقاتی از نمایندگان طبقات و اقشار غیر پرولتری و استقلال ملی از احزاب و سازمان‌های کمونیست کشورهای دیگر و دولت‌های سوسیالیستی برخوردار باشد و ضمن پیشبرد مبارزه‌ی خود در راه استقلال ملی، دموکراسی و سوسیالیسم در ایران بعنوان وظیفه‌ی عمده خود، از مبارزه‌ی انقلابی در دیگر کشورهای جهان و دستاوردهای سوسیالیسم حمایت کند.

مشی دموکراتیک، عرصه‌ی وسیعی از مبارزه برای دموکراسی در درون هریک از جریانها جنبش کمونیستی و کل جنبش کمونیستی گرفته تا مبارزه برای دموکراسی در سطح جامعه و فراتر از آن رد درک‌های رایج بوروکراتیک از سوسیالیسم و تبلیغ و ترویج جدائی‌ناپذیری سوسیالیسم و دموکراسی و نقش کلیدی دموکراسی در شکوفائی جامعه‌ی سوسیالیستی را دربرمی‌گیرد. برای اینکه چنین مشی‌ای واقعا در جنبش ما جاییفتد باید دموکراسی را صرفا تاکتیکی برای جذب نیرو قلمداد نکرد، بلکه آن را بعنوان یک استراتژی و هدف استراتژیک که بدون مبارزه برای آن، مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم تصوراتی پذیر است، درک نمود.

حل انقلابی بحران کنونی جنبش کمونیستی ایران و مقدرات آتی آن در گرو تقویت مداوم و غلبه‌ی این مشی انقلابی، انترناسیونالیستی و دموکراتیک است. تنها چنین مشی‌ای است که می‌تواند پیشاهنگ مبارزه‌ی انقلابی توده‌ها در راه صلح، استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم باشد. همه‌ی نیروهای که دردشان، درد جنبش و مردم است و نفعی در تداوم بحران موجود و بقای ریشه‌های آن ندارند، باید تمام انرژی خود را در جهت تقویت این مشی بکارگیرند. مشی "تقویت ثقل انقلابیون کمونیست" که سازمان ما مطرح کرده است چنین هدفی را دنبال می‌کند. ما همه‌ی نیروهای جدی و دارای فکر و عمل مستقل جنبش را به همراهی در این مسیر فرامی‌خوانیم.



نیز مثلا بگوید: "راه سیاست درست آن بود که به جای راه‌شد غیرسرمایه‌داری، عبارت مبانی علمی راهگشای تشخیص و تحلیل شرایط ایران و مسائل انقلاب کشور را بکاربریم." اما این از آن عرصه‌هایی است که طرفداران "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم پرولتری" ترجیح می‌دهند که فعلا حتی اسمی از آن نیز بمیان نیاید!

با اینهمه، امتناع از بردن اسم این نظریه بهیچ وجه بمعنای آن نیست که این نظریه جا به جا آثار خود را بروز ندهد. هم در جابجای مصوبات پلنوم و هم در سیاست‌های جاری اکثریت، آثار این نظریه مانند خلقی و مترقی دانستن بخش دولتی اقتصاد صرفنظر از ماهیت دولت، دیدگاه پوپولیستی در زمینه اتحاد نیروها، نقش برتر عامل خارجی و بویژه روابط با کشورهای سوسیالیستی در مستگیری رشد اقتصادی - اجتماعی و درک بوروکراتیک از مبارزه‌ی طبقاتی و سوسیالیسم خودنمایی می‌کند. برپایه این نظریه است که سازمان اکثریت وقتی "گمان برد که" خمینی و یاران نزدیکش در مبارزه علیه امپریالیسم پیگیرند" به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی در راه‌شد غیرسرمایه‌داری پیش می‌رود. یا مثلا در گذشته، سازمان اکثریت نیروی فائق در جمهوری اسلامی، یعنی خمینی و پیروان او را نماینده‌ی گرایش خرده‌بورژوازی سنتی می‌دانست و مطابق دیدگاه "راه‌شد غیرسرمایه‌داری تحت رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی"، جمهوری اسلامی را قادر به هدایت جامعه در راه رشد غیرسرمایه‌داری می‌دانست. اینک برای اینکه اصل این نظریه از انتقاد مصون بماند و برای خلع سلاح کردن گرایش انتقادی و بالنده نیروهای درون اکثریت که با استناد به تحلیل‌های گذشته‌ی اکثریت از حاکمیت، افراتر در توان خرده‌بورژوازی و نظریه فوق را زیر سوال می‌برند، ماهیت رژیم خمینی و نیروی فائق آن از همان آغاز بورژوازی قلمداد شده است!

بدین ترتیب روشن می‌شود که مصوبات پلنوم اکثریت، صرفا به نادرست بودن بعضی سیاست‌های مشخص خود اشاره می‌کند تا در پناه آن مبانی دستگاه نظری و عملی حزب توده، یعنی رفرمیسم، ناسیونال نیهیلیسم و بوروکراتیسم و در مرکز همه‌ی اینها همان درک توده‌ای از انترناسیونالیسم را از زیر ضرب خارج کند و همچنان آنها را بعنوان "بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک خود" بستاند. بی دلیل نیست که مصوبات پلنوم اکثریت حاصل سپرانداختن در برابر این دستگاه نظری و عملی، یعنی پذیرش وحدت با حزب توده را همچنان "دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران" می‌خواند و "حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان و حزب توده با هدف ارتقا آن به سطح وحدتی همه‌جانبه" را هدف خود قرار می‌دهد.

باجنبین رفتاری اشاره‌ای جنبی به "مبارزه در راه تأمین وحدت فکری و سیاسی با سایر سازمان‌های مارکسیست - لنینیست ایران" تنها یک چیز را نشان می‌دهد و آن تناقضی و بین‌بستی است که سازمان اکثریت در آن گرفتار شده است و راهی برای خروج از آن نمی‌یابد. اکثریت از سوئی می‌خواهد خود را "مستقل" از حزب توده نشان دهد و بدین طریق در شرایطی که تشدید بحران حزب توده آن را به حد تلاشی و تقسیم‌شدن به جناح‌های مختلف رسانده است، بگویند "موفقیت آمیز" همان نقش و فونکسیون حزب توده را در ایران به انجام رساند ولی از سوی دیگر با این مانع روبروست که مبانی نظری و عملی‌اش بر مبانی حزب توده منطبق است و هویت مستقلی برای خود باقی نگذاشته است. جهت اول او را بسوی نوعی فاصله‌گیری از حزب توده می‌راند و علیرغم آگاهی اکثریت بر اینکه "سایر سازمان‌های مارکسیست - لنینیست ایران" با دستگاه نظری و عملی توده‌ای و مقدم بر همه با "درک تعمیق یافته‌تر از انترناسیونالیسم" به وحدت فکری و سیاسی نخواهند رسید، موجب می‌شود که اکثریت ضرورت مبارزه در چنین راهی را بطورکلی هم که شده مطرح کند. جهت دوم که جهت واقعی حرکت اکثریت تاکنون را نشان می‌دهد، موجب تأکید بر تلاش برای "وحدت همه‌جانبه" با حزب توده می‌گردد. مفهوم عملی این سیاست آن است که اکثریت علاوه بر تداوم همان خط مشی فاجعه‌بار و علاوه بر تلاش برای تکرار همان تاریخ و فونکسیون حزب توده در اشکال منطبق با شرایط کنونی، در عین حال می‌کوشد "دستاورد" نکبت‌بار خود را در بین دیگر نیروهای جنبش نیز سرایت دهد. اما حتی پروردگان خود این "درک تعمیق یافته‌تر" نیز بیشتر و بیشتر از دستگاه نظری و عملی و روش‌شناسی حزب توده فاصله می‌گیرند و خواهان نور و روشنائی بیشتر برای شناخت واقعیت‌ها می‌گردند. سازمان اکثریت اگر هدفی غیر از این دنبال می‌کند باید بگوید بطور مشخص چه مرزبندی‌هایی با دستگاه نظری حزب توده، با رفرمیسم، ناسیونال نیهیلیسم و بوروکراتیسم حزب توده دارد؟ باید بگوید "درک تعمیق یافته‌ترش از انترناسیونالیسم پرولتری" چه تفاوت‌هایی با درکی که حزب توده طی سالیان طولانی حامل آن بوده است دارد و در عمل نشان دهد که چگونه از مناسبات ناسالم و دنباله‌روانه‌ی حزب توده با دیگر احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی برکنار می‌ماند؟ و اگر چنین مرزبندی‌ها و تفاوت‌هایی وجود ندارد، آنگاه باید به نیروهای جنبش و مردم ایران حق بدهد که در باره‌اش همان قضاوتی را داشته باشند که درباره‌ی حزب توده دارند، آنگاه باید بدیگران حق بدهد که حرفهائی نظیر اینکه "باید به برنامه و مشی حزب بزرخورد انتقادی می‌شد" و یا باید "اصل حقوق برابر" رعایت می‌شد را برخوردارهائی مصلحت‌طلبانه و مانورهای تاکتیکی بدانند که با هدف از زیر ضرب خارج ساختن دستگاه نظری و عملی حزب توده و بویژه درک توده‌ای از انترناسیونالیسم و تشدید عملکرد و فونکسیون حزب توده در ایران انجام می‌شود. انتقاد از خود سازمان اکثریت تا موقعی که به این ریشه‌ها راه نبرد و با آنها تعیین تکلیف قطعی نگذرد، نمی‌تواند انتقادی ریشه‌ای و چاره‌ساز بحران آن باشد.

\*\*\*\*\*

مسائلی که امروزه در حزب توده و سازمان اکثریت مطرح‌اند، مسائل مختص این جریانها نیستند، بلکه مسائل کل جنبش کمونیستی ایران‌اند. شدت و وحدت